

لِجَاجِ

سال نوزدهم

شماره هشتاد و سیم

آبان ماه ۱۳۴۵

شماره مسلسل ۲۲۰

فهرست مقالات

صفحه :

: دکتر اسلامی ندوشن	۳۹۳	هفتاد سالگی فرزان
: حسین نواب	۳۹۷	اصلاح و تغییر
: دکتر مهدی حمیدی	۴۰۱	اسرارنامه عطار
: حسین سعادت نوری	۴۰۶	سپهسالارها
: دکتر داستانی	۴۱۷	امیر اطویل صفویه
: دکتر فریدون آدمیت	۴۲۵	سه مکتب میرزا فتحعلی
: دکتر افشار	۴۲۸	تیر نگاه
: بانو معظمه اقبالی کریمی	۴۲۹	هدایه مادر
: ایرج افشار	۴۳۰	بیست شهر و هزار فرنگ
: جمشید امیر بختیاری	۴۳۵	موشک و ماه
	۴۳۹	برای کتاب خوانان
احتجاجات و سوالات و توضیحات	۴۴۱	

نشریه ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه های مجازی، تشویق به مطالعه، و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط سایت های باشگاه ادبیات و کتاب فارسی تهیه شده است.





الأعراض الطبية والمتاجحة للعلامة

سید کاظم بدیدار علامت اولیاء رحیمیان باشد علامت صیغه عضله جسم از دیگر علائم شنیده باشد با علمت ضعیفی عضله جسم یک جسم از دیگر علائم کوچکتر شدن علیه باشد باطل شدن قوت جسم باشد و هر چند علامت بسیار ماده باشد اند دماغ یا علائم آنس احوال شدن علائم شنیده باشد و آن اختلاط عقل باشد شنیده اند عضله جسم بود خاصه است که از دیگر علائم صیغه قوت های سکه دماغ باشد **خلصه** آن علائم نیک از علامتهای رعایت نباشد پروخاستر جسم اند بیمار یا رحمانه نسبتی طاهر علامت نیاری نیله باشد و بسیار ماده اند دماغ یا علائم قدم دماغ بجهه و هر کامه جسم کشانه باشد جاناند این آنکه... مدوبرند تردید کاظم بوسیمه زنده اهل باشد که اینه نزدیک مصل از که اند که تابسیار

٤٢٠ صفحه، قطع بزرگ، چاپ دوزنگ، کاغذ و جلد اعلی - ۷۰۰ ریال

امداد نیازمندی ایران تحقیق ۲۰٪ را اختیار نموده و هر آن دستورالاسمه شد. بعدها نقد رسید. صفتی مذکور باز هم خواسته شد. این فریضه را در اینجا معرفت نموده ام.

نَعَّا

شماره مسلسل ۲۴۰

سال نوزدهم

آبانماه ۱۳۴۵

شماره هشتم



به مناسبت هفتاد سالگی سید محمد فرزان

پیمانه عمر او به هفتاد رسید

شعر استاد همایی درشماره مرداد «یغما» به مناسبت هفتاد سالگی فرزان، ما اراد تمندان سید محمد فرزان را شرمنده کرد؛ چه، به یاد ما آورد که از یاد این مرد بزرگوار غافل مانده بودیم. تهران چنان همه را گرفتار کرده که گاهی حتی فرائض اولیه انسانی فوت می شود، و این یکی از آن فرائض بود.

نژدیک دو سال است که آقای فرزان در ساحل دریای خزر گوشہ گرفته است و ما از دیدار او محروم مانده‌ایم، و حال آنکه پیش از آن، در عرض چند سال، لااقل هفته‌ای یکبار به فيض صحبت او نائل می شدیم.

نخستین باری که زیارت آقای فرزان مرا دست داد، اولین یا دومین یکشنبه اسفند ۱۳۳۷ بود؛ در دفتر مجله یغما. از آن روز به بعد، تقریباً هر عصر یکشنبه، باستثنای دو ماه تعطیل تابستان، در دفتر یغما جمع شده‌ایم و آقای فرزان نیز تا پیش از آنکه در بابلسر اقامت گزیند، به این جمع می پیوست.

برای من و سایر کسانی که در آن مجلس بودند، حضور سید محمد فرزان بسیار مقتنم بود؛ این مرد که عنوان استاد و مرد آزاده بتمام معنی شایسته اوست، با بزرگواری، لطف محض، ظرافت طبع و اطلاعات بسیار وسیعی که در معارف اسلامی و ادب ایران دارد، هر جا که باشد به مجلس گرمی و غنای خاصی می بخشد. وقت نظر و سعی معلومات استاد فرزان از مقاله‌های مختلفی که در مجله یغما و بعضی مجله‌های دیگر انتشار داده آشکار می شود؛ فرزان کم نوشته است، ولی آنچه گفته و نوشته انگشت شمار هستند کسانی که بتوانند بگویند و بنویسند.

هر شنوونده‌ای که در برابر فرزان قرار بگیرد، با دقت و احترام به سخنان او گوش فرا می دهد. حتی اگر درباره مطالب خیلی عادی هم صحبت بکند، معنا و عمقی در کلامش دیده می شود. این، ناشی از طبیعت خوش صدا و طرز تکلم و وقاری است که با شخصیت او همراه است. چندین بار اتفاق افتاد که فرزان مطلبی را که مثلاً در روزنامه اطلاعات نوشته شده بود و ما همه خوانده بودیم، برایمان باز گو

کند، و این باز کفتن او چنان با لطف همراه بود که گوئی ما مطلب مهمی را برای نخستین بار می‌شنیدیم. مهم‌تر از معلومات، جاذبه شخصی و گشادگی سینه واستعداد جلب اعتماد است در فرزان؛ ولو شنونده در موردی بانتظر فرزان مخالف باشد، نمی‌تواند از احساس تکریم نسبت به او خودداری کند؛ چه، یقین دارد که جهان-بینی و تفکراو بر معارف محکم و عقل پذیر و بشر دوستانه متکی است.

فرزان که مردی است معتقد و دیندار، حتی یک بیدین در بحث با او احساس تنگ حوصلگی نمی‌کند و او نیز با کشاده روئی به سخن دیگران، چه مخالف و چه موافق، گوش فرامی‌دهد.

از صفات عالی دیگر فرزان که مورد تحسین و حتی اعجاب ما بود، توکل و بردازی و آرامش خاطر اوست. چندبار اتفاق افتاد که ما او را در حال کسالت بدینیم، ولی او کسی است که خیلی کم شکوه می‌کند و می‌کوشد تارنج خود را بر دیگران آشکار نسازد.

من الان که از استاد فرزان یاد می‌کنم به یاد یک عبارت دست‌نویفسکی، نویسنده روسی افتاده‌ام که گرچه عین آن در نظرم نیست، مفهومش چنین است: از بدپختیهای یک قوم یکی آن است که در بین خود کسانی نیابد که بتواند به آنها احترام بگذارد.

باید اعتراف کرد که در جامعه امروز ما افراد قابل احترام کمیاب شده‌اند، و یکی از این کمیابها، بنظر من، سید محمد فرزان است.

فرزان یکی از وجودهای نادر این دوران است که من شناخته‌ام و در درون خود نسبت به آنها احترام واردت بی‌چون و چرا احساس کرده‌ام. ما در گرد خود استاد و علامه و صاحب مقام و صاحب عنوان و صاحب رتبه و صاحب تأثیف زیاد می‌بینیم؛ ولی چه اندک است تعداد کسانی که «عيار انسانی» آنها در حد قابل قبولی مانده باشد. اگر فضیلت بافضل، دانائی بادانش و مردمی باروشن بینی همراه نشود، زیان یک دانشمند از سود او بیشتر خواهد بود و آنچه باید از دانش او «بال» یک جامعه بشود، «بار» آن خواهد گشت.

به همین علت است که زندگی کسانی چون فرزان برای ما سرمشق بارور و کرانبهائی قرار می‌گیرد. ما، در هوای سنگین فرهنگی خود، چون به کسانی نظری فرزان برمی‌خوریم، احساس می‌کنیم که راحت‌تر تنفس می‌کنیم، احساس می‌کنیم که پنجه‌ای رو به هوای آزاد و پاک کشوده می‌شود؛ خوشوقت می‌شویم که می‌بینیم داعیه‌داران و سوداگران فرهنگ، همه از قماش کسانی نیستند که دم از «فرهنگ و اجتماع» می‌زنند، اما باید همانگونه از آنها فرهنگ آموخت که لقمان، ادب از بی‌ادبان می‌آموخت.

هر گونه اظهار مطلب راجع به زندگی مادی فرزان، گمان می‌کنم اهانتی باشده او. وی از زمرة کسانی است که داشتن و نداشتن، استاد دانشگاه بودن و نبودن، مورد نوازش فدرت‌ها قرار گرفتن و نگرفتن، تأثیری در شخصیت آنها نمی‌کند؛ حتی می‌توان گفت که مقام رسمی، از شأن آنها عی کا هد. با این حال، نمی‌توان از ابراز تأثیر و تأسف خود داری کرد که دستگاه‌های فرهنگی کشور نسبت به نمایندگان واقعی فرهنگ ایران تایین حد در غفلت بمانند.

فرزان یکی از افراد معدودی است که چون بروند دیگر جانشین نخواهد داشت. شاید بعضی مهم نشمارند ولی رویه مرغته این یک واقعیت وحشت‌آور است که در کشوری که هرجوان امریکا دیده، چندین هزار تومن در ماه از کیسه این ملّت پول می‌گیرد، کسی چون سید محمد فرزان، مانند یک میرزا بنویس بازنشسته سیجل احوال، فقط با چند صد تومن حقوق تقاعد رتبه اداری امر ارار معاش کند.*

ما آنچه می‌توانیم برای فرزان آرزو کنیم، طول عمر همراه با سلامت جسم و آسایش خاطر است؛ و برای خود آرزوی روزی می‌کنیم که او به تهران باز گردد و ما از نوبت‌وانیم از محضرش کسب فیض کنیم. محمد علی اسلامی ندوشن

حسین نواب

اصلاح و تغییر

خط و زبان فارسی

(۵)

کلید دخول بهشت. گفتار نیک، کردار نیک، پندار نیک است. (خطابهٔ ویلیام ژاکسون در کنگرهٔ ۱۸۹۴ مستشرقین در ژنو) دین زردشت اول دینی است که برستاخیز اشاره کرده توحید و معاد دوتا از اصول دین یهود و نصرانی و اسلام است که بعداً ظهور کردند. شعار گفتار نیک، کردار نیک، پندار نیک، همانست که صوفی‌ها بعداً با اسم اصول تصوف در میان مردم ایران و مسلمان رواج دادند.

همین امروزه هم که این آزادی موجود است و تعصب مذهبی کمتر در بین هست اطلاعات ما راجح به پیغمبر ایرانی و آریائی بمراتب کمتر است از آدم و نوح و ابراهیم و اسرائیل و داود و سلیمان و موسی و عیسی که همه پیغمبران قوم سامی و اجداد عرب‌های مسلمان بوده‌اند. وقتی که دین از بین رفت علوم و ادبیات هم از بین رفت کتب را یکجا سوزانندند و بقدرتی در این کار مبالغه داشتند و دقیق بودند و سخت‌گیری میکردند که تا قرن سوم هجری که شروع به تشکیل حکومت‌های محلی ایرانی در پارهٔ نقاط شد کسی جرأت نداشت بزبان فارسی کتابت نماید و یا کتاب داشته باشد.

در محاکمه افشین می‌بینیم که یکی از جرایم او این بوده که در خانهٔ خود دو سه جلد کتاب مذهب فارسی داشته، این مقطع زندیق محسوب شده برای اینکه قبل از اینکه مسلمان شود اورادی از دین زرتشت میخوانده. اگرچه محتاج بشاهدی نیست، ما از ابتدای سلط اعراب تا قرن سوم هجری هیچ اثری که بزبان فارسی نوشته شده باشد در دست نداریم در صورتیکه مسلماً شیاع زبان فارسی در آن روزگار درین مردمی که تازه مغلوب و تسلیم و بعضی از آنها مسلمان شده بودند از سه قرن بعد از آن بیشتر بوده که دین اسلام پیشرفت کرده و زبان عربی عمومیت پیدا کرده بود و خواص بآن زبان تکلم میکردند و کتابت مینمودند.

ادبیاتی که در این اوضاع واحوال پیدا شده و تکمیل و تکامل یافته و امروزه در دست ماست و حاکم بر طرز تفکر فردی و اجتماعی غالب ایرانیان است زبانش فارسی است، سبکش عربی فارسی، اما حکمتی که متنضم آنست یکسرهٔ عربی است و اسلامی.

تقدیر- جبر و اختیار- توکل- تسلیم- رضا- تقیه- اتفاق- اعتقاد- رحم- کرامت- صبر- قناعت- ذهد- امساك و ازاین قبیل که سرتاسر دیوان شعراء و کتب حکماء و عرفاء پر از آنست اگر عربی نیست چیست؟

چه لزومی دارد که انسان بتقدیر معتقد شود و از جهد و کوشش که لازمه زندگانی است دست بردارد؟ فایدهٔ اینکه خود را در اعمال خود مجبور بدانیم و یا مختار چیست؟ معلوم است و قبیکه فکر و اراده مقدم بر عمل است و آن فکر و اراده هم بنویس خود معلول داشت و

تجربه و بتصور جلب نفع و دفع ضرر است انسان در اعمال خود مختار است . وقتی انسان معتقد بتقدیر شد در مقابل حوادث جز تسلیم و رضا چاره ندارد . اگر تقدیر را قبول نداشته باشیم به حوادث هم تسلیم نمی‌شویم و برای هر پیش آمد بقدر مقدور چاره پیدا می‌کنیم . اعتاق و اتفاق و رحم و کرامت فرع این است که در اجتماع عده باشد اسیر و بنده و مستحق که ما آنها را از اسارت بازآزادی برسانیم واز احتیاج به غنی ، وقتی اجتماعی بر اساس آزادی وتساوی و عدالت اجتماعی بنا شده وهمان نظر عمل شده باشد یعنی آنچه پریکلس در ۲۳۰ سال قبل در آتن گفته بود دیگر مورد و ضرورتی برای این نیکی‌ها پیدا نمی‌شود . صبر هم عمر می‌خواهد وهم خرج دارد ، و از قناعت انسان بجایی نرسیده ، و تقویه فرع این است که آزادی عقیده در جایی موجود نباشد .

اشتباه نشود من منکر هیچیک از اینها در جای خود نیست اما یک قوم زنده که به قوام و هستی خود پابند است و می‌خواهد از اسارت و عبودیت خارج شود و بازآزادی واستقلال برسد باید ادبیاتی در زمینه آزادی ، آزادی خواهی ، وطن‌پرستی ، مساوات ، برابری ، کار ، سعی و عمل ، همت ، شرافت ، حمیت ، مناعت ، فدایکاری ، استقامت و مقاومت در مقابل ظلم و جور ، عزت نفس ، گرفتن حق خود از ظالم و از این قبیل داشته باشد . اینها را داریم اما نه آنطور که فرنگیها دارند و در هیچ‌کدام از این مباحثت به شر یا نظم در زبان فارسی تحقیق عمیقی نشده است . مگر پاره ترجمه از کتب فرنگیها در این اوآخر . حکومتی که بعد از اسلام و زوال قدرت خلفاً در ایران پیدا شد حکومتی بود پادشاهی اما با اصول و معتقدات عربی و اسلامی . پادشاهان ایران قبل از اسلام با اینکه وسعت مملکتشان چندین برابر پادشاهان بعد بود و قدرتشان بمراتب از آنها افزونتر نسبت بملت یا ملل تابعه خودشان سلطی را که پادشاهان بعد از اسلام پیدا کردند نه داشتند و نه حتی خواهان آن بودند .

بیعت که در دین اسلام بود معناش این بود که بیعت کننده آنچه را که خلیفویا حاکمی که از طرف او معین می‌گردد در حق او و سایر مسلمانان ، تابعین اسلام ، تصمیم می‌گیرد و اجراء می‌کند بدون هیچ قید و شرطی پذیرد . کسی حق نداشت که از بیعت امتناع کند و یا وقتی که بیعت کرد از بیعت خارج شود ماش حلال و خونش مباح بود . اصلاً مفهوم حقوق اجتماعی در بین اعراب مجھول بود . عمال عثمان هر چه می‌خواستند بسر مردم می‌آوردند و خود او بیت المال مسلمین را بمیل و هوس خود بین عشیره و قبیله خویش تقسیم می‌کرد . عثمان را که کشتن‌بنی امية قیام کنندگان و آزادی خواهان را با تهم قتل عثمان هر جا یافتند کشند با اینکه قیام کنندگان چندین بار بیشتر تکلیف کرده بودند که حکومت او مطابق میل مسلمانان نیست استعفا بدهد و زنده بماند .

پادشاهان ایران قبل از اسلام هر گز این اندازه اطاعت ازملت خود انتظار نداشتند و توقع نمی‌کردند . دین و مذهب آزاد بود و در دوره هخامنشی‌ها پادشاه حتی بمعابد هر کدام از ملل تابعه بدون تفاوت میرفت مراسم مذهبی آنها را بجا می‌آورد و قربانی مینمود . آزادی عقیده و گفتار موجود بود . کوشش و داریوش و گزرسن در امور مهم با رجال سیاسی و نظامی و مذهبی مشورت می‌کردند و هر کس در محضر پادشاه حق داشت آزادانه نظر خود را اگر هم برخلاف نظر پادشاه است بگوید . برای پرداختهای دولتی از خزانه باید حواله رسمی صادر

گردد که در اکتشافات اخیر این حوالجات بدست آمده و هنوز موجود است . در سلسله اساسی قباد و هرمز و خسرو پرویز را ایرانیها محاکمه و محکوم کردند ، بجرائم اینکه در حکومت از حدود خودشان تجاوز کرده بودند . اما بعد از اسلام ما نمی بینیم که ملت در مقابل حکومت برای خود دارای حقی باشد که آن حقوق را در عین قدرت پادشاهان بشناسند و با آن عمل کنند . یا ایها الذین آمنوا اطیبعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم . پادشاه صاحب امری شد که بعد از خدا و رسول اطاعت اذاؤ بر مسلمانان فرض بود و تمرد از او امر او کفر . سلسله های که بعد از اسلام در ایران سلطنت کرده اند اگر پاره از آنها ایرانی بوده اند غالب آنها اجنبي بوده اند . غزنی و سلجوقی و خوارزمی و چنگیزی و تیموری و آق قوینلو قره قوینلو ، در مقابل صفاری و سامانی و آل بویه و صفویه . آزادی که این اقوام وحشی بملل تابعه خود میدادند همان بود که با تفاوت بسیار فاحشی در قرن هفدهم و هیجدهم ملل اروپائی به مستملکات آسیائی و افریقائی خود میدادند .

مفهوم از این تذکرات تاریخی این است که در چنین اوضاع و احوال که از روز پیدایش آن تا زمان سعدی بیش از شش قرن طول کشیده و در طول این مدت طرز فکر و منطق اشخاص بکلی تغییر کرده و مخلوطی از عرب و ترک و مغول و فرس شده بود . اگر سعدی میخواست کتابی بنویسد و نصیحتی بکند باب اولش در سیرت پادشاهان بود ، باب دویش در اخلاق درویشان ، باب سومش در فضیلت قناعت ، باب چهارم در فواید خاموشی که اگرچه لفظش قشنگ است و عبارتش زیبا و در منتهای فصاحت و اوج بالagt بسا هست که حکمتی که متن ضمن حکایات آنست نه باب امروز است و نه مصلحت وقت است که گوش اطفال خود را از آنها پر کنیم .

بین پادشاهانی که بعد از اسلام تاعصر سعدی بودند و خود را اولو الامر میدانستند و سلطنت و حکومت را موهبتی از طرف خداوند ، حتی با سلاطینی که در عصر ما هستند و حدود و حقوق اغلب آنها بمحض قوانین اساسی محفوظ است و از آن تخطی نمیکنند گذشته از اینکه مقررات بین المللی ناظر با عمال آنهاست تفاوت بسیار است .

درویشی چیست ؟ استغناء فوق العاده و فوق الطاقة در مقابل حرص و آز غیر لازم و غیر محدود .

چیزی از بخشش ز من درخواست کن که چنین گوئی مرا زین بر ترا آن دو بر تو حاکمانند و امیر گفت آن یک خشم و دیگر شهوت است بر مه و خورشید نورش باز غ است هستی آن دارد که هستی را عدوست قناعت چیست ؟ به کم ساختن و در پی زیادی نرفتن که با آن وسیله حوابیخ خود را محدود کنیم تا به نیازمندی نیتفیم .	گفت شاهی شیخ را اندر سخن گفت شاه شرم ناید مر ترا من دو بندۀ دارم و ایشان حقیر گفت شه آن دو چهانداین ذلتست شاه آن دان کو ز شاهی فارغ است مخزن آن دارد که مخزن عار اوست
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

خاموشی چرا ؟ برای اینکه گفتن و انتقاد کردن بلکه فهمیدن و درک معايب صاحبان قدرت را نمودن برای آسایش ادمی خطر دارد . همان افکار عربی تسلیم بلاشرط و قید در مقابل زور و قدرت .

آیاشایسته است که در نیمة دوم قرن بیستم ما اصول تربیت و پرورش ملت را بر آنها بگذاریم .

از سعدی که بگذریم کتاب دیگر ادبیات فارسی که در رأس ادبیات ایران بلکه جهان قرار میگیرد مثنوی مولانا است . مثنوی بقدری مطالب مفید مختلف و متنوع دارد که در هیچ کتابی بهیچ زبان آن اندازه مطلب را نمی بینیم که آورده باشد و با آن خوبی از عهده برآمده . گذشته از آنکه سبب انشاء آن کتاب منحصر بفرد است و تاکنون احدی نتوانسته آنرا تقلید نماید، کتاب‌های دیگر که قبل و بعد از آن با آن سبک و آن موضوع نوشته شده است مثل مثنوی‌های سنائی و عطار و جامی وقتی پیش کتاب جلال الدین رومی بگذاریم بکلی از سکه می‌افتد . اما مثنوی چیست یک رشته مطالب عرفانی و حکمتی و تصوف و درویشی و طبیعی و تفسیر که مثل زنجیر بهم پیوسته است . همان مطالب اسلامی و عربی مثل جبر واختیار و تقدیر و تقویض و توکل با انضمام یک موضوع دیگر که عشق باشد سرتاسر آن کتاب است و فهم آن از عهده اشخاص عادی خارج است و بدرد اشخاصی میخورد که سالها در آن رشته‌ها کار کرده و تحصیلات و معلوماتی جمع آوری کرده باشد . آنها و قبیله آن کتاب را مطالعه مینمایند تظریات تازه و جدید راجع بهمان مطالبی که سالها در آن غور و تفحص کرده می‌بینند در حقیقت دایرة المعارف اسلامی است در صور تیکه‌ما برای تعلیم و تعلم جوانان خود بادبیاتی احتیاج داریم که جنبه دایرة المعارف ایرانی داشته باشد و چون ما مسلمان هستیم البته معارف اسلامی جزئی از آن می‌شود . و چون تمدن مغرب زمین دنیا را گرفته و ما هم از آن بی نیاز نیستیم پس علوم و صنایع و ادبیات و مخصوصاً سیاست و علوم اجتماعی ملل غرب جزء دیگر آن .

پس از قفتح ایران اسکندر مقدونی که مفتون اعمال کوشش و داریوش شده بود خواست قبر این دو پادشاه با نی ایران را زیارت نماید .

در بالای قبر داریوش کتبیه دید و خواست برای او ترجمه کنند . استرابون *Strabone* میگوید متن کتبیه چنین بود : «با دوستانم دوست بودم ، بهترین سوارکار و کاملترین تیراندازان و پادشاه شکارچیان شدم . هر کار را دانستم و توانستم چطور انجام بدهم ». صفحه ۱۳۲ کتاب ایران تألیف کریشن *Chirchman* مورخ میگوید اگر ترجمه هم کامل نباشد شکی نیست که جمله (با دوستانم دوست بودم) اساس پایه مناسیبات اورا با انسان تشکیل میداده . ملاحظه می‌شود بین شاهی که شعارش این بود « با دوستانم دوست بودم » با شاهانی که بعد از اسلام پیدا شدند و مقام خود را ظل الله میدانستند و مردم را بمنزله برده و بنده خود فرض مینمودند و از همه اطاعت مطلقه انتظار داشتند تفاوت بسیار است .

پایان

مجله یغما : این سلسله مقالات در اینجا پایان می‌یابد بسیاری از خوانندگان را خوش آمد و نویسنده صاحبنظر را ستودند و تحسین کردند . امید است در نشر چونین آثاری باز هم توفیق یابیم .

دکتر مهدی حمیدی
استاد دانشگاه تهران

اسر ارنامه عطار

و مختصات آن و خلاصه آن و قطعات گزینده آن

۴

«اسر ارنامه» مثنوی عارفانه بالنسبه کوتاهی است که بر خلاف سایر آثاری که تا کنون از عطار نام برده ایم، بی مدد رشته ای از داستان، در طی بیست و دو مقال و در ضمن سه هزار و سیصد و پنج بیت تنظیم شده است .^۱

این منظومه بنابر شیوه عطار با توحیدی شروع می شود و بتوصیفاتی از پیغمبر و معراج می پیوندد و بمناقبی از چهاریار منتهی میگردد و این مجموع، چهارصد و چهل و یک بیت از ایات کتاب را در ضمن هفت فصل که سه مقاله از بیست و دو مقاله کتاب است، اشغال میکند و بنا بر این مطالب اصلی کتاب از باب چهارم آغاز می شود و در طی نوزده مقاله نامساوی^۲ بر شتنۀ تحریر می آید؛ بدین نحو که یکی از این مقالات که با عقائد عطار هریک از آنها پیاره ای از رموز مبهم عرفانی بارور است با یک یا چند حکایت و تمثیل بدروقه می شود و این حکایت ها و تمثیل ها - بنظر وی - مطالب مقالات را تأیید و تحکیم میکند ولی حقیقت آن است که غالباً آنها را با مطالب مقاله ها پیوند و ارتباط چندانی نیست بلکه فی المثل آنها را بجای خودنگه داریم و جای مقالات را تعویض کنیم خلل تازه ای بارگان کتاب وارد نیاورده ایم.

این منظومه را با سایر آثار منظوم عطار وجه اشتراک و هم وجوه اقرائی است: وجه اشتراک آن با سایر اثرهای او این است که مانند آنها منظومه عارفانه ای است روی هم رفته مبتنی بر تبیح و تحریر علایق دنیوی و تحسین و تجلیل امور معنوی و ترغیب آدمی بکوشش های جانفرسائی که در پیمودن طریق وصول یا باصطلاح عرقا «فناء فی الله» از نظر عطار لازم مینماید. اما وجوده افتراق آن از سایر اثرهای او اینهاست که اولاً مطالب آن بردوش حکایت فرسوده ای بارنشده و همچنانکه ذکر شد بی مدد رشته ای از داستان بهم پیوسته؛ و این خود مقدار عظیمی از ضعف و قتور وی را که در ضمن افسانه سازی هایش آشکار میکشد، پنهان داشته است، و ثانیاً تعداد ایات این کتاب از تعداد ایات سایر کتاب های او بسیار کمتر است و ناچار معايب گفتار او بهمین نسبت کمتر هویدا میگردد و ثالثاً آنکه هم نحوه بیان و هم طرز اندیشه او - شاید بعلت مرور زمان و تجریه و تمرین فراوان - تا حد معنا بهی

۱ - تعداد ایات «منطق الطیر» پنج هزار بیت و تعداد ایات «آلہی نامه» هفت هزار و دویست و ندوی دو بیت و تعداد ایات «مسئیت نامه» قریب هشت هزار و هفتاد و هشتاد بیت بود و کلمات «بالنسبه کوتاه» که در تعریف این کتاب آمده است باین دلیل است .

۲ - مثلاً مقاله چهارم ندوهشت بیت و مقاله چهارم فقط شش بیت است .

شاعرانه تر و عاقلانه تر شده ۱ بنحویکه بعضی قسمتهای کتاب را تا آستانه شعر و عقل کشانده است^۲ و با اینهمه هیچیک از این دو؛ چه اندیشه و چه بیان از عیوب سابق خالی نیست^۳، و هر چند عطار باین کتاب بادیده خرسند و ممتنع از غرور و مبالغات هنرمندی مینگرد که بشاهکاری بدلی

۱ - در توحید :

نه ملکش را سرانجام و نهایت
که او از هرچه من دانم فزون است(۲)

نه هر گز کبیریايش را بدايت
خداآندی که او داند که چون است

چگونه می در آشامی دو عالم ؟
بعالم در چه افزود و چه کم شد ؟ (۵)
که خشنود آید از تو بی نیازی
ولی او از نمازت بی نیاز است(۶)
که او شاه جهان جان و دل بود (!)
که او شاه جهان جان و دل بود (!) .

چوداری حوصله از پشهای کم
اگر موری ز عالم با عدم شد
تو میخواهی به تسبیح و نمازی
نمازت تو شه راه دراز است
هنوز آدم میان آب و گل بود

۲ - نمونه این اشعار را در قطعات گزیده این کتاب خواهید دید .

۳ - در تعریف پیغمبر :

در آدم بود نوری از وجودش
زمویش مشک در عالم دمیده
سه بعد از عطر موی او معطر
زهی مشک دو گیسوی سیاهش
ز حضرت سینه پر نور او یافت
بصدق خویش دین را محترم کن
بصورت آنکه جبریل امین بود
چنان آنجا ز مهتر دور بود او
چو حق میدید کاویزد پروبال
(یعنی خدا به پیغمبر سلام گفت !)

در وصف ابوبکر :

نخستین قدوه دار الخلافه
چو در باخت آنج بودش ز روییمی

در وصف عمر :

چو آهنگ سر شمع هدی کرد
عجم را تا قیامت در گشاده

در وصف عثمان :

امیر اهل دین استاد قرآن
زبس کاوخون قرآن خورد از آغاز

در وصف علی :

و گرن کی ملک کردی سجودش (!)(۱۲)
زرویش نور بر گردون رسیده (!)
دوکون از نور روی او منور (!)
که هر موی است صدجان در پناهش (!)
ز جنت در نماز انگور او یافت (۱۳)
بانگشتی مه گردون قلم کن (۱۶)
که یک پر ز آسمانش بر زمین بود
که مهتر را چو گنجشکی نمود او (۲۰)
بدلداری سلامش گفت در حال (۲۱)

جهان صدق و پور بوقحافه (۲۴)
بساخت ازمال دنیاباگلیمی (۲۵)

به پیشش طای طاها سرفدا کرد (۲۵)
هزار و شصت و شش منیر نهاده (۲۶)

امیر المؤمنین عثمان عفان
مگر ز آن خورد قرآن خون او باز (!)

که از وی بوجود آمده است نگاه کند ۱ ، هیچ خواننده دقیق و موشکافی بهیچ نحو نمیتواند خود را متقاعد نماید که بدینگونه مطالب بی ارزش و پیش پا افتاده اسم «اسرار» بگذارد و در نتیجه کتابی را که محتوی چنین مطالبی است «اسرار نامه» بخواند مگر آنکه اراده تسمیه بی مسمدارشته باشد . - توضیح آنکه اسرار نامه من حیث المجموع و با استثنائاتی مختص ، پند نامه ای است غیر نافذ و نادلنشیں در تبیح دنیا و ترک همه مظاہر فریبند و نقدی که در آن موجود است و در تجلیل آخرت و در ک همه مفاهیم هستی بخش و نسیه ای که در آن موجود خواهد شد و جای شبیه نیست که با نیروی پندواندرز آتش را از سوزاندن و درخت را از شکوفه دادن و آدمی را از عطش بزندگی و تمایل بزیبائی های آن نمیتوان منصرف نمود؛ زیرا بفرمان خداوند و بحکم طبیعت اینها بسوزاندن و شکوفه کردن و تشنجی و تمایل ورزیدن محکوم و موظف اند ، و انگهی آسان ترین کار برای آدمی پنددادن است و دشوارترین کار برای آدمی پند شنیدن و در هر صورت ناصح را در پند های خویش رعایت شرایطی واجب است که از اهم آن شرایط یکی در خور اجرا بودن آنهاست و پند های عطار غالباً در خور اجرا نیست ۲ ؛ بدین معنی که اکثر از همان نوع مواعظ پوچی است که هرواعظی حق بیان آنها را

شجاع صدر صاحب حوض کوثر (۲۷)
 که دنیا بود پیشت سه طلاقه (۲۸)
 چو تو چون حلقاتی بر در تراچه (۲۸)
 بالماں زفان درمی چکانی
 که بن تو ختم شد اسرار نامه
 بر این منوال کس را نیست گفتار
 چویک معنی بخواهم صدد هد بکر
 که دیگر می نیاید نیز خوابم
 از این پهلو همیگردم بدان یک
 که یک دم خواب یا بم بوك آخر
 بترا اگر برانم به درآید
 خدا داند که در گفتن اسیرم
 در این شک نیست ، الحق مینمایم (!)
 که من حکمت زیوتی الحکمه دارم
 بیین گرپای داری دست بافم
 همی ریزد پیاپی بر زفانم (!)
 نکه کن معنی ترکیب و گفتار (!) (۸۶)
 دمی زین چار چوب طبع بر خیز (۱)
 زمانی بی زمین و بی زمان شو (!)
 از مقاله چهارم ص ۳۰ الخ
 صلای عشق در ده اهل دل را (!)

سواد دین پسر عم پیغمبر
 از آن جستی بدینا فقر و فاقه
 گر این یک به گر آن دیگر تراچه
 ۱ - ذهی عطار از بحر معانی
 ترازید بعالم بارانمه
 میان چار طاق گوژ رفتار
 چنان قوت طبع است کز فکر
 در اندیشه چنان مست و خرابم
 نیابم خواب شب بسیار و اندک
 همی رانم معانی راز خاطر
 یکی را چون برانم ده درآید
 زبس معنی که دارم در ضمیرم
 بصنعت سحر مطلق مینمایم
 بحکمت لوح گردون مینگارم
 بمعنی مسوی از هم میشکافم
 جواهر بین که از دریای جانم
 بین این لطف لفظ و کشف اسرار
 ۲ - الا ای نیک یار تند مستیز
 پیرواز جهان لامکان شو

دلایل دم رها کن آب و گل را

بخود میدهد بی آنکه از شنوnde توقع انجام آنها را داشته باشد و عدم رعایت همین نکته است که اوراق کتابهای او را بصورت سنگ قبرهای در میآورد که بنا بوصیت مردگان بر روی آنها نصایحی از این قبیل نقل شده است :

«ای گذرنده ! بدان و آگاه باش که تو هم دیر یازود سرانجامی چنین خواهی داشت .»

«بکوش که پیش از مرگ بمیری تا روزی که بدین جایگاه میرسی بخوابی راحت فروروی .»

در صورتیکه توقع خواننده از این کتاب که «اسرارنامه» خوانده شده است این است که در ضمن آن دست کم با بعضی از دقایق و رموز عرفان واقعی آشنا شود و از مردی که بقول دیگران «هفت شهر عشق را گشته است» و یک عمر شب و روز ذر کوره زندگی سوخته و کیمیای «تبديل آدمی بخداؤند» آموخته است چیز هایی جز «درخم یک کوچه ایستادن» ۱

زبور عشق از جانان در آموز(!)
چوببل بی زبان اسرار میگوی (!)
از مقاله پنجم ص ۳۴ الخ

که عالم نیست ، عالم کفک دریاست(!)
مبین آخر خیالی را از این بیش (!)
که نیست ای خواجه اندردار دیار
ولی در چشم تو پر پیچ آمد (!)
الف بود و الف هیچی ندارد (!)
زابجد تا ضظفلا و سودا (!)
ص ۴۳ الخ از مقاله ششم

نبات است آنگهی مغز معادن
وزان پس مغز حیوان گشت انسان
و ز ایشان سید سادات خاصه
بیاید رفت تا درگاه مولی (!)
کجا ناشی بدی شی ای شدی تو
ص ۶۶ از مقاله هشتم الخ

دگر هرگز بدینا در نیتفتی
پوشی حله و در بر کشی حور (!)
ص ۷۳ از مقاله نهم الخ

۱ - بدنبیست که در اینجا برای تکمیل اطلاع خواننده‌گان از این کتاب یکی از کوتاه‌ترین مقالات آنرا بینه و بدون حذف کلمه‌ای نقل کنیم :

المقالة السابعة

مقالة هفتم

ز خود بگذشتن و باخویش بودن

ز نور عشق شمع جان برافروز
چوزیر از عشق رمز زار میگوی

تو دریابین اگر چشم تو بیناست
خیال است اینهمه عالم بیندیش
هلا بشنو ز اوج عرش اسرار
هر آن حرفری که دیدی هیچ آمد
همین حرفری که آن پیچی ندارد
الف هیچی ز اول آخرش لا

معدن مغز ارکان است لیکن
وزاو مغز نبات افتاده حیوان
ز انسان انبیا گشته خلاصه
از این هفت آسمان در راه معنی
جمادی بوده‌ای حیی شدی تو

چو رفتی رفتی از دنیا و رفتی
بعقبی بارگاهی یابی از نور

پیاموزد. ناگفته نگذریم که اگر «اسرارنامه» آخرین اثر منظوم عطار نباشد بطور قطعی کی از آخرین آثار منظوم است؛ زیرا در ضمن آن چندین جا به پیری و سپیدی موی خود اشاره میکند و از اینکه عمری در طی طریق گذرانده است سخن میگوید^۱ و باز در همین کتاب و بعبارت دیگر در اوآخر زندگی از اینکه عمر عزیز را در راهی بسر رسانده است که پایانی نداشته و همه عمر بدنبال آرزوهای دویده است که رسیدن بدان محل بوده بکرات اظهار تأسف مینماید^۲ و هم بدین نکته که ذره‌ای از اسرار الهی برآ و مکشوف نشده است پوشیده و آشکار اعتراف میکند و خود را از کار عبیث خویش بسختی و با سوزدل مورد ملامت قرار میدهد.^۳ پایان

بینی هرج میدانی ضرورت
بینی هر دو عالم را بیک دم
مه و خورشید محجویون شوی تو
سر چشم تو سوی حور دادند
که بی حق نور ندهد خلد هر گز(۵۴)
فافیه اندیشم ولدارمن گویدم مندیش جزدیدار من
هنوز از حرص هستم شیر خواره(۱۲۱)
بعمری درپی این کار بودم(۱۱۹)
بسی معلوم کردم حالها من
در این حیرت برابر می نمایند
اسیرانیم از مه تا بماهی
چنین پنهان بزیر پرده ز آنست
نديدم هیچ و چندين جان بکنم(۱۲۰)
فرو دادم همه عمر عزیزم(۱۲۱)
که عمر از تنگ چون من فا خلف شد(۱۲۱)
نديدم گرچه عمری باز جستم
در این اندیشه ها کردیم بسیار
نه مقصدی سریک موی بنمود(۱۰۵)
کجا از بهر مشتی خاک گردد
نگردد از پی مشتی رگ و پوست
برای او در دکان کند بار(۱۰۶)
صدو ده بار مهتر از زمین است
چو خشخاشی بود بر روی دریا
سزد گر بر بروت خود بخندی(۱۰۷)
مزن دم گرنه جانت زیردار است
گیاه خشك و باد بیشه باشی(۱۰۹)
بنادانی چه گردی گرد این کار(۱۱۰)

اگر جانت برون آید ز صورت
حجاب تو نیاید هر دو عالم
از این صورت اگر بیرون شوی تو
چو جانت را مقام نور دادند
مشو مغورو حور و خلد هر گز
بیت آخر مقاله قافیه هم ندارد:
۱ - چوشیری گشت مویم در نظاره
من مسکین بسی بیدار بودم
۲ - در این اندیشه بودم سالها من
همه گرپس رو و گر پیشوایند
کس آگه نیست از سر الهی
چو علم غیب، علم غیب دان است
بناخن مدتی این کان بکندم
۳ - بچیزی کان نیزد یک پشیزم
درینغا در هوش عمرم تلف شد
بسی سر رشته این راز جستم
به پیش زیرکان نام بردار
نه آن راز نهانی روی بنمود
بدین پر قوتی کافلاک گردد
چنین جرمی عظیم القدرای دوست
مگس پنداشت کان قصاب دمساز
بسی کوک که بر چرخ برین است
زمین در جنب این نه سقف مینا
بینن تا تو از این خشحاش چندی
ترا با حکمت یزدان چه کار است
اگر صد سال در اندیشه باشی
چو نشناشی سر موئی ز اسرار

حسین سعادت نوری*

سپهسالارها

میرزا محمد خان سپهسalar

-۳-

انتصاب میرزا محمد خان سپهسالار ظاهراً به قائم مقامی شاه و در معنی به مقام صدارت عظمی باعث شد که گروهی از درباریان برای او کارشکنی کنند و به منظور پیشرفت مقاصد خود از اکابر خلوتیان نیز استمداد نمایند. سلسله جنبان دستهٔ مخالف میرزا یوسف مستوفی‌الملأک و میرزا سعید خان وزیر خارجه بودند که شاه طبق دستخط مورخ ۲۵ شوال ۱۲۸۱ (۱) به این دونفرهم در کارهای خود استقلال کامل داده بود. مخالفان میگفتند چرا باید کسیکه بی‌سود و عامی بحث و بسیط است بالاترین مقام مملکت را احراز، و شاه رسیدگی به امور را که شخصاً عهده‌دار بود به او محول کند. در این میان میرزا یوسف مستوفی بیشتر از سایر رجال و درباریان رنج میکشید و صدارت سپهسالار اورا زیاد از حد ناراحت و عصبانی کرده بود. یکی از نویسنده‌گان معاصر میگوید: «میرزا یوسف مستوفی‌الملأک قبل از میرزا محمد خان سپهسالار تقریباً شخص اول مملکت بود و غلیون او جلوتر به مجلس می‌آمد. بعد از انتصاب میرزا محمد خان به صدارت اتفاقاً روزی هر دو دریک مجلس بودند و همین که پیشخدمت غلیون جناب آقا را که بعد از غلیون سپهسالار وارد کرده بود جلوی او برد غلیون را به عنوان این که تفنن را ترک نموده است رد کرد و تا زنده بود جز در اندر وطن خانه خود غلیون نمی‌کشید تا خلاف عمل آن یک روز از او مشاهده نشود.»^۲

سپهسالارهم البته از فعالیت‌های بداندیشان غافل نبود و سرانجام ناچار شد دست دشمنان سر سخت و متنفذ را از کار کوتاه و به این وسیله مقام و منزلت خود را حفظ کند. نفی و تبعید

• چاپ و انتشار این سلسله مقالات به علمت بیماری نویسنده بتا خیر افتاد، و از خواندگان نزدیک و دور از هر سوی زبان اعتراض و گله بنامه و پیام گشوده شد چندان که با اصرار مدیر مجله نویسنده محترم در بستر بیماری به نوشتن پرداخت.

تصور می‌رود و تصویری بحقیقت است. که امروزه در ایران هیچ نویسنده‌ای چون حسین سعادت نوری در تاریخ عصر قاجاریه و احوال و انساب رجال آن دوره اطلاع و بصیرت کامل و تبحر تمام ندارد و مانهای امتنان را دارایم که چنین وجودی با برگت و مفتنم بی‌هیچ مزد و منت فضایل و معلومات خود را به خوانینما می‌نهد و به اهل ادب و تاریخ بهره‌ها می‌بخشد. امتنان دیگر ما از خواندگان باذوق و با علاقه است که نوشته خوب و با ارزش را تشخیص می‌ذهند و در واقع مشوق ما هستند. خداوند تعالی نگاهبان همه باد. مجله یغما

۱ - این دستخط در صفحات ۷۷ و ۷۸ شماره دوم سال نوزدهم مجله یغما درج گردیده است. ۲ - شرح زندگانی من بقلم عبدالله مستوفی جلد اول چاپ دوم ص ۲۲۹

فرخ خان امین‌الدوله به کاشان و اخراج میرزا هاشم خان امین خلوت و پاشاخان امین‌الملک از دربار به همین منظور صورت گرفت . ۱ در سنه ۱۲۸۲ رسیدگی به امور پایتخت کشور و خالصجات دیوانی به سایر مشاغل سپهسالار ضمیمه شد و شاه دستخط زیر را به عنوان او صادر نمود « قلم دار الخلافه طهران و توابع آن از عمل خالصجات دیوانی وغیره را از تاریخ ۲۳ محرم الحرام ۱۲۸۲ او دئیل و ما بعدها به سپهسالار اعظم محول و موکول فرمودیم و نیک و بد کل امور دار الخلافه را از ایشان میخواهیم . » ۲ در همین اوقات از طرف سپهسالار آئین نامه‌ای برای تشکیلات قشون تهیه و تنظیم گردید و ضمناً شورائی به نام « مجلس تحقیق دیوان نظام » به ریاست بهرام میرزا معز الدله انعقاد یافت ۳ از آن تاریخ به بعد موضوع ارتقاء و ترقیع صاحبان مناصب در این مجلس پیشنهاد و مطرح میگردید واعضای شورا به سوابق امر رسیدگی کامل بعمل میآوردند و در صورتی به پیشنهادات واصله رای موافق داده می‌شد که اشخاص مورد نظر در دوران خدمت ابراز لیاقت کرده واستحقاق ترقیع داشته باشند . بهرام میرزا معز الدله به رموز و فنون قشون و وسائل نظامی بصیرت و آشنائی کامل داشت و چند سال پیش ظاهراً به تشویق میرزا تقی خان امیر کبیر، کتابی به نام « نظام ناصری » تألیف و منتشر نموده بود و سپهسالار بهمین جهت و با توجه باین سابقه اورا به ریاست شورا انتخاب کرد . محمد خان اعتماد السلطنه در ذیل وقایع ۱۲۶۷ مینویسد : « کتاب نظام ناصری در علم نظام از مؤلفات نواب والا بهرام میرزا معز الدله که در این علم فرد و ماهر میباشد تمام و چهارصد جلد از آن در دارالخلافه

طبع شده منتشر و موجب بصیرت اهل نظام گردید . » ۴

سپهسالار به اجرای مقررات و آئین نامه سابق الذکر و مصوبات « مجلس تحقیق دیوان نظام » بی‌اندازه مقید بود و به حدی در این زمینه شدت عمل به خرج میداد که برای احدی حتی فرزندان شاه نیز استثنای قائل نمیگردید . البته این گرفته‌گیریها به مذاق شاهزادگان و افراد خاندان سلطنتی خوش آیند نمی‌آمد ولی ناصر الدین شاه تا موقعی که تحت تأثیر انتقادات بدخواهان صدر اعظم قرار نگرفته بود از او پشتیبانی مینمود . شاهد این مدعای آنکه در موقع اعطای درجه سرتیبی به کامران میرزا نایب السلطنه حکم و فرمان نظامی آن به امضا سپهسالار صادر و به شاهزاده ابلاغ شد تا موضوع چیدن سردوشی و درجه ظل السلطنه که بدون تصویب مجلس نظام و قبل از موافقت سپهسالار داده شده بود تکرار نشود . ۵ اعتماد السلطنه مینویسد : « چون حضرت اجل افخم شاهنشاه زاده والا نایب السلطنه از فنون نظامی مرتب و استدراکی بکمال حاصل نموده‌اند به امضا جناب میرزا محمد خان سپهسالار اعظم به یک قطعه نشان از درجه سرتیبی اول و حمایل مخصوص آن درجه مرتبه اختصاص یافتند . » ۶

سعایت و تصریب مخالفان سپهسالار سرانجام به نتیجه رسید و ناصر الدین شاه در اثر دمده و افسون درباریان مفرض و سخن چین‌کارهای مملکت را در ۱۲۸۳ بین چند وزارت

- ۱ - برای اطلاع از تفصیل این جریان رجوع کنید به سلسله مقالات نویسنده این سطور تحت عنوان « فرخ خان امین‌الدوله » مندرج در مجله وحید سال سوم . ۲ - مرآت‌البلدان جلد سوم ص ۴۳ - منظم ناصری جلد سوم ص ۲۹۳ و مرآت‌البلدان جلد سوم ص ۴۵
- ۳ - مرآت‌البلدان جلد دوم ص ۶۷ - ص ۶۴۲ سال ۱۸ مجله یغما .
- ۴ - مرآت‌البلدان جلد سوم ص ۴۷
- ۵ - مرآت‌البلدان جلد سوم ص ۴۷

خانه جدیداً التأسيس تقسیم کرد و به این ترتیب اختیارات سپهسالار محدود گشت . فرخ خان امین‌الدوله به فرمان شاه از کاشان احضار و در تشکیلات جدید به وزارت حضور منصوب و عهده‌دار امور اصفهان و فارس و نظر و کاشان و گمرک خانه‌های ولایات گردید ، پاشاخان امین‌الملک و میرزا هاشم خان امین‌خلوت‌هم که مدته از کار برکنار بودند مجدداً به خدمت اشغال جستند و اولی مهردار سلطنتی شد و علاوه بر این مأموریت یافت که امور حکومتهای بروجرد و خمسه را تحت نظر گرفته رسیدگی نماید . دومی نیز به همان شغل سابق یعنی به ریش‌سفیدی خلوت و ریاست تفنگداران سر کاری انتخاب شد . ۱ در تشکیلات جدید، وزارت جنگ و ریاست کل قشون و رسیدگی به امور ایالات خراسان و سیستان و شهرهای استرآباد و شاهرود و بسطام و دماوند و فیروزکوه و کمره وجاجرم و نردن و خوار و سمنان و دامغان با سپهسالار بود .^۲

این وضع دیری نپائید و کسیکه تا چندی پیش کارش در علو شأن و نفاذ فرمان به اعلی درجه امکان رسیده بود ناگاه ستاره اقبالش رو به افول نهاد و عزیز خان سردار کل به جای او به وزارت جنگ و ریاست قشون منصوب شد . چند روز بعد میرزا محمد خان سپهسالار اعظم به سمت والی خراسان و سیستان و حکمران خوار و سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام و استرآباد به مشهد مقدس رفت . در این تاریخ سلطان حسین‌میرزا جلال‌الدوله برادراعیانی مسعود‌میرزا ظل‌السلطان پسر ناصرالدین شاه در مشهد مقدس بود و سپهسالار در معنی به جانشینی طهماسب میرزا مؤید‌الدوله به وزارت پیشکاری او تعیین گردید ولی البته شاهزاده‌جوان که که در آن تاریخ پانزده سال بیشتر از سینی عمرش نمی‌گذشت در کارها دخالتی نمی‌کرد و سپهسالار مستقلاً امور مربوطه را رتق و فتق می‌نمود . می‌گویند : « سپهسالار از بین راه به میرزا محمد رضا مستوفی دیوان و رئیس دفتر خراسان ^۳ کتبأ دستور داد يك نفر منشی قابل که به کارهای استیفای خراسان وارد باشد نزد او بفرستد . حاج میرزا محمد رضا این مأموریت را به حاج میرزا علی‌رضا اعلی‌رضا داد و او بیدرنگ از مشهد حرکت کرد و در منابع بموالی جدید رسید . سپهسالار پس از تحقیق امور مالیاتی و منال دیوانی خراسان به میرزا علیرضا گفت «فردی بنویس ببینم ». میرزا علیرضا مشغول قلم تراشیدن شد و برای اینکه قلم و بالنتیجه فرد را خوب از کار در بیاورد مدته به قلم ور رفت . سپهسالار که دید تراشیدن قلم زیادتر از حد معمول بطول انجامید از کوره در رفت و گفت این میرزا بنویس‌ها هم مثل عمله طرب و نوازنده‌گان تار و کما نچه می‌باشند که وقتی به آنها گفته می‌شود يك پنجه تار بزنندتا مدته ساز را کوک و بقداری معطل می‌کنند که شنو نده از هر چه ساز آواز است بیزار می‌شود . میرزا

۱ - اینجا صفحات ۵۹ و ۶۰ - منقطع ناصری جلد سوم ص ۲۹۹

۲ - حاج میرزا محمد رضا مستوفی در ۱۲۸۴ به مستشارالملک ملقب گردید و بالاستقلال به پیشکاری و وزارت خراسان رسید و چندی بعد مؤتمن السلطنه لقب گرفت و به حکومت کاشان رفت و از وزرای دربار شد . در ۱۳۰۱ ه . ق که عبدالوهاب خان آصف‌الدوله‌شیرازی (بدرا) والی خراسان بود لقب مستشارالملک به میرزا شفیع خان پیشکار او داده شد . (منتخب التواریخ مظفری ص ۴۲۱) میرزا شفیع خان پسر میرزا حسن پسر میرزا اسماعیل مستوفی گرگانی است . (شرح زندگانی من نوشته عبدالله مستوفی جلد اول چاپ دوم ص ۵۵)

علی رضا از اظهارات سپهسالار ناراحت شد و سپهسالارهم که تغییر حالت او را احساس کرد به دل جوئی و استمالت او پرداخت و یک طاقه شال کشمیری به او خلعت داد .^۱

اسدالله فاضل مازندرانی مورخ بهائی راجع به میرزا علیرضا چنین مینویسد : « از اعظم مؤمنین مشهد میرزا علیرضا سبزواری الاصل است که در سنین اولیه ظهور بوسیله باب الباب (ملاحسین بشرویه) فوز به ایمان یافت و در اواخر برادر خود میرزا محمد رضا را به خانه ملا صادق مقدس برد و او را در زمرة مؤمنین وارد کرد .^۲ نویسنده این سطور اظهارات فاضل مازندرانی را تضمین نمیکند .

ناصرالدین شاه روز یکشنبه ۱۵ ذیحجه ۱۲۸۳ با جمعی از رجال و درباریان به قصد عتبه بوسی حضرت رضا علیه آلاف التحية والثنا از تهران به مشهد مقدس روانه شد و چندتن از مخالفان سر سخت سپهسالارهم از قبیل فرخ خان امین الدوّله غفاری وزیر دربار و پاشاخان امین الملک و کیل کارهای خراسان و میرزا هاشم خان امین خلوت رئیس تفنگداران خاصه جزو ملتزمین رکاب بودند .^۳ میرزا محمد خان سپهسالار به اتفاق چند تن از معارف خراسان و عده‌ای سوار مسلح به استقبال شاه شتافت و حوالی خسرو گرد از توابع سبزوار به موبک همایونی رسید . شاه از نظم و انضباط افراد قشون که همراه سپهسالار به استقبال رفته بودند اظهار رضایت کرد و همین مسئله رشک و حسادت دشمنان او را برانگیخت . سپهسالار با حیدرقلى خان سهام الدوّله بجنوردی صفائی نداشت و او را با سایر سرداران خراسان به استقبال شاه برد . حیدرقلى خان هم که کینه اورا به دل گرفته بود محربانه با شاه ملاقات کرد و نسبتهاي ناروائي به والي خراسان داد و ذهن شاه را مشوب ساخت .^۴ میرزا علی نقی حکيم الممالک^۵

- ۱ - صدرالتواریخ نسخه خطی کتاب خانه داشکده ادبیات دانشگاه طهران .
- ۲ - ظهور الحق ص ۱۷۴ ۳ - سفرنامه ناصرالدین شاه به خراسان صفحات ۱۳ و ۱۵
- ۳ - نام سهام الدوّله بجنوردی در ص ۳۰۴ جلد سوم تاریخ منقطع ناصری در یک مورد جعفرقلی خان و درجای دیگر حیدرقلى خان نوشته شده و در ص ۳۷۵ جلد دوم مطلع الشمس نیز جعفرقلی خان ضبط گردیده است که البتہ اشتباه کاتب میباشد و سهام الدوّله بجنوردی به استناد سایر مدارک و تواریخ دوره ناصری حیدرقلى خان نام داشته است . سهام الدوّله بسال ۱۲۸۶ هنگامیکه حشمت الدوّله والی خراسان بود بدستیاری حاج محمد رضا مستوفی که با او وصلت و خویشی داشت و سایل طرد اللهیارخان در گزی را نیز فراهم نمود (رساله مجده ۲۱ ص) . بطن قریب به یقین حاج محمد رضا مستوفی هم بواسطه خویشاوندی با سهام الدوّله به تبعیت از سپهسالار بدگوئی و ناصرالدین شاه را نسبت به والی خراسان خشمگین ساخته است .^۶
- ۴ - حکيم الممالک پسر حاج آقا اسماعیل پیشخدمت باشی سلام از محصلین دوره اول دارالفنون است که مقدمات طب را در طهران فراگرفت و بسال ۱۲۷۲ ه . ق همراه فرخ خان غفاری سفیر ایران به پاریس رفت . میرزا علی نقی که بسمت نایب دوم عضو هیئت سفارت کبرا بود در پاریس به تکمیل تحصیلات پزشگی پرداخت و در ۱۲۸۸ به طهران مراجعت نمود .

نویسنده سفر نامه خراسان میگوید: «سپهسالار اعظم حکمران مملکت خراسان و امیر حسین خان ایلخانی زعفرانلو و الله یار خان حاکم در گز و یوسف خان هزاره با سر کرد گان و سواره خراسانی و ترکمانان ساروق و تکه و غیره که زیاده از سه هزار بودند موکب فیروزی کوکب را استقبال کرده از زیارت رکاب نصرت اتساب مستعد و مباھی گشتند. سپهسالار اعظم به توجهات خاطر خطیر ملعونانه مستظهر و بفرمایشات و عواطف شاهنشاها نه مفتخر گردید و حسب الامر سوار شده در کنار کالسکه مخاطب بفرمایشات علیه بود^۱».

در کتاب صدر التواریخ راجع به استقبال سپهسالار از ناصر الدین شاه و سعایت حیدرقلی خان سهام الدوله چنین نوشته شده است:

«روز ۲۷ محرم ۱۲۸۴ که ناصر الدین شاه وارد سبزوار شد. سپهسالار با امیر حسین خان ایلخانی زعفرانلو (شجاع الدوله) و اللهیار خان حاکم در گز و یوسف خان هزاره و سرداران خراسان و ترکمانان ساروق و تکه و غیره که زیاده از سه هزار سوار مسلح بودند با شکوه تمام به استقبال رفت و کبکبه و دبدبه او باعث حسادت دشمنانش شد. عده سپاهیان خراسان هم که با استقبال رفته بودند مت加وز از هشتمهار نفر بود. سپهسالار از همراهان شاه پذیرائی شایانی نکرد. میگویند چند روز بعد به شاه پیغام داد و یا حضوراً به عرض رسانید که مرا از صدارت معزول کردید و به خراسان قانع ساختید اینک به سعایت بدخواهان که من مداخل زیاد دارم گوش ندهید. اظهارات سپهسالار شاه را بیشتر رنجیده خاطر ساخت.

حیدرقلی خان سهام الدوله بجنوردی هم که با امراض خراسان مخالف بود محرمانه بعرض شاه رسانید که سپهسالار با سر کرد گان محل زد و بندر کرده و در خیال طغیان است^۲.

روز شانزدهم صفر ۱۲۸۴ ناصر الدین شاه به باع اللهیار خان آصف الدوله منزل سپهسالار رفت و «چون او فی الجمله اظهار افسردگی و دل تنگی و ملال نمود شاه میرزا محمد حسین دبیر الملک را مأمور کرد که وی را از مراحم خسروانه اطمینان دهد و در ضمن اظهار کند که هر گاه میل به فرمان روایی خراسان ندارد در رکاب مبارک بدار الخلافه رفته به خدمت دیگری سرافرازی حاصل نماید و الا با کمال دل گرمی به انجام خدمات محوله مشغول باشد و بدون اظهار دل تنگی به لوازم امور حکمرانی و سرحد داری پیردازد^۳. با مددان روز بعد یعنی صبح هفدهم صفر ۱۲۸۴ هنگامی که ناصر الدین شاه هنوز در بستر استراحت غنوه بود میرزا محمد غلام بچه معروف به ملیحک^۴ به حضور مبارک تشریف جسته و عریضه سربسته ای

در ۱۲۸۳ با ناصر الدین شاه به مشهد مقدس مشرف و در حین مسافرت به حکیم الممالک ملقب گردید. حکیم الممالک چون مدتی حاکم بروجرد و کمره و عراق بود اورا والی خطاب میکردند. وی پدر اسمعیل فرزانه (دبیر الملک) از اعضای وزارت خارجه متوفی ۱۳۲۵ شمسی و سر لشکر حسین فرزانه متوفی اسفند ۱۳۴۱ میباشد.

۱ - سفر نامه خراسان ص ۱۲۴ - صدر التواریخ نسخه خطی کتاب خانه دانشکده ادبیات دانشگاه طهران. ۲ - سفر نامه خراسان ص ۲۲۰ - میرزا محمد معروف به ملیحک اول که بعدها امین خاقان لقب گرفت برادر زیده خانم امینه اقدس کرد از زنهای سوگلی ناصر الدین شاه و پدر غلام علی خان عزیز السلطان (ملیحک دوم) است احمد شاه در زمان سلطنت به غلام علی خان لقب سردار محترم داد شرح حال مفصل عزیز-السلطان به قلم راقم این سطور در روزنامه «اصفهان» به چاپ رسیده است.

از دبیرالملک به نظر انور رسانید . شاه عربیه را که گشودند ابتدای آن همه راجع به بی و فائی دنیای دون و چند سلطان آخر حاکی از این بود که سپهسالار هنگام نماز صبح با آنکه هیچ آثار ناخوشی و بیماری در او مشاهده نمیگردید . بنته به مرض سکته مبتلا گردیده و به رحمت ایزدی پیوسته است . اعلیحضرت بی نهایت از این خبر دلتنگ و افسرده شده بی اختیار فرمودند انا اللہ و انا الیه راجعون

و پس نظر به پاس حرمت شان و مرتبت آن مرحوم مقرر فرمودند که جمیع وزراء و اعیان که در رکاب مبارک آمده بودند با خوانین و اعاظم خراسان به تشییع جنازه حاضر شده و با احترام تمام جنازه او را به مقبره ایکه خود آن مرحوم در صحن مقدس معین نموده حمل نمایند و در ضمن انعقاد مجلس فاتحه اطعام مساکین کنند ۱۰ .

مرگ ناگهانی میرزا محمد خان سپهسالار را بعضی طبیعی نمیدانند و معتقدند که اورا به حکم ناصرالدین شاه مسموم کرده اند ولی این مطلب از حدود شایعه تجاوز نکرده و حقیقت امر تا کنون کشف نگردیده است . تردیدی نباید داشت که ناصرالدین شاه در اوخر از میرزا محمد خان سپهسالار ناراضی بود و شرح زیر که از سفر نامه خراسان نقل میشود مؤید این مدعای میباشد . حکیم الممالک میگوید : تا مقارن غروب با حضور مبارک بودیم و عمده فرمایشات ملوکانه راجع به طرز رفتار و سبک و سلوك مرحوم سپهسالار بود و حضرت شاهنشاه از فوت آن مرحوم اظهار تأسف میفرمودند . بدیهی است که نوکر صدیق خدمتگزار و چاکر تربیت شده حقیقت شعار دیر از خاطر و لینعمت خود محو شود خاصه چنین و لینعمتی مهر بان و شاهنشاهی قدردان که در مقابل اندک خدمتی هزار گونه نعمت دهد و پاس صداقت و حقیقت را بر شان و منزلت افزاید . چنانکه مرحوم سپهسالار با این که مطابق منظور و مقصود همایون از عهده کفایت و کفالت وزارت عظمی برنمی آمد چون سالها خدمت کرده واژرجوع خدمت کشیک چی باشی گری و سرداری و وزارت جنگ صداقت و درایت خویش را مشهود خاطر خطیر خسروانی نموده بود پس از خلع از صدارت عظمی به ایالت و حکومت تمام مملکت شرقی مفتخر و سرافراز آمد و همه وقت با شان و احترام بزیست تا جهان فانی را بدرود کرد ۲۰ . انصافال یوسف خان هزاره و پسرش که از تحت الحمایه های سپهسالار بودند به اتهام این که در اسفراین مصدر بی حسابی و بی تعلمی شده و در انتظام امور و رساندن مواجب و مرسوم سواران نظام بی مبالغی کرده اند ۲۱ و همچنین طغیان سربازان زرندی مأمور کلات و تحصن آنان در صحن مطهر حضرت رضا و استنکاف از اجرای احکام صادره ۲۲ و رفتن ناصرالدین شاه

۱ - سفر نامه خراسان ص ۲۲۵ - ایضاً ص ۲۲۵ ۲ - چند نفر از نویسندها معاصر وقایع مربوط به مرگ ناگهانی میرزا محمد خان سپهسالار را در ۱۷ سفر ۱۸۸۴ و در گذشت بی مقدمه حاج میرزا حسین خان سپهسالار (مشیرالدوله پسر میرزا بنی خان قزوینی) را در ۲۱ ذی حجه ۱۲۹۸ که هردو در مشهد مقدس اتفاق افتاده است با یکدیگر خلط و اظهار عقیده کرده اند که ناصرالدین شاه در سفرهای خراسان به این دو نفر قهقهه قجری داده است در صورتی که شاه قاجار در موقع فوت حاج میرزا حسین خان در طهران بود و دفعه دوم روز پنجم شعبان ۱۳۰۰ از طهران روانه مشهد مقدس شد . ۳ - سفر نامه خراسان ص ۲۶۵ و مرآت البلدان جلد سوم ص ۲۶۵ ۴ - سفر نامه خراسان صفحات ۲۶۵ و ۲۶۶

منحصرأ به خانه حیدرقلی خان سهام الدوله که از دشمنان سرسخت سپهسالار بود و ابراز رضایت از آداب دانی او و اعطای گل کمر مکمل به الماس به خان با با خان پسر دوازده ساله سردار بخوردی ^۱ از جمله قرایین و اماراتی است که شایعه مرگ غیر طبیعی سپه سالار را قوت میدهد.

روز ۱۹ صفر ۱۲۸۴ سلطان حسین میرزا جلال الدوله پسر ناصر الدین شاه حسب الامر پدر در مجلس فاتحه سپه سالار شرکت نمود و دستور ختم داد . سپس اقارب و بستگان سپهسالار که در مشهد مقدس بودند مانند حاج شریف خان بیگلر بیگی و سلطان احمد میرزا عضد الدوله و سلطان محمد میرزا پسر عضد الدوله و مصطفی خان امیر تومان به حضور شاه بار یافتند و ناصر الدین شاه از بازمانندگان تفقد و دل جوئی کرد . دو روز بعد مرتضی خان قولل آقا سی (یعنی رئیس غلامان خاصه) برادر سپهسالار نیز که از طهران رسیده بود به حضور شاه شرفیاب و مورد مرحمت واقع شد . ^۲

* * *

حاج شریف خان بیگلر بیگی سرتیپ در ۱۲۷۸ که میرزا محمد خان سپهسالار وزیر جنگ بود مستشار لشکر لقب گرفت و در ۱۲۸۶ هنگام حکمرانی تربت حیدریه و ترشیز (کاشمر) به پیشنهاد حمزه میرزا حشمت الدوله والی خراسان به مستشار الدوله ملقب شد . در ۱۲۹۱ که حاج میرزا حسین خان سپه سالار عهده دار وزارت جنگ بود شریف خان مستشار الدوله به سمت عضو ارشد در اداره محاکمات قشوں به خدمت اشتغال جست ^۳ و محمد حسین خان پسرش مقارن فوت میرزا محمد خان سپه سالار بست نایب الحکومه شاهرود و بسطام انتخاب گردید ^۴ . حاج شریف خان از بنی اعمام میرزا محمد خان سپهسالار و محمد رحیم خان علاء الدوله و محمد ناصر خان ظهیر الدوله است و اولاد این سه خانواده از بنا بر قره خان قاجار دلو وا زاعقاب همان خان قجری میباشد که در زمان نادر شاه به حکم رضاقلی میرزا مأمور کشتن شاه عباس سوم پادشاه صغیر مصنوعی نادر شاه شد و به همین جهت در میان عوام معروف است که خنجر شمر در خانه این خانواده است . ^۵ حاج شریف خان همان کسی است که میرزا محمد خان مجدالملک راچح به او چنین میگوید : « یا در مانندگی دولت شدت کند ، هل من ناصر گوید (اشاره به نام محمد ناصر خان ظهیر الدوله) و به شخص دولوئی مستظره شود که از نواده های ساربان معروف است . علی الغفله تجهیز سلاح کند ، به قبض ارواح پردازد و آن خنجر خون آلوده را که در خانه دارند در دست گرفته روی خود را به شهر تربت کند و به آواز نحیف به شخص شریف (در حاشیه نوشته حاج شریف خان پسرعم حاج ظهیر الدوله یا چشم داشت و مستشار الدوله لقیش بود) که بنی عم اوست از این قتل عام چشم روشنی دهد و این الفاظ عربی العبارة را به لحن حجاز قرائت نماید ، یا مستشار الدوله و منشار الملة ، یا حاکم التربة و حاوی المرتبة ، انت مستراح فی التربة والترشیز و اباح كل الشورتیز ، قد قامت الملة فی طلب ثاره و احتاج الدولة الى مستشاره عليك به تمهید الایاب لتفسیل الدواب . ^۶

۱ - ایضاً ص ۳۵۶ ۲ - ایضاً صفحات ۲۲۸ و ۲۲۳ ۳ - منظم ناصری
جلد سوم صفحات ۲۷۸ و ۳۱۱ و صفحه ششم ملحقات جلد اول مرآت البلدان ۴ -
منتظم ناصری جلد سوم ص ۳۰۷ ۵ - شرح زندگانی من جلد اول صفحات ۱۳۳ و ۱۳۴ ۶ - رسالت مجده ص ۵۹

احمد میرزا عضدالدوله پسر فتحعلی شاه خواهر میرزا محمد خان سپهسالار را به زوجیت داشت^۱ و شمسالدوله دختر عضدالدوله و بعارات دیگر خواهر زاده سپهسالار یکی از معقوده های ناصرالدین شاه بود که از او فرزندی نیاورد^۲ سلطان محمد میرزا پسر عضدالدوله و برادر آقا وجیه سپهسالار و عبدالمجید میرزا عین الدوله در ۱۲۹۹ سيفالدوله لقب گرفت^۳ و او را با عموی هم نام وهم لقبش اشتباہ نمیاید کرد . سيفالدوله اول سلطان محمد میرزا پسر خاقان و برادر اعیانی احمد میرزا عضدالدوله و فرخ سیرمیرزا نیرالدوله از بطن طاؤس خانم تاجالدوله اصفهانی است . این سيفالدوله در اواخر سلطنت فتحعلی شاه حاکم اصفهان بود و هنگام محاصره هرات به معیت محمد شاه در جنگ های آن حدود شرکت داشت . وی در ۱۲۸۸ یعنی در بیست و پنجمین سال سلطنت ناصرالدین شاه به تولیت آستان قدس رضوی مفتخر گردید . سيفالدوله طبع شعرداشت و تخلص او « سلطان » بود و همان کسی است که حاج محمد اسماعیل طهرانی اولین ناشر دیوان ابوالحسن ینمای جندقی چند غزل اورا سهواً جزو اشعار ینما به چاپ رسانیده است .

سيف الدوله دوم پسر عضدالدوله بانی باغ مصفا و دلگشائی است موسوم به « پارک ملایر » که در دامنه کوهی بنام « کوه گرم » احداث گردیده و فعلای^۴ به صورت یک گردشگاه عمومی درآمده است . بیمارستان سیفیه ملایر و اولین مدرسه‌ای که به سبک جدید در این شهر دایر شده از باقیات صالحات سيفالدوله دوم است که در ۱۳۳۹ هـ . ق به جوار رحمت الله پیوست . در تواریخ دوره قاجاریه از سيفالدوله دیگری هم گفتگو به میان میاید که مراد سيفالدوله میرزا برادر پشت و کالبدی سيفالملوک میرزا پسر علی شاه ظل السلطان پسر خاقان است .

مصطفی خان امیر تومان و مرتضی خان قوللر آفاسی هم که جزو بازماندگان میرزا محمد خان سپهسالار به حضور ناصرالدین شاه بار یافته‌اند برادران او میباشند^۵ مرتضی خان قاجار در ۱۲۹۱ شهاب الدوله لقب گرفت^۶ و در همان سال هردو برادر به عضویت شورای عالی نظام یا به اصطلاح متداول آن دوره « مجلس شورای عسکریه اعلم » انتخاب شدند^۷ .

میرزا علی خان امین الدوله که در سفر خراسان از همراهان ناصرالدین شاه و منشی حضور او بوده^۸ و پدرش میرزا محمد خان سینکی در همین مسافرت به مجدالملک ملقب و به تولیت آستان قدس رضوی مباھی گردیده^۹ مدعی است که ناصرالدین شاه پس از درگذشت سپهسالار ماترک او را تملک کرد . ذیلاً به نقل عین عباراتی که او در این زمینه نوشته است مبادرت میشود : بالجمله شاه به خراسان رفت و میرزا محمد خان سپهسالار که پس از ریاست کل به

- ۱ - تاریخ عضدی چاپ کوهی ص ۲۸ و وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه ص ۲۹
- ۲ - زندگی ناصرالدین شاه بقلم جناب آفای دوستعلی خان معیرالممالک .
- ۳ - وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه ص ۱۰۴
- ۴ - روضة الصفا ناصری جلد دهم چاپ خیام ص ۳۳۵
- ۵ - منتظم ناصری جلد سوم ص ۳۳۵
- ۶ - صفحه (۶) ملحقات جلد اول مرآت البلدان .
- ۷ - مرآت البلدان جلد سوم ص ۷۰
- ۸ - سفر نامه خراسان ص ۲۲۳

حکمرانی قسمت شرقی ایران مأموریت یافته بود چند روز بعد از ورود موکب همایون به مشهد مقدس فجأة بدرود زندگی کرد و در این واقعه شاه رسماً وراثت خود را در مال و مخلف نوکرها اظهار فرمود آنچه میرزا محمدخان در مت زندگی خود به خست و حرص اندوخته بود به مداخله مأمورین سلطنتی برانداخته شد .^۱

میرزا علی نقی حکیم الممالک نویسنده سفر نامه ناصرالدین شاه که مسلمان مندرجات کتابش قبل از چاپ به نظر شاه رسیده و مطالب آن جرح و تعديل گردیده کوشش کرده است خلاف این مدعای را ثابت کند . ولی هر گاه سفر نامه مزبور با توجه دقیق مورد مطالعه قرار بگیرد صدق گفتار امین‌الدوله به اثبات خواهد رسید . حکیم الممالک میگوید: « امین‌الملک (یعنی پاشاخان) را مقرر داشتند که در حفظ اموال و اثقال مرحوم سپهسالار کمال اهتمام و جد و جهد را مرعی دارد که به هیچ وجه تفریط نشود تا بعد از مراجعت همایون به مقرر سلطنت عظمی در میان اولاد و احفاد او موافق شرع انور تقسیم شود »^۲

« از کنار باغ خونی که یکی از باغات معروف مشهد است عبور فرموده به باغ خلنج که در سمت جنوبی شهر واقع است تشریف فرما شدند و در باغ مزبور امیرزاده محمدحسین میرزا و حاج محمدقلی بیک^۳ و ابراهیم خان نایب اصطبیل خاصه همایون اسباب عربی و ترکمانی مرحوم سپهسالار را که در حیات خود از برای پیشکش حضور همایون مهیا نموده بود از حضور مبارک گذرانده به اصطبیل خاصه برداشت .^۴

« مبلغ ده هزار تومان وجه نقد و یک بقچه شال کشمیری که مرحوم سپهسالار در امام آباد دامغان بدست شخص امینی سپرده بود شخص مزبور از وفات آن مرحوم اطلاع یافته نقد و شال مزبور را بتوسط امین‌الملک (پاشاخان) به حضور باهرالنور همایون تقدیم نمود . اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تمام آنها را به امین‌الملک سپرداشت که چون موکب مسعود به دارالخلافه شرف ورود ارزانی دارد تمام پول و شال را به ورات و کسان ایشان تقسیم نمایند . و هم بیست رأس اسباب تازی از اسباب مرحوم مزبور که در دامغان گذاشته بود به حضور آوردنده و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تماماً را با جلوه داری به دارالخلافه

۱ - خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین‌الدوله ص ۲۷ ۲ - سفر نامه خراسان

خراسان ۲۲۶ ۳ - محمدحسین میرزا میرآخور رئیس اصطبیل ناصرالدین شاه و پسر محسن میرزا پسر عبدالله میرزا دارا پسر خاقان است . محمدحسین میرزا در ۱۳۱۴ از طرف مظفرالدین شاه زین‌السلطنه لقب گرفت (منتخب التواریخ ص ۴۸۰) و وی پدر عبدالله میرزا دارائی ملقب به سردار حشمت میباشد . حاج محمدقلی بیک پسر حاج نایب ترکمان است که از غلامان خاص و مورد اطمینان محمد شاه بود . حاج محمدقلی بیک در شناختن اسبهای نژاده و اصیل تخصص داشت و همان کسی است که او اخر ۱۲۹۸ ناصرالدین شاه او را ظاهرآ به عنوان خرید اسب و باطنآ برای تفتیش عملیات حسین قلی خان ایلخانی به یختیاری فرستاد . حاج عبدالله الغفار نجم‌الملک نیز در همان تاریخ مأموریت یافت که از سد اهواز بازدید و محروم‌انه پیرامون نقشه و اقدامات ایلخانی و تعداد اطرافیان و اتباع مسلح او تحقیقات لازم بعمل آورد (سر گذشت مسعودی ص ۲۴۲ و سفر نامه خوزستان نجم‌الملک) .^۵ ۴ - سفر نامه خراسان

باهره بزد میرزا مهدی خان کشیک چی باشی که پسر ارشد مرحوم معظم الیه بود فرستاده مقرر داشتند که از روی قانون شرع مطاع باسایر املاک و اوضاع درمیان خود و سایر وراث تقسیم نمایند .^۱

میرزا مهدی خان و محمد حسین خان پسرهای میرزا محمد خان سپهسالار که بعد ها به ترتیب اعتضادالدوله و اعتضادالملک لقب گرفتند هردو داماد ناصرالدین شاه بودند و در فواصل مختلف در شهرهای درجه دوم از قبیل سمنان و دامغان و قم وساوه و عراق و کاشان حکومت کرده اند . مهدی خان اعتضادالدوله را با انوشیروان خان اعتضادالدوله شوهر سوم عزت الدوله خواهر اعیانی ناصرالدین شاه که چندی حاکم استرا آباد و گرگان بود اشتباه نباید کرد . پسر میرزا مهدی خان که به اعتبار مادرش او را محمد میرزا میخواند در ۱۳۰۴ به جلال السلطنه ملقب شد^۲ و مدتها هم حاکم شاهرود و بسطام بود .^۳

آثار خیریه سپهسالار بشرح ذیراست :

— تعمیر و مرمت تو حیدرانه مبارکه رضوی^۴ .

— مدرسه ای در داخل شهر طهران عتیق سمت شرقی مدرسه فخریه که^۵ در محله حیاط شاهی بنا گردیده^۶ .

— تعمیر عمارت وابنیه چشمہ علی دامغان وارک شهر سبزوار^۷ .

— احداث راه نیشا بور به مشهد^۸ .

— ساختمان راه ارادبه رو طرق و دیزآباد به مشهد^۹ .

— تسطیح راه شریف آباد برای عبور کالسکه و درشکه و بنای طاق نماهای «بالاخیابان» مشهد که قرار بود تا دم دروازه شهر امتداد پیدا کند و متأسفاً نه اجل مهلهش نداد و نصب یک پارچه سنگ مسطح عمودی در راه شریف آباد بر سر تپه سلام دردو موضع و نقر زیارت نامه حضرت رضا و نام میرزا محمد خان سپهسالار بانی آن روی سنگها که بعد از درگذشت ناگهانی او دشمناش اسم وی را با چکش محو کرده اند وهم اکنون اثرش باقی است .^{۱۰}

محمد حسن خان اعتضادالسلطنه در عالم خلصه صحنۀ محاکمه‌ای برای میرزا محمد خان سپهسالار ترتیب داده و او در جواب استنطاق به اردشیر باکان چنین گفته است^{۱۱} .

« عاقبت دوست محمد خان معیرالممالک کار مرا ساخت خدا بیامرز شیاد غریبی بود . مرا فریفت و سندی از من بدست آورد و به نظر اقدس رسانید . پاشا خان امین‌الملک هم از من کناره کرد و با من دوست نبود که رشت را زیبا کند این بود که از صدارت معزول شدم . اما باز محترماً والی خراسان کردند یعنی از گردنۀ دولاب تا سنگ بست هرات را تحت حکومت من قراردادند . والی ولایات خراسان بودم که شاهنشاه عزیمت آن مملکت فرمودند

۱- ایضاً صفحات ۳۷۷-۳۷۸ و ۴۲۳ - ۲- منتخب التواریخ ص ۴۲۳ - ۳- المأثر والاثار ص ۳۶

۴- مطلع الشمس جلد دوم ص ۲۳۸ - ۵- المأثر والاثار ص ۸۴ - ۶- طرایق الحقایق ۳ : ۱۹۴ - ۷- مرآت البلدان جلد سوم ص ۷۲ - المأثر والاثار

۸- المأثر والاثار ص ۷۲ - ۹- سفر نامه خراسان ص ۱۶۰ - ۱۰- صدر التواریخ .

۱۱- اظهارات قبلی سپهسالار در صفحات ۸۱۹ و ۸۰ سال ۱۹۱۰ ینما
جای پ شده است .

تشریفاتی که من در آن سفر برای موکب همایون فراهم آوردم مشهور است و هنوز خواص و عوام از آن سخن میگویند ، بعد از ورود به مشهد مقدس امیدوار بودم که بازنصب صدارت مرا باشد ، اما اعلیحضرت همایونی تقریراتی فرمودند که دانستم درختی را که من شلیل تشخیض داده ام بید است و بر ندارد ، هرچه اسباب چیده شود ثمر نمیدهد . شب از شدت غصه دق کردم و به سکته مبتلاشدم . میان مردم معروف شد که مرا مسموم کرده‌اند ولی دروغ سرف بود . همان سم حربان مرا کشت و باعث هلاک من گشت . مختصر عرض کنم در تمام مدت نوکری خیانت به ولی نعمت خود دولت ایران نکردم بلکه خیال خیانت‌هم در مخیله‌ام نگذشت . بر حسب ظاهر با مردم با نخوت حرکت مبکردم اما نه بطوریکه دلها رنجه شود همان قدرهم با نیکی‌های دیگر تلافی میکردم و در حیات من از من راضی بودند. افسوس که فرزند قابلی نداشتم تا چراغ مرا روشن کند . آنها هم که داشتم همه دوده چراغ بودند. این است اصل و فرع کارمن .

اردشیر که سادگی وضع میرزا محمدخان سپهسالار را پسندیده و در گفتار اوریبی ندیده بود فرمود آفرین بر تو که بی تکلف سخن گفتی ، جزاک الله خیراً حکمی از پس پرده صادر شد و جمعی از کرویان تاجی از مرصع با حمایلی از مروارید سر و بر امیر قاجار را به گوهرهای شاهوار آراسته و به اعلى علیین و به غرفات بهشت برینش بردند^{۱۰۰}.

هنوز یکسال از فوت ناگهانی میرزا محمدخان سپهسالار نگذشته بود که دست اجل گریبان پسر زیبای شانزده ساله ناصرالدین شاه را گرفت و با شیوع بیماری و با درخراسان سلطان حسین میرزا جلال‌الدوله چهره در نقاب خاک کشید . مسعود میرزا ظل‌السلطان این برادر جوان خود را که ناکام از دار دنیا رفت چنین توصیف میکند : « من در عمر خود کمتر جوانی مثل برادرم دیده‌ام . بسیار بلند بالا و خوش هیکل و خوش صورت بود . زبان فرانسه را بسیار خوب میدانست و باز مشغول تحصیل بود . با میرزا رضای حکیم باشی ۲ و مارگریت زن او که صحبت میداشت آنها تعجب میکردند که در ایران چطور شده این طور تحصیل کرده است . از سواد فارسی و عربی بهره کامل داشت ، ۳ اگر مسموم کردن میرزا محمد خان سپهسالار واقعیت داشته باشد باید به مكافات و کیفر آله معتقد بود و یقین حاصل کرد که جلال‌الدوله به کفاره گناه پدر جوان مرگ شده است .

۱- خلصه صفحات ۲۴ و ۳۵ - ۲- میرزا رضای حکیم باشی علی آبادی پسر میرزا مقیم و ظاهراً همان کسی است که در صفحات ۸۴ و ۹۷ جلد دوم مرآت‌البلدان جزو معلمین دارالفنون به نام او اشاره شده . ۳- سرگذشت مسعودی ص ۹۱

باستانی پاریزی

جزر و مد و سیاست و اقتصاد

در آپناظوری حفویه

(۲)

دوران کوتاه سلطنت شاه اسماعیل دوم در تاریخ ایران به درستی شناخته و معرفی نشده، اما از اقداماتی که بعمل آمده است میتوان تا اندازه‌ای به نحوه فکر پادشاه و اوضاع اجتماعی روز آگاه شد.

اسماعیل میرزا (شاه اسماعیل دوم) هر چند خواست تاحدودی رعایت طبقات مردم را بکند، اما برای او ممکن نشد. اصلاحات او درین زمان ابتدا از تصفیه اطرافیان خود و نویسندگان دربار و منشیان شروع شد.

در کتاب نقاوه‌الآثار، فرمانی ازاو در دست است که برای رسیدگی به کار مردم و معافیت آنان از بعضی عوارض، اهمیت دارد و دلیل براینست که این شاه کوشش بسیار داشته تا رفاهی برای جامعه پدید آورد. فرمان او چنین است:

«حکم مطاع شد که قضاة اسلامی و امراء عظام و وزراء کرام و جمعی که در دیوان نشسته غوررسی برایا می‌نمایند چون حالا بجهت سهولت و آسانی معاملات ایشان را تعیین نموده که نموررسی برایا نموده پروانجات حسابی که خواهند موافق شرع و حساب به مسلمانان دهند، و ان شاء الله تعالی چون ایالت پناه خکومت دستگاه شاهرخ خان^۱ بدرگاه جهان پناه آید و امراء دیوان تعیین شده دستور العمل که قرار یابد عمل خواهد شد، بنابراین هر کس حکمی خواهد موافق شرع و حساب مسوده نموده، سیادت و شریعت پناهی امیر عنایت الله قاضی عسکر ظفر اثر و نقاوت دستگاه، علامی میرزا مخدوم شریفی و ایالت پناه پیر محمد سلطان ترخان و امارت دستگاهی دستگاه میرزا شکر الله و حکومت پناهی محمد سلطان و حیدر سلطان ترخان و امارت دستگاهی قورخمز بیگ امیر شکار باشی بر مسودات حسابی خط و مهر خود گذاشته بعد از آن بنویسند که که میرزا محمد منشی تعیین کرده دهند پروانجه بنویسند و نزد مشارالیه برد و به طفری رسانیده عمدة الاعاظم حسین بیک لله و نتیجه الامرائی محمد میرزا دواتدار مهر کرده به صاحبان دهند و حسین بیک مشارالیه و نویسنده مذکوره حق العمل گرفته سوای ایشان احدی از ترک و تاجیک به هیچوجه من الوجوه یک دینار نگیرند و تحفه و سوقات از احدی نگیرند و هر کس سوای مشارالیه‌ما یک دینار از کسی بازیافت کند خواه جماعت مذکوره فوق و خواه نویسنده‌ها و دواتداران و ملازمان ایشان در ساعت کیفیت به موقف عرض دستند که یک دینار را صد دینار از آن کس بازیافت فرمائیم، و هر کس کیفیت معروف بدارد جلد وی^۲ کلی باو شفقت می‌شود. تحریر آفی شهر جمادی الآخر سنه اربع و ثمانین و تسعماهی (۹۸۴)^۳. اما این تمهدی‌های او هر گز نتیجه نداد.

۱ - شاهرخ خان مهردار. ۲ - جایزه. ۳ - نقاوه‌الآثار نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه ورق ۱۸

ازطرف دیگر او برای تجدید و کم کردن نفوذ طبقات روحانی و غلاة صوفیه دست بکار شد، رفتار او درین مورد که منجر به قضاوت سوء نسبت به اوشد درواقع، کوشش گنومات غاصب را در اوان حکومت هخامنشی و رفتار یزد گرد اثیم را درباره طبقات فقیر که میگفت «به درویش بر مهر بانی کنیم» و درقبال مسیحیان و تندرویهای پیشوایان زردشتی و ساسانی بیاد می آورد^۱، او گفت: «شعر خواندن و نوشتمن در مسجدها لغو و حرام است و درود بوار مساجد قزوین مملو از اشعار عاشقانه است، میرزا زین العابدین کاشی محتسب را بخواند و فرمود که به مساجد رو و اشعار مکتوبه برجدار و درود بوار را محو کن، وی به مسجد رفته همراه پاک کرد، حتی اینکه بعضی اشعار در مناقب حضرت علی بن ایطاب نگاشته بودند، محتسب کاشی

[مخالف] با نام حضرت امیر المؤمنین همه را محو پاک کرد».

این کار، بیش از آنکه رضایت طبقات مخالف را جلب کند، موجب خشم و کینه متصدیان امر و قزلباشان گردید و آنان بیشتر قدرت خود را تحکیم کردن و ثروت و درآمد عامه در دسترس آنان قرار گرفت و بهانه بیشتر بدست نقلویان درآمد چنانکه:

«درایام اسماعیل میرزا که قزلباشیه بجز نفاق و شفاق و خود سری کاری نداشتند، این

۱- در مقام مقایسه، علاوه بر گنومات و یزد گرد اثیم، رفتار ولید بن یزید خلیفه اموی نیز بخاطر می آید که چون «درایام دولت او اولاد هشام بن عبدالملک و فرزندان ولید بن عبدالملک مغلول و منکوب شدند وی را به کفر و زندقه منسوب کردند» و حتی اتهام ازدواج با زن پدر را با وزدنده و این شعر را که در تفال قرآن و جواب آن «و خاب کل جبار عنید» گفته بود مؤید آن شمردند، چه او پس از نیزه زدن بر قرآن گفته بود:

تهددنی بجبار عنید
و ها انا ذاك جبار عنید
اذا ماجئت ربک يوم حشر
فقل يارب مزقنى الوليد

بنده البته در باب بی بند و باری این خلیفه بعد ازین شعر غرا حرفي ندارم ولی از جهت ضبط حقایق تاریخی عرض میکنم که برای اولین بار در تاریخ اسلام و حتی شاید در تاریخ دنیا باشد که همین ولید در همان روزهای اول خلافت کوتاهش (یکسال و سه ماه، دو ماه کمتر از پادشاهی شاه اسماعیل دوم و ۵ماه بیشتر از حکومت گنومات) پس از مصادره اموال اولاد هشام گفت تا «اسمی کوران و مردم معیوب [و بیماران مزمن شام] را قلمی کرده وجهت ایشان وظایف مقرر فرمود» و علاوه بر آن «هر یک از آن جماعت [بیچار گان] را خادمی داد و بر هنگان راجامه پوشانید و برای عیال مردم، طبیب و کسوت فرستاد و بر مرسومات لشکریان بیفزود و مسؤولات حاجتمندان به انجام مقرون گردانید» و باز باید اضافه کنم که در ساعت قتل هم این خلیفه متهم «مصحف پیش خود نهاده میخواند و میگفت روز قتل من بعینه روز قتل عثمان است، درین اثنا لشکریان بر بام قصر بالا رفته از آن به سر وقت ولید رسیدند و سرش را از بدن جدا کرده و پیش یزید [بن ولید، پسر عمش] فرستادند».

تاریخ راهم «قلم در دست دشمن» بعدها نوشت، اما باهمه اینها میر خواند نیز نتوانست از ادای این جمله خودداری کند که «زعум طایفه ای آنست که این سخنان [اتهامات] نسبت به ولید از جمله مفتریات است».

(درین باب رجوع شود به تواریخ صدر اسلام و تواریخ ایرانی، از آن جمله روضه الصفا

ملت [فرقه نقطويها] قوت‌گرفت ۱۰

شاه اسماعيل ، نتوانست برمشكلاط سياسی و اقتصادي پيروزشود و از فرط ناراحتی پناه به خمریات و مخدرات بردو سال بعد، (۹۸۵) در عالم مستی و برهوت با خوردن فلوئینا در گذشت:^۲ او خصوصاً مخالف تعصب بود : « طعن عایشه را منع کرد و خلفای ثلاثه را گفت تا بدنگويند و میگفت : علمای اثنا عشری به شیادی و سالوسی پدرم را فریقتند ، اما من فریب این قوم نخواهم نخورد . او دستورداد تا کتب سید علی خطیب استرا بادی را در حجره نهاده در آنرا مقفل ساختند »^۳

شاید اینکه برخی مورخان ازو بخوبی نام نبرد « اند و تهمت‌هائی بدو بسته‌اند ، از جهت همین عدم توجه او به تعصبات مذهبی است که به روایتی « فرمان صادر گردید : هر کس بعدازین لعن بر معاویه و دوستان او کند ، سرش را از تن جدا کنند »^۴ . گمان می‌رود این نکته‌را به شاه چسبانده باشند . او بهر حال در دوره زمامداری خود بیش از هر چیز غم و اندوه خورد و خود گفته بود :

تا به قزوین آمدم آسایش جانم نماند
از ضعیفی همچو تاری شد تنم در پیر هن
رفتار شاه اسماعیل و همراهی او با طبقات ناراضی ، رفتار قباد را در اوایل امر با مزد کیان
بخاطر می‌آورد که بدون آنکه امکان تحدید قدرت سرداران را داشته باشد ، با ناراضی هافکر
نمایش داشت ، یا دلسوزی فتحعلی‌شاه را نسبت به عامة بخاطر می‌آورد که بدون اینکه از امراء
خوانین قاجار سلب قدرت کند یا اقلًا شاهزادگان و فرزندانش را که حاکم هر ناحیه بودند
به مدارا و ادارد ، در کنج کاخ ، غم مردم فقیر را میخورد و این حرف تاریخی را میزد که « دوچیز
در زندگی به من چسبید ، یکی آب شب زمستان و دیگر پلوشب عید ! آب شب زمستان بدان
سبب که در زمستان به علت سردی هوا فقیر و غنی آب یخ می‌آشامند و پلو شب عید بعلت اینکه
درین شب اکثر مردم ایران پلو می‌خورند »^۵ ...

از نظر اجتماعی باید گفت ، در اوخر عمر شاه طهماسب ، به صورتی باز و محسوس
قدرت‌های محلی و قوادهای منطقه‌ای که در اوایل عهد شاه اسماعیل اول منکوب شده بودند ،
دوباره پیدا شدند و شاید هم کمی شدیدتر و وزورمندتر ، زیرا اگر در اوخر عهد قویونلوها ،

۱ - ایضاً ص ۲۷۴ - مرگ شاه اسماعیل دوم (مثل مرگ یزد گرد ائم که
گفتند اسبی از دریا برآمدواورا کشت) مرموز عجیب است ، برخی نوشته‌اند که ۱۲ مرد به
لباس زن به اطاق خواب اورفتند به تحریک خواهش پریخان خانم - و اورا خفه کردند ،
برخی فوت اورا به مرض قولنج دانسته‌اند و جمعی در خانه حسن بیک به علت خوردن
تریاق زیادیا فلوئیا ، و عجیبتر آنکه برخی او را تا سالها بعد زنده میدانستند (مثل سلطان
جلال الدین خوارزمشاه بعد از مرگش) و در ۹۹۱ بود که مردی بنام شاه قلندر درویش خود را
شاه اسماعیل معرفی کرد و کوه گیلویه را مدت‌ها در تصرف داشت . ۲ - روضة الصفا ص ۱۶۹
۳ - فارسname ناصری ص ۲۱۵ - باز خدا را شکر که مثل آن شاهزاده خانم کرمانی
نبود که از فرط حسادت و تجبر بارسیدن زمستان گفته بود : « کدبانو آب خنک کن (زمستان)
آمد که هر بیسر و پائی آب یخ بخورد ! »

کسانی مثل محمد کره در یزد و حسین کیا در گیلان و ایه سلطان و ملوک سیستان ، کوس- لمن الملکی در نواحی مختلف میزدند ، لااقل چنان بود که یک سیاح و نیزی بنام کنتارینی Contarini درباره وضع عمومی مردم بنویسد «... ایرانیها مردمی خوش لباس اند، معمول اهمیشه بر بهترین اسباب سوارمیشوند که در تملک ایشان است ... زیور اشتران آنها بقدری زیاد است که نظر دوختن به آنها مایه تلذذ و بهجهت خاطر میگردد، حتی بی بضاعت ترین ایرانیان دست کم صاحب هفت شتر است»^۱

اما در اوخر عهد شاه طهماسب و اوایل حکومت سلطان محمد خدا بنده چندان حکام جدید و قزلباشان و رؤسای خاندانها و قبائل برشهرها تسلط یافتد که نوعی فئودالیته نوظهور احتمال تجزیه مملکت را تشیدید میکرد، از نوع این امرا بودند: خاندان ذوالقدران درفارس که خود را به خاندان صفوی استلحاق کرده و میخواستند حکومت مستقل تشکیل دهندو خاندان افشار (بیکتاش خان) در کرمان که میگفت «من از امیر محمد مظفر کمتر نیستم که از شحنگی می بدم یزد به پایه سلطنت و پادشاهی عروج نمود»^۲ و این مرد «آن مقدار از لوازم جاه و حشمت و موجبات سلطنت و عظمت در کار او بهم رسید... که چنین استماع رفت که سیصد و هشتاد زین مرصع در زین خانه اوم موجود بود و عدد ملازمان و لشکریانش به هشت هزار کس - که صد نفر از آن امیرزاده های عظام معتبر بودند - رسید و صد نفر دیگر از اکابر خردمند و هنرور که در سلک وزراء و اهل قلم انتظام داشتند، و شیلان مقرر شد، هر روز چهار صد قاب از اطعمة الوان لذیذه که کمال تکلف در او کرده بودند و لنگریهای فنفوری و سایر ظروف از طلای رکنی و فقره کافوری می کشید»^۳ و پدر زنش میر میران در یزد که نسبت به شاه نعمت الله و بستگی به شیخ صفی هردو میر سانید^۴ و «مرتضی ممالک اسلام» لقب یافته بود، و امثال آنان ، همه ادعاهای بزرگ داشتند و ثروت بیکران اندوخته بودند، ثروتی که به قول آن وزیر عالیقدر ایرانی ، وقتی از او پرسیدند، این پولها پیش از این در کجا بود که تو نیاوردی و جانشینت آورد؟ جواب داد : در خانه صاحبانش بود!!

بدینظریق ، برای نجات مجدد ایران و نجات حکومت صفوی احتیاج به یک رfrm بزرگ و یک دست نیرومند قوی احساس میشد که با برنامه های صحیح، کار مملکت را به سامان بر ساند.

دوران بر نامه ریزی

بعد از مرگ شاه اسماعیل دوم ، عباس میرزا با مقدماتی که جای گفتن آن اینجا نیست به پای تخت آمد و پدرش سلطان محمد کناره گرفت و شاه عباس پس از بررسی اوضاع متوجه شد که برای انتظام امر باید سیاستی عاقلانه پیش گیرد: سیاستی که هم وضع اقتصادی را شکفتگی دهد ، هم آرامش اجتماعی و سیاسی در مملکت پیدید آورد .

او در سیاست خارجی ابتدا با عثمانیان روش مماشة و مصالحه پیش گرفت و جای تفصیل آن

۱ - ایران از نظر بیگانگان ، ابوالقاسم طاهری ، ص ۲ - عالم آرای عباسی

ص ۴۲۵ ۳ - نقاوه الاثار ، نسخه خطی. ۴ - پرسش با خانش بیگم دختر شاه طهماسب ازدواج کرد و مادرس نیز بستگی به خاندان سلطنت داشت .

اینچنانست. » در سیاست داخلی، برای آنکه از ناراحتی‌ها بگاهدوثر و قدرت را از طبقهٔ خاص به عame منتقل سازد، همان روش را پیش گرفت که انوشه‌روان در زمان شاهنشاهی، در بدایت کار خود پیش گرفته بود.

او متوجه شد که برای نیل به اصلاحات اجتماعی باید به موازات ازین بردن مخالفان واهل بدمت، یک آسایش و رفاهی نیز در طبقهٔ عامه پدید آید که این اکثریت ناراضی‌ها از خرابکاران جدا شوند. میتوان رقتارشاه عباس وهم چنین انوشه‌روان را - از جهت اصلاحات اجتماعی، به یک رانندگی اتومبیل تشیب کرد خصوصاً که مسأله ارتجاع و تجدیدیاً کهنه و نووچپ و راست در هر دوره‌ای از تحولات اجتماعی خاکم بر اوضاع بوده است: در یک دربار صحبت محمودیان و مسعودیان^۱ و در دربار دیگر بعنوان ترکانیان و سلطانیان^۲ و گاهی در اجتماعات بصورت حیدری و نعمتی و سمکی و بکری ... تجلی می‌کند.

آنکه به اصول رانندگی آگاهند خوب میدانند که برای راه افتادن اتومبیل باید پای چپ را با ملایمت از روی کلاج برداشت و پای راست را با ملایمت روی پدال گاز فشارداد. اگر راننده‌ای پا را از کلاج ناگهان بردارد ولی بهمان نسبت گاز ندهد، ماشین یکباره خاموش می‌شود، اگر گاز زیاد بدهد ولی کلاج را خلاص نکند. گاز بیهوده مصرف کرده، اتومبیل حرکت نخواهد کرد ولی بنزین سوخته خواهد شد. درینجا باید تعادلی پیش گیرد، یعنی بهمان اندازه و نسبتی که پای چپ را از روی کلاج بالا می‌آورد بهمان نسبت پای راست را روی گاز فشارداد. با چنین شرایطی، چرخ اتومبیل به حال عادی و طبیعی، بدون خطر و ناراحتی بحرکت خواهد آمد.

حرکت چرخ اجتماع نیز بستگی به مهارت راننده آن دارد، زیرا همیشه قوائی هست که چرخ اجتماع را ازمو تور آن جدا می‌سازد و در برابر قدرتهای ملی نیز هست که عامل اصلی تحرک جامعه است.

انوشه‌روان همانقدر که پی‌جوئی می‌کرد تا مزد کیان را تحت فشار قرار دهد، بهمان میزان هم کوشش داشت که از فشار بر طبقات عامه کاسته شود، بدینجهت بهترین نوع مالیات بندی و طبقه بندی مالیاتی را ایجاد کرد، بسیاری از کسانی که در تاریخ سلطحی فکر می‌کنند گمان می‌کنند که لقب عادل را به انوشه‌روان از وقتی دادند که مزد کیان را بگور کرد، وحال آنکه چنین نیست، لقب عادل پیش از آنکه متوجه «مزد کشی» او باشد، منوط به «خروج بندی» و طبقه بندی عادلانه مالیات است.^۳ همچنانکه داریوش کبیر نیز بعداز «مخ کشی» ناچارشد

۱ - تاریخ یهقی ص ۵۵ و ۵۵ و ۱۴۲ - سلطانعلی ص ۵۳

۳ - و گرنده کسانی که فقط از یک راه، یعنی گازدادن تنها (فی المثل) خواسته باشند خیال خود را راحت کنند ولی آنکه در زمان خودشان این کار نتیجه‌ای بدهد، طولی نخواهد کشید که اثرات سوء آن ظاهر خواهد شد. چنانکه نوح بن نصر سامانی با شمشیر خود یعنی سبکتکین همه ملاحده طالقان را کشت (حدود ۳۳۰) ولی همان سربازان و شمشیر بندان اطراف او چنان مسلط شدند که در برابر کاخ خودش وزیرش ابوالفضل سرخسی را برد و شاخ سپیدار بستند و کشتند و اجرأت نکرد اعتراض کند (۳۳۵) و طولی نکشید که در ۳۵۰ باد به بیرق البتکین خورد. یا در همین اوآخر ناصرالدین شاه که بدفع بدینان همت گماشت بدون اینکه دست به اصلاح اجتماعی بزند، ۱۱ سال پس از قتلش پرچم مشروطیت بالارفت.

سیستم طبقه بندی مالیاتی را اصلاح کند تا کار او قوام پذیرد.

سلط

قزلباش

شاه عباس میدانست که نقطه بان بیش از هر چیز در مقابل سلطنت بی انتهای قزلباشان ترک حساسیت دارند و این نکته را آنقدر اهمیت میدادند که در عقاید تناسخی آنان این فکر وارد شده بود چنانکه محمود گیلانی لیدر وربر این گروه می گفته : « سگ، در شأة انسانی [در عالم تناسخ] ، ترک قزلباش بوده ۱ شمشیر بند، که شمشیر او دم او شده، بالفعل ترکی می فهمد، که تا گویند : « چخ » ، بیرون میروند ۲ ... و مرغابی و غاز مردمان و سوسای دست و روی شوی بوده اند !! ۳ »

هر کس اندک تعمقی بکند، میزان بدینی این گروه را به طبقه ترکان قزلباش و هم روحانیون و سوسای های دست و روشی درک میکند.

تنها در فرقه نقطه نبود که این عکس العمل وجود داشت . بسیاری از متفذان محلی در فکر آن بودند که علیه قزلباش قیام کنند . فی المثل در سیستان « میرحسین علی همواره در فکر آن بود که سیستان را از سلطنه حکام قزلباش بیرون آورد ، و ملک ناصر الدین که « محنت بیشمار » در زمان حکام قزلباش کشیده بود ، میگفت : « حالا هرج و مرج است و فرمان سلطان محمد پادشاه [خدا بند] ، جانشین شاه اسماعیل دوم ، پدرشاه عباس) جاری نیست ۴ و تنها قزلباش نبودند که در زمان شاه طهماسب چنین موقعیت ممتازی را در شهرستانها یافته بودند ، بلکه بسیاری از بستگان سلطنت نیز درین امور وارد میشدند . در تاریخ یزد آمده است که میرزا عبدالله یزدی که وزارت یزد داشت و بازارها و چهارسوق و باعها در محله یهودان یزد ساخته بود ، پس از عزل ، اموالش ضبط شد . از آنجمله کاروانسرا او « به عنوان تصرف شرعی ، به سر کار نواب مستطاب خورشید احتجاج ناموس العالمین علیه عالیه زینب بیگم ، صبیه خاقان جنت مکان ابوالفتح شاه طهماسب بهادرخان متعلق گشت » ۵

در تواریخ میخوانیم که « شاه طهماسب از چهارده سال قبل ازوفات خود به لشکریان موافق نداده بود و از غرایب آنکه احدی شکوه نمیکرد و همه برای خدمت حاضر بودند » ۶ . گمان میکنم تعجب اعتماد السلطنه در اینجا بی جا باشد ، زیرا این لشکریان در بیشتر شهرستانها اقطاع داشتند و املاک و اموال را مصادره کرده بودند و گرنه غیرقابل قبول است که ۱۱۴ هزار سپاهی چهارده سال بی حقوق خدمت کند و ناراضی هم نباشد . منتهی شاه طهماسب از جزئیات کار آنان اطلاعی نداشت و شاید هم مثل شاه اسماعیل اول به شکایات مردم اعتمانی نمیکرد : شنیده ایم که به شاه اسماعیل اول « عرض کردند که میرزا شاه حسین [حاکم او در گیلان و کاشان و غیره ...] از اموال دیوان مبلغ پنجاه هزار تومان تصرف دارد ... گفت : اللهم که مرا هم چنین و کمی است که از غایت علو همت می تواند پنجاه هزار تومان از مال من تصرف نماید ! وهم در آن مجلس تاج و دستار و خلعتی را که در برداشت به میرزا شاه حسین فرستاد ». ۷

گمان میروند که رسیدگی به اموال امراء و حکام در زمان شاه طهماسب مورد توجه

۱ - دستان المذاهب . ۲ - چخ به ترکی : برون آیی . ۳ - روضة الصفا
ص ۳۷۳ ۴ - احیاء الملوك ص ۱۸۲ ۱۹۶۹ ۵ - جامع مفیدی ح ۳ ر ص ۱۷۳

۶ - منقطع ناصری ج ۲ ر ص ۱۴۹ ۷ - حبیب السیر ج ۴ ص ۵۶۶

نبوده و « از کجا آورده‌ای » و « من این » را در قتل نگرفته ، و گرنه ۱۴ سال زندگی کردن سر باز بدون حقوق امری غیرعادی است . شاه طهماسب توجه نمی‌کرد که این بی‌اطلاعی چه عواقبی بیارخواهد آورد ، اودچار حرم‌سرا بود و وسوس حمام رفتن ! داشت و روز حمام را « از صبح تا شام در حمام بود »^۱ و عاقبت‌هم جان بر سر همین حمام گذاشت .

در این ایام فترت ، اختلافی بزرگ بین امرا پدید آمده است : امرای ترک و عراق با سلطان محمد بودند و امرای خراسان و فارس در فکر چاره رهائی ازین تسلط ، و بالنتیجه برخی طرفدار عباس میرزا (شاه عباس بعد) شدند و برخی مثل بکتاش خان افشار حاکم یزد می‌خواستند « شاهزاده خورشید لوا ، ابوطالب میرزا را پادشاه سازند »^۲ اما بالاخره باد به بیرق خراسانیان خورد و « اکثر امرای خراسان که از استیلای امرای عراق هراسان بودند [سال ۹۹۵] در نیشا بور به دربار شاه عباس آمدند . از جمله گنجعلی خان حاکم کوسویه بود که بواسطه این مبادرت ، تقریباً سی سال در کرمان و قندهار حکمرانی کرد »^۳ و با این مقدمات ، سال بعد « سلطان محمد خدا بنده ، در عمارت سلطنتی قزوین تاج پادشاهی را از سر خود برداشته بر سر شاه عباس گذاشت » .

مبازه شاه عباس با این طبقه از همین سال شروع شد . اقدام اول او این بود که « بجهت تصریفاتی که در مهام ملکی از میرزا محمد تبریزی وزیر اعظم بروز کرده بود حکم به قتل او داد و میرزا لطف الله شیرازی به جای او به وزارت اعظم نایل گردید و اعتماد ادوله لقب یافت »^۴ .

قدم دوم تغییر پای تخت بود . مورخین درین باب نظریات مختلف دارند از آن جمله نوشته‌اند که بعلت نزدیک شدن سال ۱۰۰۰ هجری و احتمال پیدایش قران و انقلاب عالم و به هدایت وزیر خود ، شاه عباس بفکر تغییر پای تخت افتاد و در ۹۹۹ حاتم یک اردوبادی را که تازه وزیر اعظم شده بود برای بازرسی وضع اصفهان اعزام داشت و سپس آئینه و قرآن باین شهر فرستاد و خود در ماههای آخر سال ۹۹۹ به اصفهان منتقل شد و در واقع قران را شکست .^۵

ظاهراً تغییر پای تخت تحت این عنوان برای این بوده است که ظاهر بینان و متعصبان احتمالاً قزل‌باشان با تغییر پای تخت مخالفت نکنند ، اما من عقیده دارم که این کار مهم‌یعنی تغییر پای تخت علاوه از موقعیت اصفهان و آب و هوای علل دیگری نیز داشته است :

شاید یکی ازین عوامل سیل معروف قزوین بود که سالها قبل از آن نصف شهر را ویران کرد ^۶ و طبعاً شهر قزوین دیگر آمادگی برای پای تخت بودن و پذیرایی از سپاهیان و امراء نداشت . دو دیگر - عامل مهمتر بعقیده من - این بوده است که شاه عباس با اینکه

۱ - منظمه ناصری ص ۱۴۹ ۲ - گویا زنان با نوره سمی مخلوط کردند و او در حمام استعمال کرد و در گذشت . (زندگانی شاه عباس اول نصرالله فلسفی ج ۱ ص ۱۵)

۳ - نقاوه‌الاتار ورق ۹۱ ۴ - منظمه ناصری . ۵ - منظمه ناصری ذیل وقایع ۹۹۷

۶ - منظمه ناصری تغییر پای تخت را در سال ۱۰۰۰ و برخی در ۱۰۰۱ نوشته‌اند .

۷ - در نوروز سال ۹۶۵ (حدود چهل سال قبل ازین واقعه) سیلی عظیم از کوهستان قزوین جاری شد ، آن سیل به شهر روی کرد بسیاری از خانه‌هارا ازین برد « و بی‌اعراق نیمه‌آن شهر خراب و ویران گردید » (روضة الصفا ج ۸ ص ۱۱۰)

خودش تر کی حرف میزد ، میخواست بدینوسیله ، قطعاً خود را از اثر نفوذ و استیلای تر کان قزلباش نجات دهد و برای اینکار می باشد شهربی انتخاب شود که در مرکز ایران دور از سلط آنان و نزدیک به فارسیان باشد .

برای تحدید نفوذ قزلباشان ، ناچارشد دست به رفرمی بزنده که یک اصلاح مهم اجتماعی است و اثرات اقتصادی آن بسیار است : او نخستین بار به قول شرلی کوشیده است تا «غالباً اشخاص درجه پست را ترقی داده به مراتب و شئونات بزرگ نایل سازد »^۱ و سپس به قول میرزا حسن فسائی :

« در اوایل سلطنت خود ، امرای بزرگ خود رای را به سزا و جزا رسانید و چون سپاه قزلباش به شصت هزار سوار رسیده بود ، و هر طایفه از آنها جز در اطاعت بزرگ خود نمی شدند و پادشاه نمی توانست بی رضای ایلات قزلباش کسی را منصبی دهد ، مگر آنکه از بزرگان طایفه خود باشد ، شاه عباس شماره سواران قزلباش را به ۳۰ هزار نفر رسانید ، پس فوجی ترتیب داد و نام آنها را شاهیسون نهاد . یعنی شاهدوست ، و امیری بر آنها گماشت و در یک روز ده هزار نفر شاهیسون شدند و اواخر زندگی شاه عباس شماره آنها به صد هزار خانوار رسیده »^۲ .

به قول تاورنیه ، شاه عباس خیلی کوشش کرد که این دسته قشون (قرلباش) را براندازد ذیرا ازینها وحشت داشت و گاهی به محارم خود می گفت که فقط این قوادچی ها هستند که میتوانند با اقتدارات سلطنتی مقاومت و مخالفت نمایند ، بدینجهت در برانداختن آنها کوشید و امتیازات آنها را موقوف کرد ... ولی نتوانست خیال خود را کاملاً به موقع اجرا بگذارد^۳ . علاوه بر آن ، فوج جدیدی بنام تفنگچیان ایجاد کرد که بیشتر افراد آن اهل جنوب بودند^۴ . به روایت فارسname « نام افواج پیاده را تفنگچی نهادند و این اول فوجی است که در ایران با تفنگ شد ، چنانکه در روم فوج تفنگچی رایینی چری (سپاه نو) گفتند »^۵ تعداد تفنگچیان را در ابتدای کار ۱۲ هزار نفر نوشته اند که بیشتر از زارعان قوی هیکل تشکیل میشد .

البته این اصلاحات شاه عباس به سادگی تمام نشد ، حداقل آنکه گروهی از سران قزلباش از نگران شده به فکر توطئه افتادند و ناگهان در سال ۱۰۰۲ غائله خراسان و سیستان پیش آمد که برای مدتی خراسان از سلطنت شاه خارج بود . ناتمام

۱ - ترجمه سفر نامه شرلی ص ۹۴ - فارسname ص ۱۴۳ ۲ - سفر نامه تاورنیه ص ۸۶۶ ۳ - یکی از سر کردگان بزرگ این گروه ، جلالی بافقی کرمانی نس کرده تفنگچیان بافقی بود که بعدها در زمان شاه صفی (۱۰۳۹) درجنگ با روم خدمات شایان کرد (رجوع شود به تاریخ کرمان مصحح نگارنده ص ۲۸۶) . ۴ - فارسname ناصری ص ۱۴۴

تصحیح شود

در مقاله سفویه شماره قبل ، صفحه ۳۷۴ سطر ۵ سنه ۹۱۳ به ۹۰۷ و

صفحه ۳۷۷ سطر ۲۲ عدد ۲۸ به ۳۸ تبدیل شود .

دکتر فریدون آدمیت

سه مکتوب میرزا فتحعلی

سه مکتوب و صد خطابه میرزا آقاخان گرهانی

-۲-

پس از دقت در ماهیت سه مکتوب میرزا فتحعلی و سه مکتوب میرزا آقاخان و مقایسه تحلیلی مندرجات آنها رأی نهائی ما اینست : مقدمه و آغاز سخن دورساله مزبور با هم شباخت خیلی زیاد دارد و در معنی یکی است . این قسمت را باید از میرزا فتحعلی دانست و به بحث در عقاید وی تخصیص داد . فقط برای اینکه جانب امانت و اصالت دقیقه‌ای فروگذار نشود در مورد چند لغت فرانسوی (مثل لیبرال ، پارلمان ، شیمی) که توضیحات میرزا آقاخان جامعتر و مفصلتر میباشد ، باید آنچه را میرزا فتحعلی در بیان معنی این کلمات نگاشته بحساب خود او آورد . و آنچه میرزا آقاخان گفته از آن خود او دانست . از مقدمه و شروع گفتاردو رساله که بگذریم سه مکتوب میرزا فتحعلی و میرزا آقاخان در معنی دو تأثیف مستقل و متمایز هستند ، و هر کدام را باید از منابع بررسی اندیشه‌های نویسنده خود آن شمرد . البته در هر دو بعضی موضوعهای مشترک عنوان گردیده و در پاره‌ای موارد فی الجمله هم سنخی فکری میان دو مؤلف وجود دارد . اما این اشتراک در بعضی مطالب و همسانی در وجهه نظر را در همه نویسنندگان مترقبی زمان کم و بیش می‌بینیم و امریست کاملاً طبیعی . آنچه برای مامهم است و باید مأخذ تشخیص افکار قرار گیرد بیان معنی و سنجش آن میباشد . از این نظر دورساله مزبور فرق کلی و فاحش دارد . در عین حال میرزا فتحعلی از موضوعهای متعددی بحث نموده که میرزا آقاخان اساساً عنوان نساخته ، و بر عکس مقوله‌های گوناگونی وجود دارد که فقط در سه مکتوب میرزا آقاخان مطرح گردیده است . نکته اساسی دیگر اینکه آنچه میرزا آقاخان در اینجا آورده در دیگر آثارش نیز آمده و حتی باید گفت افکارش پخته‌تر و عمیق‌تر شده است . بعبارت دیگر مقام میرزا آقاخان در تاریخ فکر منهای سه مکتوب ، بی کم و کاست محفوظ میباشد .

علاوه بر آنچه گذشت دورساله مزبور از جهات صوری و معنوی دیگر نیز باهم فرق دارند . دامنه گفتار میرزا آقاخان خیلی گسترده‌تر و داشت او از تاریخ و فرهنگ ایران و اسلام وسیعتر از میرزا فتحعلی است . به مباحث علمی جدید نیز بیشتر توجه دارد ولی این دلیل بر آن نمیشود که در این رشته میرزا فتحعلی اطلاعش کمتر از میرزا آقاخان بوده است . میرزا آقاخان لغتها فرانسوی را خیلی زیاد بکار برده و آیات و احادیث فراوان آورده است . در نثر میرزا فتحعلی خطاهای املائی و انشائی کم نیست جمله بندیها گاهی کج و معوح است . کلماتی مثل «آزادیت» ، «پرپوچات» و «جفنگیات» بمنظور میرسد . نثر میرزا آقاخان بسیار قوی و عباراتش منسجم است و بر لغت فارسی و عربی تسلط کامل دارد . اما هیچ‌کدام توالی فکر ندارند و پیوسته از این شاخه به آن شاخه میپرند . و این انتقاد در واقع بر تمام نویسنندگان ایرانی و ترک و عرب در قرن گذشته وارد است و هم‌مؤرخان

فکر این کشور ما این نکته جوئی را بر نویسنده گان خودشان دارند . بعلاوه در انتقاد لحن سخن میرزا فتحعلی به نسبت معتدل اما قلم میرزا آقاخان تند و آتشین و تیز در وصف بس توواناست . و در یک کلمه رساله میرزا آقاخان در عالم اندیشه اثر عمیقتر است از سه مکتوب میرزا فتحعلی . این بحث و انتقاد از مقام حقیقی میرزا فتحعلی چیزی نمیکاهد . در واقع وی پیشو اندیشه های نواست و تقریباً همه نویسنده گان سیاسی و اجتماعی ایران (میرزا ملکم خان ، میرزا آقاخان ، طالب زاده ، و میرزا یوسفخان مستشار الدوله) از وی متأثر گردیده اند . در تاریخ افکار جدید پایگاهی ارجمند دارد واورا در جای خود بدرستی میشناسانیم .

آخرین نکتهای که باقی مانده اینکه چرا میرزا آقاخان رساله خود را به اسم سه مکتوب نگاشته و شروع گفتار میرزا فتحعلی را نیز محفوظ داشته است ؟ و حال آنکه به آسانی میتوانست نام مستقلی با آن نهد و برداشت سخن را به سلیقه خود تغییر دهد . تاوقتی که در این باره توضیحی از خود میرزا آقا خان نشنیده باشیم تنها پاسخ ساده معقولی که بنظر میرسد اینست : پیش از اینکه میرزا آقا خان قلم آفریننده خود را بدست گیرد نام سه مکتوب و نویسنده آن لاقل در میان اهل فکر و ترقی خواهان ایران شناخته شده بود . و آن رساله از نظر روحانیت و دستگاه حکومت کتاب «ضاله » بشمار میرفت . میرزا فتحعلی خود باین معنی آگاه بود . با وجود آنکه جانش در بلاد قفقاز در امان بود باز هم برای اینکه در نوشته خود تعديلی کرده باشد در پایان سه مکتوب جوابی از زبان جلال الدوله به کمال الدوله نوشته که در معنی ردپر اصل سه مکتوب می باشد . اما میرزا آقا خان آدم دیگری بود و در شرایط سخت و ناگواری سرمی کرد : اولاً طبعی تند داشت ، و دشمنی او با روحانیان متصب ناپرهیز گار و حکمرانان خود کامل طرار آشتبانی ناپذیر بود . ثانیاً از دست پیداد گری دولت وقت ازوطن خود گریخته بود و در واقع تحت تعقیب قرارداداشت و در نا اینمی روزگار میگذراند . در تحت چنین کیفیاتی آنچه را که نمیتوانست بشدت و تندی که دلش میخواست با اسم و رسم خود بنویسد در قالب سه مکتوب معروف پرورداند و اما باندازه میرزا فتحعلی هم حاضر نگردید در پایان رساله خود نامه ای در تعديل مطالب آن بیفزاید . آراء و اندیشه های خود را راست و پوست کنده بیان داشته و رساله اش را با پیامی انقلابی تمام کرده است . به همین قیاس در مورد صدخطابه (که چنانکه خواهیم دید رساله ای غیر از سه مکتوب است) چون خواسته آزادی قلم داشته باشد گفتارش را باز بشیوه سه مکتوب آغاز نموده ، عقایدش را بی پرده شرح داده و نامی هم از خود نیاورده است .

نکته دیگر اینکه میرزا آقا خان در سه مکتوب و صد خطاب بهمان اندازه کیش با بیگری را تخطیه کرده (حتی سید علیم محمد باب را دست انداخته) که تمام فرقه های مذهبی بلکه همه ادیان را . اما بالاخره خودش روزی ازلی بود و خاصه اینکه حالا سمت دامادی صبح ازل را داشت . و این عنصر انسانی را نمیتوان همیشه نادیده گرفت . این نکته نیز نگفته نماند که میرزا آقا خان خیلی پای بندامان اخلاقی و علمی بود . در باره کتاب « هشت بهشت » که آنرا با همکاری شیخ احمد روحی نوشت و از افکار حاجی سید جواد کربلائی الهام گرفته بود ، در نامه خود به ادوارد براؤن (که در مقدمه آن کتاب انتشار یافته) از روی کمال فروتنی مینویسد : آن تصنیف از مقالات و کلمات حضرت سید بزرگوار حاجی سید جواد کربلائی است ... روح

مطلوب از ایشان است ، قولب الفاظ شاید از ماهها باشد ... ولی اسم مصنف این دو کتاب را اگر بخواهید ذکر نمایید جناب حاجی سید جواد است . بلی ماهها توانسته‌ایم کما هو حقه آن معانی لطیف را که آن بزرگوار القاء و املاء فرمودند کماین بقی و بطور مطلوب در قالب عبارات و الفاظ بگنجانیم . که بحر قلم اندر ظرف ناید .

در حقیقت میرزا آقاخان سهم خود مرحوم روحی را خیلی کمتر از آنچه بوده جلوه داده ، و حال آنکه مطالب زیادی از آن کتاب تحت تأثیر مستقیم افکار جدید اروپائی نوشته شده که حاجی سید جواد ظاهرآ با آنها آشنا نبوده است .

صدخطابه : امشن اینست : «صورت پک صدخطابه ایست که شاهزاده آزاده کمال الدولة دھلوی که پدرش در زمان شاه تیمور از ایران بمرزو بوم هندوستان هجرت کرده بدوسوست محترم خود نواب جلال الدوله شاهزاده ایران نوشته است و شرح خرابی ایران را نگاشته ». این رساله اساساً نیمه کاره مانده و تمام نسخه هایی که دیده شده وسط خطابه چهل و دوم قطع گردیده است . (۱) آخرین عبارت آن نقل میشود : «... اعمال آدمی هم اجباری است وهم اختیاری و از این مقوله ترهات و فرمایشات بعضی دیگر طریقه اعتزال را اختیار کردن و سراز بیابان هولناک لایتناهی و همی در آورده منکر اساس دین و اسلام شدند ، و فرقه دیگر غالی ، دسته آخر خارجی ، گروهی دیگر راضی ». (نقل از نسخه کتابخانه ملی ایران) .

صدخطابه رساله با مفz و عمیق و پخته ایست و ارزش آن در عالم اندیشه خیلی برتر از سه مکتوب است . زمانی میرزا آقاخان به تکارش آن پرداخته که از افکار جدید اروپائی بهره خوب کسب کرده بود . موضوع آن با یادگذشته درخشن ایران و دستبرد تازیان به مدنیت آن آغاز میگردد و پس از شرح جغرافیای طبیعی و سیاسی و اقتصادی ایران داخل مبحث اصلی کتاب میشود . و همان مختصراً شباهت صوری در آغاز رساله باعث گردیده که بعضی صدخطابه مکتوب را در اصل یکی دانند و یا ایشکه آنرا اشتباهآ به میرزا فتحعلی منسوب دارند . و حال آنکه اولاً مباحث اصلی صدخطابه با سه مکتوب جداست و ثانیاً سرآپای آن آشکارا حکایت میکنند که زاده فکر و قلم میرزا آقاخان است . در این جای تردید نیست . اصطلاحات و کلمات محلی کرمانی هم بکار برده است . (۲) اما میشود تعبیر کرد که سه مکتوب و صدخطابه جلد اول و دوم یک کتاب میرزا آقاخان است . موضوعهای تازه‌ای که در صدخطابه عنوان گردیده بطور اجمال نقل می‌شود : مدنیت و توحش ، فلسفه اصالت طبیعی ، فلسفه علم بر اساس ادراکات حسی ، پیدایش زمین و علم طبقات الارض ، بحث تفصیلی در پیدایش اعتقاد

۱ - نسخه صدخطابه موجود در کتابخانه ملی ایران بشماره ۲۳۰۶ و نسخه کتابخانه مجلس به شماره ۹۰۹۳۸ یکسان است ، همچنین نسخه‌ای را که میرزا مصطفای اصفهانی از لی برای پرسور ادوارد بروان نوشته و در کتابخانه دانشگاه کمبریج موجود است ، همین صورت را دارد . (یادداشت‌های آقای مجتبی مینوی) . بعلاوه نسخه‌ای که در اختیار محمد خان بهادر بوده و نسخه ماشین شده آنرا برای آقای مینوی ارسال داشته ، و در کتابخانه ایشان هست با دیگر نسخه‌ها تفاوت ندارد .

۲ - این نکته از صنعتی زاده کرمانی است و اصطلاحات متعدد کرمانی را نقل کرده است . (محله آینده ، ج ۳ ، صفحات ۷۳۲ - ۷۳۱) .

به قوه ما بعدالطبيعه ، حکمت اديان وتطور آن درسیر تاریخ ، ملل ونحل ، مادی بودن دین زردشت ، فلسفه مزدک ، رابطه دین با اجتماع ، آغاز هیئت اجتماع آدمی و تأسیس حکومت ، قرارگزاری مدنی (عقاید روسو) ، تحول اجتماع بشری تحت تأثیر سه قوه طبیعت و حکومت و دین و رابطه آنها با یکدیگر ، تأثیر عامل جغرافیائی در تمدن و اخلاق ملل ، تأثیر حکومت و دین در خوی ملی ، فیلسوفان و نهضت های مترقی ، آثارشیستها و سوسیالیستها و نهیلیستها ، اوضاع ایران تحت استبداد روحانی و سیاسی ، عرضی بودن خرابی ایران و امکان احیاء و ترقی ایران ، لزوم پیشرفت مادی ، اقتصاد ملی ، اشتغال لغت ، زبان و رابطه آن با تمدن . تا بحال ارزش معنوی صد خطابه بدرستی شناخته نگردیده ، حتی پرسود براون که آنرا مطالعه نموده بهمباحثت مهم آن که فهرست و اشاره گردید ، مطلقاً توجهی نداشته است . بنظر او صدخطابه فقط در نگوهش اوضاع ایران و اخلاق ایرانیان نوشته شده ، و دیگر اینکه میرزا آقاخان تمام بدبوختیهای وطنش را از آثار استیلای تازیان دانسته است . و نیز صدخطابه را تألیفی «کسالت بارویکنواخت و ملال انگیز» معرفی مینماید . (۳) ارزیابی و رأی ما بکلی فرق دارد . مسائلی که میرزا آقاخان در فلسفه اجتماع و اصول حکومت و حکمت اديان و دانش جدید مطرح ساخته ممکن است برای ادوارد براون تازگی نمیداشته اما بهر حال اینرا باید بپای نویسنده صدخطابه گذاشت که برخی از آن اندیشه های بلند و نورانی خستین بار وی در نوشته های فارسی منعکس گردانید و به بحث آنها پرداخت . گفتارش کسالت آورهم نیست بلکه جاندار وقوی و مهیج است . از اتفاقات و عقاید وی در جای خود بتفصیل گفتکو کرده ایم . این مقاله فقط مقدمه ای بود در شناسائی دو رسائل میرزا آقاخان ، و آن قسمتی است از مجموع نوشته های آن شهید آزاده بزرگوار . (پایان)

۹ - نگاه کنید به Materials for the Study of Babi Religion کمبریج ،
صفحات ۲۲۴ - ۲۲۳ . ۱۹۱۸

دکتر افشار

تیر نگاه

واندر دل من فتنه و آشوب پا کرد
برگشت و دگرنیم نگاهی بقفا کرد ...
آیا دل من بود هدف یا که خطا کرد ؟
افسوس که بگذشت و ندانست چها کرد !
کان زخم به دارو نتوانید دوا کرد .
این تیر، من از سینه نخواهم که جدا کرد .

بگذشت نگاری و نگاهی سوی ما کرد
از پهلوی ما چون قدمی چند فرا رفت
آن تیر که از دیده رها کرد بمن خورد
آن شوخ کماندار که این تیر بمن زد
یاران مرودید از پی درمان دل من ،
زان پیش کزو مرهمی آید به دل ریش

بانو معظمہ اقبالی (کریمی - شیراز)

هـدیہ مادر

از بس که مهر بانی و پاکیزه منظری
دانسته ام همی که تو صد بار بهتری
زین رو رضای خاطر تو آرزوی ماست
میدانم اینقدر که دلت خانه خداست
تا با هزار خون جگر پروردی مرا
خواست نبرد تا که همی بنگری مرا
یاد آیدم ز زحمت بی منتهای تو
شمنده ام که هیچ نکردم برای تو
جستم هدیه ای و بهر سو شتاقتم
شاپسته وجود تو چیزی نیافتم
دیدم که گونه گونه فراوان حریر داشت
بنشست بر رخش عرق و سر بزیر داشت
خواهم برای مادر محبوب پیکری
زیبا فتد مجسمه سنگ مرمری
سنگ است و مهر در دل سنگین سنگ نیست
این نیز غیر بازی شهر فرنگ نیست
باری کدام لایق تقدیم مادر است
مادر زهر گهر که شنیدم برتر است
از جان دگر عزیزتر آخر ندیده ام
جان باختن برآ عزیزان شنیده ام
آن گوهری که می طلبم در تو خفته است
در سینه تو در صد دل نهفته است
دیدم که این صد گهر پاک پرور است
پرورده دل است و سزاوار مادر است
هیچم بدهست نیست ولی دوست دارمت
ای نور چشم من بخدا می سپارمت
در بازوی محبت و آغوش مادری
بگشاید از بهشت خدا هر نفس دری

ای مادر عزیز ندامن چه گوییت
هر چند من فرشته ندیدم بعمر خویش
عشق است در وجودت و مهر است در دلت
قدرت اگرچه هیچ ندانسته ام هنوز
عمری برای خاطر من رنج برده ای
بسیار شب که بر سر گهواره ام ز مهر
هر لحظه خواستم که برویت نظر کنم
با آنهمه تعب که کشیدی پای من
شایسته وجود تو ای مادر عزیز
هر چند رنج بردم و گشتم بهردیار
رقم بکارخانه بافندۀ حریر
چون گفتمنش کدام سزاوار مادر است
گفتم بصد امید به پیکر تراش پیر
از مادری که مظہر مهر و عطوفت است
خندید کاین مجسه زیبا بود ، ولی
چیزی بجو که بوی حقیقت دهد همی
گفتم به گوهری ز گهرهای تابناک
گفت این چنین گهر که تو گوئی ندیده ام
میخواستم که جان گرامی کنم نشار
این هدیه گرچه قابل او نیست ، از بسی
دریا دم از گهر زد و گفتم که ای دریغ
گفت آن در یتیم که میحوئیش زما
دل در برم طبید و دل آمد بیاد من
آن در شاهوار که نامش محبت است
گفتم بمادر ای زتو بود و نمود من
نور رضا بچهره پاکش دمید و گفت
خوش لحظه ای که بگزند از شوق والتهاب
آن بوسه های گرم که دارد نشان عشق

ایرج افشار

بیست شهر و هزار فرستنگ

-۵-

کنجملی خان که در عهد شاه عباس حاکم کرمان بود (۱۰۳۳-۱۰۰۵) به این شهر بسیار خدمت کرد و با طرح و نقشه و اسلوب صحیح بازار و کاروانسرای آب انبار و حمام ساخت که هر یک آنها امر و ز از آنار در خشان و دیدنی این شهر ناریخی است. بر جسته ترین آن آثار همان کاروانسرایی است که متأسفانه به دست موقوفه خواران و تجار، و به سبب مال پرستی آنها به حال رفت باری در آمد است. کاشیکاریهای بسیار عالی و زیبای آن اکثر آربخته است و مابقی هم خواهد ریخت. از سر در چندندی آن که تماماً مقرنس بوده است چیزی بجای نمانده و کچ بر بیهای ظریف و لفیس زیر مقرنسها نیز ریخته است. دور نادر سر در، کتبهای بخط علی رضاعباسی از کاشی ممتاز داشته است که بیشتر از آن از جای کنده شده. اما خوشبختانه رقم خطاط و نام کنجملی خان بجای مانده است و سزاوار است که عاجلاً نسبت به حفاظت آن اقدام اساسی معمول دارند. یعنی با باقی مانده را بردارند و به موزه بینند یا آنکه چند منی کچ و چند تومنی پول خرج کنند تا بر جای ثابت و پایدار بماند.

هر گوشه از کاشیکاریهای درونی کاروانسرایی و شکلی و حالتی خاص دارد. نقوش کاشیها غالباً بدیع است و شبیه به مینیاتورهای عصر صفوی و منقوش به اشکال اژدها و فرشته و شاهزاده صفوی و تصویر خورشید است، وهمه از حیث نقش بی مثال و متفحص است. بر دیوار چندندی کاروانسرا سنگی انصب شده است که مقننه را آنقدر که با جناب ستوده عزیزمان خوانده شد نقل می کنم.

«حکم عالی شد که چون همواره پیش نهاد خاطر رفاهیت و امنیت رعایا و تحصیل دعای خیر، جهت ذات اقدس اشرف ولی نعمت حقیقی است و مطمئن نظر است که رعایا و برایای دارالامان کرمان... عالی... وحال فراغ بعد از کوئی دوام دولت روز افزون قیام و اقدام داشته از روی کمال استظهار به رعیتی مشغولی نمایند بنابرین مقرر شد که عمال و مستوفی سر کار عالی و داروغگان و کلانتران بلده و بلوکات بهیج وجه به رسم محدث بداعت جایز ندانسته بعلة رسومات خلاف حکم و اولاد و بیکار و شکار چرای از رعایا طلب ننموده ... و طلبچی و ساربان بازار رسومی محدث قرار نداده از کاه و هیمه واجناس که در بازار خرید و فروخت می نمایند یک دینار و یک من بار به خلاف انصاف نگیرند و به علمت مزاحم مردم نشده و تعرض نرسانند و چون هر گز در بازار آنجا داروغه و بازاری نبوده احدهی از عمال، داروغه بازار تعیین باشد و از گوسفند جلابی و به خلاف معمول طلبی نمایند که اگر ظاهر شود که از احدهی نسبت به رعایا زیادتی واقع شود او را به نوعی تنبیه

نماییم که قدغن دانسته در عهده شناسد، تحریر آفی شهر شوال ۱۰۵۰.»
بر سر در حمام گنجعلی خان و سر در آب انبار دو کتبیه بسیار ممتاز به خط خوش نستعلیق بر سنگ
کنده اند که خاک و سیاهی ایام آنها را کثیف ساخته است و بدتر آن که قسمتی از کتبیه سر در حمام را با دو
دکانچه کوچک جدید الاحادیث (قطعه بدمظور از دیوار عایدی وقف!) مخفی ساخته اند. در قسمت
مقرنس کاری سر در حمام و سقف چهارسوق تصاویر آب رنگ خوبی نقش شده بوده است که درست مورد
حفظ و مرآقت قرار نگرفته در شرف انهدام است.

کرمان چند مسجد دارد که جامع مظفری شهر آنهاست و دوستمان باستانی پاریزی در کتابهای
خود آنها را وصف کرده است و راستی کسی بهتر از او و عاشقا هنر ازو کرمان را نشاسانده است.
باستانشناسی و اوقاف و شهرداری چون نعمتی مثل اودر زیر سردارند می توانند آثار شهر و تاریخ شهر را
به دست او احیاء کنند.

مسجد مهم دیگر شهر که کوچک و ظریف است و از دیدار غریب خارج افتاده مسجد پای منار است.
این مسجد توسط قطب الدین حیدر و به امر سلطان احمد ایلکانی در ۷۹۳ ساخته شده است. کتبیه
سر درش کاشی کاری زمان و محراب یک پارچه آبی رنگ کاشی آن کهنه است. نص عبارت مندرج
بر رو کتبیه سر در آن بدین ترتیب است :

«من فواضل صدقات حضرت السلطان الاعظم والخاقان الاعدل الا كرم ظل الله

سر در کاروانسرای گنجعلی خان در کرمان

فی الارض عماد الحق والدنيا والدين الواائق

بالمملک الصمد ابی الحارث السلطان احمد
خلد الله تعالی ملکه و خلاقه و نعمه و سلطانه
هذا المسجد الشريف فی غرّ قربیع الثاني
سنة ثلاثة و تسعين و سبعمائة الهلایة.»

«وكان الشّاعي في اتمامه أقلّ عبيده
واصغر خدامه قطب الدين حيدر احسن
الله عما يراه و اموره وايامه.»

شبی را در هتل صحرای کرمان که جای
پاکیزه ای است به سر آوردم و صبح به قصد
شیراز حرف کت کردیم. نخستین منطقه آباد در
راه برد میرست و مرکز مشیز . بر کنار
قبرستان آنجا زیارتگاهی بنام «پیر برهق» یا
«پیر جارسوز» قد افراشته . بنای این زیارت
مرتفع و دارای گنبد و ایوان است و بنحوی که
خادم آنجا می گفت مزار یکی از اولاد امام موسی
کاظم و خواهرش ویسیدی دیگرست .



بنای آن از قرن هشتم هم می‌نماید. قدیمترین سنگ قبرهای که آنجا دیده شد از آن قرن یازدهم است. اهمیت این بنای کوچ بر بناهای کوفی و نقشهای دیگر آن است که بسیار طریف ساخته‌اند. در بعضی از کتیبه‌های کوفی آن نام ابوکردیده شد. قسمتی از مجراباش را که کاشی کاری معرق بوده است خراب کرده‌اند. روی هر قبره بنایی است که رو بدانه دام می‌رود. خصوصاً که بسیاری از آجرهای کنده‌شده از جا کنده شده و افتاده و با ارکان بنا شکاف و شکستگی روی آورده است. نمیدانم از «آثار باستانی» هست یا نیست. اگر هست چرا دست تعمیری بر سر آن نمی‌کشند. قطعاً اعتبار نداریم! میان راه دو کاروانسرای آجری به فاصله شش هفت فرسخ دیده شد. دیگر چیزی نبود تا به سیرجان رسیدیم. سیرجان فعلی شهری قدیم نیست. ویرانه هایی که بر کنار امامزاده علی، بر سر راه بافت در دور فرسنگی شهر قرار دارد آن شهر قدیم است. این آثار از اطراف کوه سنگی شروع می‌شود و پاره پاره به حوالی کوه طبیور می‌رسد.

کوه سنگی تپه‌ای است از سنگ آهکی سفید و نقره‌بایک پارچه که بر بالا و دامنه آن است. حکامات جنگی و قلعه بوده است. ارک منفرد آن را دیوارهای کلفتی در میان گرفته و خانه‌های بسیاری در آن واقع بوده است. ارکی و قلعه‌ای بوده است عظیم، و از حیث اهمیت و اعتبار کم از قلعه بم نبوده است. ولی امروز ویرانه‌تر از آن است. مردم این ناحیه این قلعه را سمنجهان یا سمنگان قدیم می‌دانند و خود قلعه را بالا ختسا من قلعه سنگی می‌نامند.

سالم ترین جزو این قلعه که از باران

منبر سنگی مورخ ۷۸۹ هجری در

قلعه سنگی در سیرجان

وتا بش آفتاب و دست آدمی جانی بدر برده و ظاهر آن جدیدترین اثری است که در آنجا ساخته شده بوده است منیری است سنگی مورخ ۷۸۹ که کتیبه آن بنام سلطان احمد ایلکانی است (همان پادشاهی که مسجد پامنار کرمان نیز بنام او است). بلندی منبر حدود قد آدمی است. متأسفاً فرمی از بالای کتیبه آن شکسته است و آنچه باقی مانده است در عکس بخوبی دیده و خوانده می‌شود. بفاصله یک فرسنگ از قلعه سنگی تپه‌ای هست که بر بالای آن بقیه‌ای مثمن با گنبدی که به شکل کلاه تمدی است بنام «شاه فیروز» قرار دارد. این گنبد از آجر پخته ساخته شده است و مقبره‌ای است. قبر صاحب بقیه را در سنگ ساخت کنده بوده‌اند کدام روز فقط جای آن باقی است و نیش شده است از خود بنافرط چهاردهن بعنی بیمی از بنا به جا مانده است.

جای دیدنی دیگر شهر امامزاده احمد است که سنگ قبر آن جدید و مورخ ۱۰۰۹ است. در کنار بقیه سروی بسیار عظیم و جلیل قرار دارد





گنبد شاه فیروز در سیرجان

که محیط تنہ آن کمتر از شش هکتار نیست . شب در سیرجان خوابیدیم و صبح بدطرف نیریز حرکت کردیم . راههای سه گانه سیرجان به نیریز راههای کثروکورهای است که بعلت عبور و مرور کامیونها ایجاد شده است . طبعاً کذر کردن از چنین راهی با سختی و تراحتی همراه است . میان سیرجان و نیریز سه راه به مجازات یکدیگر قرار دارد و در محلی بنام قطر و رام واحدی می شود . یکی ازین سه راه راه زمستانی است . دوراه دیگر در موقعی قابل گذرنست که بارندگی نشده باشد . زیرا باید از کفهای گذشت که باران آن را منجلاب می سازد . راهی که امسال از آن گذر کردیم از زید آباد می گذرد و تانیریز دویست کیلومترست و آبادیهای فقیرانه بنام شورو ، چشم‌شیرین ، بشنه و قطر و برکنار آن است . راهی که سال گذشته بازن و فرزندانم از آن گذشته بودم پنج فرسنگ نزدیکترست .

نیریز آخرین شهر فارس و فاصل میان آنجا و کرمان است و بر کنارش در یاچه نیریز قرار دارد که امسال بعلت نباریدن باران کم آب بود . بنای دیدنی شهر مسجد جامع قدیم است که محرابش را بنا به کتیبه آن چهار بار در تواریخ ۳۶۳ و ۴۰۶ و ۵۷۶ و ظاهراً قرن هفتم (بعلت محو شدن انتهای کتیبه) تعمیر و تکمیل کرده‌اند . محراب چند کتیبه هم در اطراف محراب هست که آخرین آنها مورخ ۹۴۶ هجری است .

مسجد دیگر شهر بازار است که کتیبه کچی آن به این عبارت است : «امر بعمارة هذا المسجد الشاب المکرم کلو يعقوب الفصاب فى سنة ۹۴ [۱۰] ». محراب این مسجد زیباست . قسمتی از آن با آجرهای بزرگ منقش بر جسته ساخته شده است . گچ کاری آن هم بی لطف نیست . بر دیوار شستان اخباری از عهد محمد شاه و ناصر الدین شاه به مرکب و به خطی نسبه خوش نوشته‌اند ، به تقلید از آنکه رسم بوده است که فرامین عمومی را بر سنگ نقر می کرده‌اند . فرمانی هم از عصر صفوی در باره معافیت صابون پزهای شهر از پرداخت عوارض بر سنگ کمنه شده است و بر سر در مسجد نصب کرده‌اند و دوست ما احمد افتخاری آن را در سفر خود خوانده بود و متن را در فرهنگ ایران زمین (جلد ۲) درج کرد .

در نیریز دو قبرستان دیدیم . یکی قبرستان بزرگ و دیگری قبرستان میر شهاب الدین در هر دو سنگ قبرهای کهنه فراوان بوده است . اما شهرداری اطلاع و ظاهر فریب بسیاری از سنگ‌های قدیم را در جدول بندی خیابانها و پل بستن جاده‌های کاربردها است تا عمران و آبادی کرده باشد و غافل از

اهمیت تاریخی و هنری آنها بوده است. باز محض نمونه چند نایاب باقی است که باید از آنها حفاظت کرد، بخصوص که غالباً بخطوط خوش است. میدانیم که بسیاری از مردم زیرین خوش خط و بدین هنر موصوف و مشهور بوده اند.

از سنگهای قدیمی و بسیار ممتاز یکی سنگ گور پیر شهاب الدین است که بجز سنگ خوابیده منقش و مکتوب در دو طرف آن دو تخته سنگ با چهار گلدهسته مانند بطور عمودی نصب شده است و برین دو تخته سنگ نقوش و خطوط بسیار هنرمندانه و کتیبه‌ای به خط نسخ و کوفی کنده‌اند. بدون ادنی اغراق نظری چون این سنگ بسیار کم است و باید عاجلاً آن را از میان خاک که قسمتی از سنگ را فرا گرفته و خورده است به درآورد و به موزه فارس یا تهران منتقل کرد. اگر کم همتی درین باب بشود جای نهایت نأسف خواهد بود. ظاهراً در خصوص این گور و بقیه آن تا کنون از طرف باستان‌شناسی و فرهنگ تجسسی نشده است، به علت آنکه از شهر بر کنار افتاده است. چون قسمت تاریخ کتیبه و نام صاحب گور در خاک مدفون بود متأسفانه اطلاعی بیش از این درباره زمان آن نمیتوان عرض کرد، و این را بگوییم که از سنگ فبر مقبره یعقوب سروستانی در سروستان ظاهرآ کهنه تر و نفیس نرست. سنگ قبری هم در گوشة قبرستان لنگریده شد که عظمتی دارد و به علت برداشتن چهار طاقی آن نقوش و خطوطش محو شده است، اهل محل آن را به خواجه احمد دامغانی نسبت می‌دهند و بر آن شمع روشن می‌کنند.



سنگ گور پیر شهاب الدین

جمشید امیر بختیاری

موشک و ماه

چند سال پیش سفینه‌ای فضانورد ، ناگهان به پهنهٔ بیکران آسمان پرتاب شد و خبر شکفت‌انگیز اصابت موسک غول پیکر آن به سیاره دلارا و فروزان ماه ، جهان وجهانیان را در بهت و حیرت عمیقی فرو برد ، خاص و عام و خرد و کلان را از این شاهکار بدیع فکر و پدیده اعجاب‌آمیز اندیشهٔ بشری غرق در لجهٔ شکفتی و تحریر ساخت ! در آن هنگام در تحت تاثیر جذبه این ماجراهی شکرف عالمگیر ، فضلاودا نشمندان و شاعران و نویسندگان دست بکارشدن از منابع قرائج فیاض خویش استمداد جستند ، هر کس بنا به چگونگی فهم و ادراک و کیفیت ذوق و احساس خود سخنی آغاز و ننمایی ساز نمود !

در آنیان شاعران و نویسندگان بنا به تحریک طبع و تشحیذ ذهن و غریزهٔ فطری نخستین کاروان سالاران قافلهٔ سخن بودند که از گوش و کنار جهان و اقطار و امصار گیتی بصدأ در آمدند ، با زبانهای مختلف و آهنگهای متنوع زبان شیوا به بیان احساسات شورانگیز خویشنگشودند و سمند فکرت و خنگ قریحت درمیدان سخنوری بجولان درآوردند ! آری ، سخنوران و داستانسرایانی که تارهای دل و جانشان از این زخمهٔ نا بهنگام به ارتعاش درآمده بود ، دامان صبر و شکیب از دست بدادند و هریک بطرزی بدیع و شیوه‌ای دلپذیر ، چنانکه در خود ذوق و سلیقه آنان میبود ، در مفاخره یا مرثیت ماه درخشان و سرخیل اختران آسمان که در خلال قرون و اعصار و از نخستین روز آفرینش روزگار ، کانون نور و زیبائی ، کان طنایی و دل ربائی ، شمع بزم عاشقان و منبع الهام شاعران بشمار میرفت ، بسخن سرائی و مضمون آفرینی پرداختند و به نیروی تخیلات لطیف شاعرانه ، لطائف و مضماین دلکش ساختند !

من در گرمگاه آن معركه و ذره آن جوش و خروش ، ضمن مطالعات خویش ، مقالات و قطعات ، چامه‌ها و چکامه‌های فراوانی اعم از تصنیف یا ترجمهٔ خواندم و شنیدم که بعضی اثر خامه و طبع صاحبدلان پارسی زبان و برخی از آن گویندگان و سرایندگان بیکانه بود که هریک با زبانی و بیانی داد سخن داده و تأثرات و عواطف خاطر خیال انگیز خود را چون سیلا به روح بر ورق رانده بودند ، اما مع الاسف در میان آنهمه آثار پیشماری که انتشار یافت و پاره‌ای نیز تا حدی نظر و دلنشین مینمود و خالی از رقت و ظرافت نبود ، نمیدانم چرا چیزی که جالب و چشم گیر و دلچسب بمنظار آید و طبع مشکل پسند و سلیقه دیریاب مرا اقناع کند و به زعم من شایسته و سزاوار آن واقعهٔ تاریخی بزرگ و آن موضوع شاعرانه حساس باشد و چنگی بر دل زند نیافقم . نمیدانم توقع و انتظار من زیاده از حد اعتدال و اندازهٔ معقول بود یا حقاً ننمایی که از دل برآمده باشد و بر دل نشیند در آن نبود !

باید بدین حقیقت گردن نهاد ، مطلب و موضوع از نظر دائرة اندیشه و پهنهٔ وادی تخیل آنقدر جالب و جاذب و وسیع و فسیح میبود که حق آن بود آثار خالد و جاوید و اشعار فخیم و بلندی از فکر بلند و طبع ارجمند سخنوران تراوش نماید تا دیباچه و فصل دلنشینی برا بواب و فصول رنگارنگ و فسیح ادبیات کهن سر زمین گل و بلبل و مهد سعدی و حافظ بگشاید !

با در نظر گرفتن این واقعیت و با اعتراف به اینکه من خود نیز فرد ناتوان و عضو ناچیزی از آن جمع و انجمن بشمارمیرفتم که توانسته‌اند حق مطلب را آنگونه که باید و شاید ادا نمایند، بمصداق، هر کس بقدر همت خود خانه ساخته بلبل بیاغ و چند به ویرانه تاخته - چند آسا به ویرانه تاختم ، رطب و یابسی چند بهم باقتم ، با پای لنگک در این میدان بی‌انتها گامی زدم و با بضاعت مزاجه و قلت سرمایه ادبی منتلوهمه‌ای فراهم کردم و با افعال و شرمساری هدیه اصحاب ذوق وارباب معرفت نمودم. تا چه قبول افتاد و چه در نظر آید !

که گم کردی از تیر گی ماه راه
به ظلمت نهان چهر ناهید و تیر
به هفت آسمان یک ستاره پدید
سیه فام ، چون بخت وارون من
جو چهر یتیمان پر از گرد غم
پیچیده در ابر تیره بدن
فلک از شبه رنگ و پیرایه داشت
ندیدی همی چشم ، چشم دگر
زمین و زمان در کشیده بکام

شبی تیره چون روی زنگی سیاه
سیه اندرون ، همچو دریای قیر
نمیبود ، تا هر کجا دیده دید
شبی تار ، چون روز اهل سخن
شبی ، چون درون حسودان دژم
جهان کرده نیلی قبائی به تن
ز گیسوی دلبز زمین مایه داشت
ز تاریکی و ظلمت بحر و بر
تو گوئی جهان او بری تیره فام

نهی دل ز هر گونه آلام بود
فقیر و غنی در نشیب و فراز
ستمکش ، بدرنج و تعب داده جان
نکو کار ، از نیکوئی شرمسار
فرموده در سینه‌ها ناله‌ها
به بیغوله‌ها مرده ، آوارگان
برافشاند ، بر تیر گیها تنو
چو طاؤس مست ، از برخاوران
خرامید و برآسمان ناز کرد
بصد جلوه ، رخسار زیبا نمود
زر افشار و گیتی بهزیور گرفت
که بادا روانش به فردوس شاد:
بسیج گذر کرد بر پیشگاهه

در آنشب جهان یکسر آرام بود
به خواب گران رفته از رنج و ناز
ستمکر ز جور و جفا ، شادمان
تبه کار ، بر خنگ عزت سوار
بیاریده از دیده‌ها ژاله‌ها
به ویرانه‌ها خفته ، بیچارگان
که ناگاه مه ، از کران افق
درخشندۀ مه ، خسرو اختران
درخشید و طنازی آغاز کرد
چو طشت زر ، از بام چرخ کبود
نقاب از فروزنده رخ بر گرفت
بفرموده شاعر پاکزاد
«دگر گونه آرایشی کرد ماه

ز جیب قریحت بر آورده سر
روا نیست یا بد ، امان کس دمی
که زاسود گی ، کس شود بهره‌ور
کند زندگی بر دو عالم حرام
به کین توزی مه گشاده کمان

همی رفت و غافل که فکر بشر
ازیرا که در مذهب آدمی
نداشد روا شرع نوع بشر
بشر از پی جستن کام و نام
کمین کرده در سنگر خاکدان

ولی غافل از کید و کین بشر
فراچرخ دندان و چنگ آخته است
بشر، از پی صید اجرام عرش
بود تشهه بر خون افلکیان

زندآتش اندر بن خشك و تر
کند با مه از دور راز و نیاز
دمی، بزم عشاق این بوم و بر
که سنگی شود روی یک سنگ بند
ولی، دیده قته بیدار بود

بسی نقره پاشید بر دشت و کوه
ز رفتار، بر سر و تسخیر زنان
خدنگ افکن، اهریمن دیمنی
برون پر خروش و درون پر شرار
ز جولان اندیشه، بس تیز تر
که بدرید گوش فلك از غریبو
به تک پویه زی عرش اعلا گرفت
جگر گاه ماه دلارا شکافت
به عیوق برشد، ز عشاق آه
ذکون و مکان خاست، بانگکفسوس
به تاب و تب افتاد، بدر منیر
به رخسار مه، هاله غم نشست
ز گیتی پا شد، یکی رستخیز
بر آوردی از کان معنی گهر
بکین خواهی مه پا خاستند
ز سوی دگر، شاعران سترگ
سیوف بلاغت بر آهی ختند
مضامین دلکش پرداختند
ز صاحبدلان خاست، آه و فنان
مرا ینقوم راسو کواری ز چیست؟
جز وادی خشك و دریایی ژرف
روان، لای سوزان و قیر مذاب

همیرفت و میتابت، چون گوی زر
که نک، کار گیهان پرداخته است
ندانست، گسترده دامی ز فرش
ندانست، دندان این خاکیان

همیرفت و غافل که آز بشر
نخواهد کسی از سرسوز و ساز
نخواهد که سازد فروزان قمر
نیاید به نزدیک طبعش پسند
بلی، چشم گیتی بشب کر غنود

مه از دور، باری، بفر و شکوه
به خورشید تابان، تفاخر کنان
که ناگه ز شست خدنگ افکنی
یکی تیر دلدوز گردون شکار
ز خنگ تفکر، سبک خیز تر
گدازان چوآتش، غریوان چودیو
بجست و دمان راه بالا گرفت
غیریوان و غران بگردون شتافت
بخورد از قضا تیر بر کتف ماه
رخ ماه را داد پیکان چو بوس
دژم گشت چهر مه از خشم تیر
چو پیکان رخ ماه تابان بخشست
چو آزرده شد، قلب ماه عزیز
هر آنکس که ذوقش بدی راهبر
سلیح سخن را، بیمار استند
ز یکسو، نویسنده گان بزرگ
سمند فصاحت برانگیختند
بسی شعرهای نکو ساختند
به سوک و رثای مه از هر کران
یکی گفت، این زاری از بهر کیست
که مه نیست جز سنگلاخی شکرف
به جوی اندرونیش بود جای آب

نه شاداب دشت و نه سرسبز راغ
نماند ز مه ، غیر جرمی سیاه
بر و بوم مجھول نشناخته
که مه قابل اینهمه حرف نیست
سزاوارتر زانکه نفرین کنند
نھفته ، ذ روی خرد گوشدار
بهوزن مها فزود و از خویش کاست
مه از زشت یا رشك باغ بهشت
مرا منبع وحی و الهام بود
که نام نکویان به زشتی برد

نه اوراست گل نی گلستان نه باع
ذ خور گر تابد فروغی به ماه
ذ بھر یکی جرم بگداخته
چنین شور و غوغا ز نا بخردیست
براين کار گر جمله تحسین کنند
بود نکتهای اندر این شاهکار
زمین کرد شاهین ابداع راست
بدو گفتم ، ای یار نیکو سرشت
و گر ما یئه ننگ یا نام بود
نکویش ندانند اهل خرد

شهروت

عن ابی عبدالله علیہ السلام ، قال :

ان قدرتم ان لا تعرفوا فاقبلوا ، و ما عليك ان لم يشن الناس عليك و
ما عليك ان تكون مذموما عند الناس اذا كنت محمودا عند الله تبارك و تعالى .
امام صادق فرمود : اگر تو انانئی داشته باشید که مشهور نشوید همین
کار را بکنید ، بر تو باکی نیست که مردم ترا نستایند ، و نیز باکی نیست که
پیش مردم نکوھیده باشی در حالی که نزد پروردگار ستوده باشی
(الروضۃالکافی ج ۱ ص ۲۴۳ - سال هفتم مکتب اسلام شماره ۱۲ ص ۱۶)

برای کتاب خوانان و کتاب جویان :

داستان راستان

قطع جیبی - شرکت انتشار

رفتار و سلوک افراد خانواده محمد پیغامبر اسلام را اگر درطی داستان ها و حکایات بازبانی ساده و بیانی گرم و عباراتی شاعرانه دور از هر گونه پیرایهای تعبدآمیز، بگویند و بنویسند در خاطر خوانندگان و شنووندگان مسلمان وغیر مسلمان تاثیری عمیق و نافذ میبخشد ، و بنظر می آید این راه بهترین وراست ترین راه تبلیغ در گسترش دین اسلام است. داستان راستان در دو جلد بقطع جیبی باکاغذ و چاپ مرغوب متنضم این گونه داستان هاست، یعنی حکایات و روایاتی مستند و صحیح از عادات و اخلاق پیغامبر و جانشینان او و امامان شیعه و خلیفه های اموی و عباسی و دیگر بزرگان اسلام .

مؤلف این کتاب خطیب عالی مقام، استاد صاحب نظر ، عالم نحریر و عارف متأله حاج شیخ مرتضی مطهری دامت بر کاته العالی است که همه طبقات را بوسیله منبر و رادیو و کتاب و رساله مستقیض و تربیت می فرمایند .

از داستان راستان تاکنون دو جلد تألیف شده و این دو جلد سومین بار است که بچاپ رسیده باین معنی که ظاهرآ در حدود سی هزار نسخه انتشار یافته است ، و معلوم می شود که خواننده و خواهند بسیار دارد و باید هم داشته باشد چون کتابی است از هر جهت مرغوب و پسندیده. این کتاب از طرف مؤسسه «شرکت انتشار» منتشر شده با قیمت مناسب ، و گویا «شرکت انتشار» پیرامون چاپ کتاب هائی که غیر مفید تشخیص می دهد نمی گردد ، و چه خوب می کند زیرا قیمت وقت و چشم بیش از آن است که به مصرف بسیاری از مکتوبات برسد. این دو کتاب مشتمل بر دویست داستان است و در این دویست داستان شاید سه یا چهار داستان مربوط به اروپائی ها باشد، بنظر قاصر نویسنده این سطور بهتر این است که در چاپ های بعد بجای این سه داستان نیز داستان هائی همسان و هم آهنگ دیگر حکایات انتخاب شود . بنده غبني فاحش دارم که اخیراً به مطالعه این کتاب توفیق یافتم و برای جبران دو سه بار تاکنون خوانده ام ، و اطمینان دارم که هر خواننده ای چنین خواهد کرد .

افسان و معرفه شت

تألیفی تحقیقی و فلسفی است درجبر و اختیار با مقدمه ای مستند و مستدل در عظمت و انحطاط مسلمین . این کتاب نفیس نیز از تأثیفات حجه الاسلام حاج شیخ مرتضی مطهری است و از انتشارات «شرکت انتشار» به قیمت ارزان .

اصول فیزیو لوری گلیه

چنان که از نام آن آشکار است ، این کتاب در مباحث طبی است و مطالعه آن بر کسانی که به سلامت خود علاقه دارند البته مفید است .
مترجم کتاب دکتر محمد خوئی و ناشر کتابفروشی حاج محمد باقر کتابچی حقیقت (تبیریز) و بهای آن شانزده تومان است .

بیانات (العلوم)

تصنیف امام فخر رازی (متوفی سال ۶۰۶ هجری) . این کتاب در سال ۱۳۲۳ هجری با خط نستعلیق خوب در هندوستان بطبع رسیده ، و کتاب فروشی اسدی چاپ افست آن را با کاغذ و سحافی عالی انتشار داده و بحقیقت به علم و ادب و خط فارسی خدمتی ارجمند فرموده است . بهای کتاب پانزده تومان است و ارزش دارد .

هو وهو خاتمة التبيات المقدمة

کتابی است در دو جلد به زبان ادبی عربی مشتمل بر تحقیقات دقیق در باره شیعه و احوال دوازده امام و مطالب گوناگون ادبی و مذهبی درباره نجف به تفصیل ، با تصاویر جالب خواطر . مطالعه این تألیف نفیس و مفید بر ارباب ادب و تحقیق لازم می نماید . هر دو جلد کتاب با نهایت زیبائی به قطع چهار ورق و نیمی در «دارالتعارف» بغداد در ۳۹۸ + ۳۲۶ صفحه (دو جلد ۷۲۴ صفحه) بچاپ رسیده . مؤلف کتاب استاد «عصر الخلیلی» از فضلا و دانشمندان نامی مقیم عراق، برادر ارجمند جناب عباس خلیلی است و هم اوست که در کنگره جهانی ایران شناسان دعوت شده بود .

بهای هر جلد از این تألیف ۲۵ تومان است و محل فروش در طهران کتاب خانه اسدی میدان بهارستان .

روا بیانات (العلوم)

تألیف مهندس علی اکبر دیباچ

مهند دیباچ رئیس کل روابط عمومی شرکت ملی نفت ایران است ، و تألیف او از هر جهت وابسته است به کار خودش ، و معلوم است هر صاحب نظری که در کار مربوط به خود اوست اگر تأثیفی کند ، آن تأثیف تا چه پایه دقیق و مستند و مستدل و مؤثر و مفید و قابل توجه خواهد بود .

نویسنده متبحر تقریباً پنجاه موضوع را مورد بحث قرارداده ، و با این که بعضی از آنها موضوعی فنی و علمی است ، چندان به لطف و شیرینی و سادگی سخن رانده که خواننده بهره تمام می برد .

باید گفت که در هر موضوع دعاایت ایجاز و اختصار به نهایت رسیده باین معنی که تمام این مباحث در ۱۳۴ صفحه گنجانده شده است بطوری که خواننده بهیچ روی احساس خستگی نمی کند و همه کتاب را بالذات تمام مطالعه می کند . باید نهفت که چاپ و کاغذ و تجلید کتاب از خوبی و زیبائی قطعاً کم تغییر است .

توفیق دیباچ دانشمند رادر نشر چنین آثاری همواره آرزو مندیم .

احیا جات و سوالات و توضیحات

عبدالصمد امیرشقاقی - دبیرخانه اداره آموزش و پرورش - تبریز :
سه سؤال

سؤال اول - «خوی» یکی از شهرهای معروف آذربایجان است. صاحب «منتهی الارب» این کلمه را «خوی» (بضم خا وفتح وا وتشدید یاء) ضبط کرده است چنانکه گوید : «خوی کسمی (بضم سین وفتح ميم وتشدید یا) معرفة شهریست با آذربایجان». فیروزآبادی هم در «قاموس اللهفة» خوی بروزن سمی نوشته است . یاقوت نیز در مجلد سوم «معجم البلدان» (چاپ مصر) همین کلمه را خوی بروزن سمی مینگارد چنانکه گوید : « و خوی ايضاً بلد مشهور من أعمال آذربایجان حصن كثیرالخير والفواكه . . . ينسب اليها الثياب الخوية ». در کتاب «مسالک و ممالك» ترجمه فارسی «مسالک الممالک» تأليف : ابواسحق ابراهیم اصطخری . راجع به «خوی» چنین می‌نویسد : « ... وازمرند تا سلماس دو مرحله ، و از سلماس تاخوی (بدون ضبط حرکه) هفت فرسنگ .. واز ارمی تا سلماس چهارده فرسنگ ، واز سلماس تاخوی هفت فرسنگ ، و از خوی تا نشوی سه مرحله ... ص ۱۶۱ ». حمدالله مستوفی قزوینی در «نزهة القلوب» (چاپ لیدن بسعی و تصحیح گای لیسترانج انگلیسی) چنین مینویسد : «خوی (بدون ضبط حرکه) از اقلیم چهارم است طوش از جزایر خالدار (الجزایر الخالدارات) - و هی جزائر السعادة التي يذكرها المنجمون في كتبهم كانت عامرة في أقصى المغرب في البحر المتوسط وكان بها مقام طائفة من الحكماء ولذلك بنواعليها قواعد علم النجوم . قال أبووريحان البيرونی جزائر السعادة وهي الجزایر الخالدارات هي ست جزائر وأغلبه في البحر المتوسط قریباً من مائة فرسخ وهي ببلاد المغاربة بعض المنجمون في طول البلدان منها (معجم البلدان ج ۳ ص ۹۴) عظمه وعرض از خطاستوا . لزم شهر وسط است و دورش شش هزار و پانصد کام است هوايش بگرمی مايل است و آبش از جبال سلماس آيد و بارس ريزدو باستان بسیار دارد . . حاج زین العابدین شیروانی هم در «بستان السیاحه» چنین نگارش میدهد : « ذکر خوی - در لغت فارسی لفظ خوی عرق باشد و نیز نام بلده است از اقلیم رابع و جواب اربعدهاش في الجمله واسع . وی از بلاد آذربایجان و محلی خلدنشا نست . سمت غربی شهر تبریز اتفاق افتاده و طرف غربی آن شهر بجبال شامخه قریب ... الخ - ص ۲۷۴ ». توضیح اینکه لفظ خوی بمعنى عرق در زبان پارسی بفتح خا و اعمده لهوسکون یاء است نه بضم خا چنانکه مؤلف «بستان السیاحه» نوشته است و این اشتباہ میباشد . بهر حال از مجموعه این نوشته ها بالاخره بنگارنده معلوم نشد که اولاً آیا «خوی بروزن سمی» صحیح است یا «خوی» - بضم خاووسکون یاء . ثانیاً آیا خوی مغرب کلمه خوی است یا نه ؟ ثالثاً کلمه «خوی» آیا عربیست یا فارسی یا آذری یا ترکی یا مغولی یا ارمنی یا آشوری و یا ... بالاخره چه زبانیست و معنیش چیست و

وجه تسمیه‌اش چه می‌باشد؟ و چرا در بعضی از فرهنگ‌های جغرافیای قدیم حركه‌های این کلمه را ننوشته‌اند؟

تداعی معانی بواسطه مجاورت سبب می‌شود که پس از کلمه «خوی» کمی هم در باره کلمه «سلماس» بحث شود. «سلماس» نام شهری بوده در نزدیکی خوی که در اثر زمین لرزه از میان رفته است و مدیست که شهر «شاهپور» را در نزدیکی آن محل بنادرده‌اند. در باره کلمه «سلماس» ساحب «منتهی الارب» می‌نویسد: «سلماس - (فتحات) شهریست باذر بایجان». یاقوت هم در مجلد پنجم «معجم البلدان» ص ۱۱۰ چنین مینگارد: «[سلماس] بفتح أوله و ثانيه و آخره سین آخری. مدينة مشهورة باذر بیحان بینها وبينها وبين تبریز ثلاثة أيام وهي بينهما وقد خرب الان معظمها وبين سلامس وخوی مرحلة». شمس الدین سامی نیز در مجلد چهارم «قاموس الاعلام» قول یاقوت حموی را در باب خراب شدن سلامس بیان کرده و آنرا «سلماس - بفتح سین» ضبط کرده است. اما اصطخری بدون ضبط حرکه این کلمه را در کتابش آورده است چنانکه در ص ۱۵۶ کتاب «مسالک و ممالک» گوید: «... میانه وخونه و بروانان و دیر خرقان (داخرقان) و سلامس و نشوی و مرند و تبریز و بروزند و ورثان و موقعان وجابر وان واشه و بسوی شهرهای کوچک باشد». حمدالله مستوفی هم در «نزهة القلوب» حرکات کلمه «سلماس» را ضبط نکرده و چنین نگارش میدهد: «سلماس از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عظیمو عرض از خط استوالزم شهر بزرگ است و باروش خرابی یافته، وزیر خواجه تاج الدین علیشاہ تبریزی آنرا عمارت کرد، دورش هشت هزار گام است، هوایش بسردی مایل است و آتش از او دیه جبال کرستان می‌خیزد و به بحیره چیچاست ریزد، باستان بسیار دارد ... الخ». مؤلف «بستان السیاحه» بدون تعریض بحر کات این کلمه و چگونگی تلفظش در ص ۳۰۹ کتابش چنین مینویسد: «ذکر سلامس - بلده ایست بهجهت اساس از بلاد آذربایجان ما بین شهر خوی و ارومیه واقع و سمت مغربش فی الجمله گرفته و سه طرفش واسع است و طرف مشرق بحیره تبریز اتفاق افتاده و اکثر فواكه سردسیریش می‌باشد ... الخ». از تمامی این نوشهای چنین بر می‌آید که کلمه «سلماس» تنها در قوامیس و فرهنگ‌های جغرافیائی عربی (فتح سین و لام و میم) نوشته شده است. ولی در کتب جغرافیائی فارسی خبری از حرکات و طرز تلفظ آن نیست.

حال این سوالها پیش‌می‌آید که آیا «سلماس - بفتح سین و لام و میم» معرب «سلماس» است؟ یا اینکه اصل این کلمه (فتح سین و لام و میم) بوده ولی اصطلاحاً (فتح سین و سکون لام) گفته‌اند؟ مثناًا براین کلمه «سلماس» چه زبانیست و معنیش چیست و از چه ریشه می‌باشد و وجه تسمیه آن شهر ویران شده و ازین رفته چه بوده است؟

سؤال دوم - قآنی گوید:

<p>اهل جهانرا به گوش تا عجب آید خصم ذباس تو بیند آنچه همی دید</p>	<p>واقعه اندروس و قصه هارو دولت مستعصم از نهیب هولاکو</p>
<p>در باره دو کلمه «اندروس» و «هارو» مؤلف «فرهنگ آندراج» چنین می‌نویسد: «اندروس - بروزن سندروس - بفتح اول و ثالث و سکون ثانی - نام مردی بود و او مطلوبی داشت هارو نام (هارو - بروزن جارو)، وهارو در میان دریا جزیره‌ای داشت و شبهای آتش</p>	

افروختی تا اندروس بفروغ آتش شناکنان آمدی و پیش او رفتی یک شب بادی شد و آتش را بکشت و اندروس درمیان دریا گم گردید.

صاحب «فرهنگ نفیسی» این قصه را افسانه دانسته و می‌نگارده که: «اندروس (andarus) پ. بطور افسانه گویند اندروس را مطلوبی بود هارو نام که در دریا در جزیره ای منزل داشت... تا آخر» منظور از سؤال اینست که میخواهم بدانم که آیا این واقعه حقیقت داشته است؟ و این دو تن هم مانتد: جميل و بشينة (بضم باه وفتح ثاء مثلثه وسکون ياء وفتح نون مصغر بثنة - بفتح باه وسکون ثاء) وكثير (بروزن زیبر) يا كثیر (بضم كاف وفتح ثاء سه نقطه وكس وتشدید ياء) وعزه وقيس (فتح قاف وسکون ياء) ولبني (بضم لام وسکون باه مقصوراً بروزن بشری) ومجنون ولیلی ییکدیگر عاشق بوده‌اند يا اینکه اساساً افسانه‌است؟ و در صورت حقیقت داشتن در کدام زمان و مکانی بوده‌اند؟ (توضیح اینکه بعضی از ارباب تواریخ قصه لیلی ومجنون را از قصص مجمعوله میدانند).

سؤال سوم - شیخ سعدی فرماید:

دوروچانی گذشت، موی سیه شد سپید
برق یمانی بجست، گرد نماند از سوار
مقصود از سؤال معنی مصراع دوم در شعر است که چیست؛ واضح است که «برق یمانی»
معنی برقی است که منسوب به یمن باشد یعنی برقی که از جانب یمن در خشان شود و آن دلیل
باران است. حال مراد شاعر از برق یمانی آیا همان برق معروف است که میدرخشد یا چیز
دیگریست اگر منظور همین برق بوده باشد این برق که در همه جای جهان میدرخشد دیگر ذکر
کلمه یمانی و نسبت دادن برق بریمن چه لزومی دارد؟ یا «برق یمانی» کنایه از موهای
سفید صورت است و «سوار» هم کنایه از موهای سیاه میباشد. در این صورت چرا از کلمه
«سوار» موهای سیاه را قصد کرده و بچه مناسب آنها را به سوار تشبیه نموده است؛ و آیا آوردن
کلمه «سوار» بجهت درست در آمدن قافیه بوده یا جهتی دیگر دارد؟ مقصود اینست که مثلاً
چرا «پیاده» نگفته و «سوار» گفته است در صورتیکه میدانیم که برق هم پیاده را میزند و هم
سوار را واگر میگفت چه عیبی داشت؟ یا مقصود از «برق یمانی» شمشیر یمنی است؟ و آیا مراد
از «گرد نماندن» ازین رفت و محوشدن است یا معنی دیگر دارد؟ علی‌ای حال کدام یک از این
معنیها اصح و انساب است. بیان فرمایند.

جواب از دکتر عباس زریاب خوئی استاد دانشگاه و رئیس کتابخانه سنا:

آقای ینمایی نمیدانم بچه جهت جواب سؤال‌های فوق را از من خواسته است؛ زیرا
کسانی هستند که در این گونه مطالب خیلی بهتر از من وارد هستند و جواب ایشان کافی و مقنع
تواند بود. به حال من امثال امر ایشان را آنچه منتهای حدس وظن من است می‌نویسم:
۱- دو حرف «خ» و «و» که در آغاز بعضی از کلمات فارسی، از قبیل خواهر و خواستن
و خوان وغیره، نوشته می‌شود ابتدا حرف خاصی بوده و بصورت خاصی تلفظ می‌شده است و
این طرز تلفظ در آغاز فتوحات اسلامی و در بعضی نقاط شاید تا مدت‌ها پس از آن ادامه داشته
است و بهمین جهت است که عرب خوارزم را بفتح خاء وفتح وا و ضبط کرده‌اند و یاقوت می‌گوید
حرکت حرف اول آن میان ضمه وفتحه است والف آن الف کامل نیست و مسترقة مختلسه است.
و نیز کلمه خوار (خوار نزدیک ری) را بضم خاء ضبط کرده است در صورتیکه ما امر و ز آن را

بفتح خاء (مانند خار) تلفظ می‌کنیم و خواش (از شهرهای سیستان) بگفته او خاش تلفظ می‌شده است و در باره کلمه خوست (از نواحی طخارستان) گفته است بفتح واو و التقاء ساکین (واو و سین)؛ و بعد گفته است بعضی‌ها آن را خست می‌گویند.

در حرف اول ابتدای کلمه خوی نیز از این قبیل بوده است. عرب که این حرف را نداشته‌اند آن را بصورت مصغر کلمه خو تلفظ کرده‌اند و صحیح در تلفظ آن همانست که یاقوت در تلفظ کلمه خوارزم گفته است یعنی حرکت حرف خ میان ضمه وفتحه بوده است و بعد بتدریج آن حرکت نیز تبدیل بفتحه شده و واوراً اصلاح تلفظ نکرده‌اند و نام آن را واو معدوله گذاشته‌اند و این عین همان کلمه خوی است که بمعنی عرق باشد و در پهلوی xvai تلفظ می‌شده است. مدت‌ها پیش از صاحب بستان السیاحه شاعری از تشابه دو کلمه خوی (شهر) و خوی (عرق) ایهامی ساخته است:

خصمانت مراغه میز نند اندرخوی هرچند که بی مرند در تبریز

امروز که مردم آذربایجان آن را بضم خاء نلفظ می‌کنند (وبه تبع ایشان مردم دیگر ایران) برای ملایمت با زبان ترکی آذربایجان است. زیرا نه آن حرف خاص قدیم و نه آن حرکت میان ضمه وفتحه در زبان ترکی موجود است و در زبان فارسی امروزی نیز فراموش شده است و تلفظ خوی (معنی عرق) بروزن می‌نیز فقط در اشعار بجا مانده است. اما وجه تسمیه این شهر شاید بعلت وفور معادن نمک در اطراف شهر خوی باشد زیرا در بعضی از لهجه‌های کردی خوی بمعنی نمک است و شاید بازمانده‌ای از زبانهای متداول ایران قدیم باشد.

سلماس را نه تنها عرب بلکه یونانیان نیز بفتح لام ضبط کرده‌اند (معادل لاتینی آن Salamas می‌شود) رجوع شود به کتاب قسطنطین پورفوريائی. و همینطور است تلفظ کرمان که عرب بفتح کاف تلفظ کرده‌اند و در کتب یونان قدیم از جمله سترا بن Carmania آمده است. از اینجا پیداست که تلفظ سلاماس ابتداء بفتح لام و تلفظ کرمان ابتداء بفتح کاف بوده است و تلفظ‌های برای ملایمت باللهجه‌های بعدی پیدا شده است. معنی کلمه سلاماس را من نمیدانم.

۲- اندروس و هارو همان هرو و لثاندروس دو دلداده معروف یونانی هستند که داستانشان در دنیای قدیم میان یونانیان و رومیان معروف بود و علاوه بر اشعار موضوع نقاشیهای دیوار (در پمپه) و موزائیک (در آفریقای شمالی) و نقش سکه‌ها بوده است. در یکی از جشن‌های افروزیت واقع در شهر سنتوس بر کنار تنگه هلسپونت (دارداان) هرو، کاهنه معبد افروزیت یا آرتئمیس، و لثاندروس، جوانی از شهر آبیدس واقع در قسمت آسیائی تنگه هلسپونت، یکدیگر را دیدند و عاشق شدند. چون هرو کاهن بود پدر و مادرش از ازدواج او بالثاندروس ممانعت کردند. هرو که تسليم عشق شده بود هر شب مشعلی بر بالای برجی که در کنار دریا بود می‌افروخت و لثاندروس بهداشت آن از این سوی هلسپونت شناکنان پیش او میرفت. شبی طوفان مشعل را خاموش کرد و لثاندروس ساحل را گم کرد و در دریا غرق شد و امواج دریا جسد اورا بر ساحل افکندند. با مدد آن شب هرو که بر بالای برج منتظر مانده بود جسد معشوق خود را بر روی شنهاش ساحل دید و خود را از بالای آن بدريا انداخت و کشته شد.

اوید شاعر لاتین این داستان را در هرئیدس (بند ۱۸ و ۱۰) آورده است و موزئوس نحوی

شاعریونانی از قرن پنجم تا ششم بعد از مسیح آن را بنظم درآورده است. از شعرای آلمان شیلر بالاد معروفی در این موضوع نوشته و گریل پارتزر از آن درامی بنام « امواج دریا و امواج عشق » ساخته است. از شعرای انگلستان مارلو و چمن و بیرون آن را بنظم درآورده اند. بیرون حتی در سوم ماه مه ۱۸۱۰ م. برای آزمایش شنای لئاندروس عرض تنگه هلسپونت را شنا کرد. منظمه بیرون The Bride of Abydos نام دارد.

۳- در شعر سعدی ممکن است مراد از برق یمانی شمشیر باشد و مراد از سوار جوانی، استعاره کلمه سوار برای جوانی برای تندی و سرعت آن است زیرا ایام جوانی مانند سواران چابک سیر زود می‌گذرد و در نگ ندارد. در این صورت معنی شعر چنین می‌شود که برق شمشیر یمانی یمانی پیری بجست (درخشندگی وسفیدی موی سر پیران بدرخشندگی و برق شمشیر یمانی تشبیه شده است؛ همچنانکه در آیه شریفه و اشتغل الرأس شیبا فرا گرفتن موی سفید تمام سر را به در گرفتن شعله آتش تشبیه شده است) و سوار تندر و جوانی از بیم آن شمشیر چنان گریخت که حتی گردی (شاید مقصود موهای خاکستری رنگ باشد) از آن هم بر جای نماند. و ممکن است برقی که از ابرها بر می‌خیزد مراد باشد. برق یمانی برقی است که در حجاز از جانب جنوب (یمن) به تبع ابرهایی که از همان جهت می‌آید میزند و دلیل باران است برای آنکه ابرهای باران خیز حجاز از سمت جنوب می‌آید. این اصطلاح که در حجاز معمول بوده بجاهای دیگر نیز رفته و برق یمانی همه جا بمعنی برق ابرهای باران خیز بکار رفته است. معنی شعر در این صورت چنین می‌شود که از موهای سیاه و تیره ابر مانند جوانی برق پیری که همان موهای سفید باشد بجست و در نتیجه آمدن باران آن گردی که از سوار جوانی مانده بود (موهای خاکستری رنگ) نیز نماند. این شعر سعدی در بعضی از نسخه‌ها چنین است:

دورو جوانی گذشت موی سیه پیسه گشت
برق یمانی بجست گرد بماند از سوار
در این صورت معنی چنین می‌شود که با جستن برق یمانی پیری تنها گردی از سوار
جوانی ماند که همان موهای پیسه یعنی خاکستری رنگ باشد.

محمد علی برهانی دبیر فرهنگ - کرمان:

با استفاده کامل از مندرجات مجله وزین یغما و مطالعه آثار پر ارزش نویسنده‌گان نامی بعرض می‌رساند اتفاقات اخیر آقای دکتر حمیدی از آثار منفلوم عطار عارف بزرگ عملی ناپسند نیست که از هر طرف تبع ملامت کشند؛ آقای دکتر بتحریک ذوق شاعری باعث شده‌اند باب بحث و اتفاق را باز نمایند و اهل فضل و دانش را بمیدان آرند تا علملت مقام عرفانی بهتر درک شود.

آنچه را که بعض نویسنده‌گان مشهور چون آقای پرسور دکتر علی اصغر حریری متذکر می‌شوند حائز اهمیت زیاد است. آقای پرسور در مجله شماره پنجم مرداد سفحه ۲۷۹ نوشته‌اند: «اصلًاً شیعیان اثنی عشری نمیتوانند تصوف را با دین! خود تطابق دهند».

این حکم قاطع خیلی عجیب بنظر می‌رسد، مهمتر آنکه نوشته‌اند: صوفیان در اصل گروندگان دین بت! هندوان بودند که پس از تسلط اسلام برای حفظ هستی خود در کسوت تصوف درآمدند و آن را باسلام پیوند زدند.

آقای پروفسور شاید بزعم شما اجداد صفویه و سید نعمت‌الله ولی که صدها هزار مرید و پیرو داشته‌اند در حرمیم تسنن دم از ولایت سرحلقه اولیاء میزده‌اند
امید است آقای پروفسور با آن مراتب فضل و دانش با اثبات مدعای خود برخواهد گان
عالجه‌مند منت نهند.

ختاماً یادآور میشود، آقای پروفسور شعر حافظ را باینصورت نوشتهداند :

صالح و طالح متاع خویش فروشنده تا چه قبول افتاد و چه در نظر آید
آنچه بخاطر می‌رسد شعر مذکور باینصورت است :

صالح و طالح متاع خویش نمودند تا که قبول افتاد و که در نظر آید

احمد مدقق - یزد :

در طی نامه‌ای مفصل مینویسد: «... دادن چنان نسبت‌هایی به استادی (مقصود مجتبی مینوی است) که خدمات‌های ذی قیمتی به‌ادب و فرهنگ زبان فارسی کرده است سزاوار نیست. خصوصاً اگر تهمت باشد و از حقیقت فرستگ‌ها دور ... تاختن به مردی دانشمند که مورد اعتماد خودی و بیگانه است آن هم بخاطر این که گفته است «فلان مجله را نمی‌خوانم» بی‌انصافی است ...»

مجلهٔ یغما- نامه‌هایی باین مضمون از دیگر دوستان ادب و فرهنگ ایران نیز رسیده که از درج آن‌ها خودداری شده‌است چه در این گونه موارد: عاقلان تسلیم کردند اختیار.

* * *

دکتر جلال الدین تووانا - طهران:

مطالبی که موافقان و مخالفان اعتقاد برخی از آثار عطار نوشته بودند و در شماره‌های اخیر مجلهٔ یغما درج گردیده بود چند جنبه دارد: یکی جنبه‌ای که حقاً به نقد ادبی و هنری و بتاریخ عرفان (مخصوصاً تحولات آن در ایران) تعلق دارد و قضایت آن در صلاحیت دانشمندانی مانند آقایان دکتر پرویز ناتل خانلری و دکتر زریاب خوئی و منوچهر بزرگمهر و دیگران است و دیگر جنبه علمی و منطقی آنست که همگانی است و منحصر به‌آثار این یا آن دانشمند نیست و بطور کلی از خصوصیات حکمت اشراقت و بواسطه اعتقادهای مشخص می‌شود که در سراسر جهان و در طی قرنها گذشته ثابت مانده است. این موضوع را برتراند راسل فیلسوف و ریاضی‌دان معروف در رساله‌ای بنام «عرفان و منطق» مورد تحقیق قرارداده است.

رسل بطور کلی اعتقادهای عرفانی را بدو دسته تقسیم می‌کنند: یکی اعتقادهای فرعی که موقعی است و از کشور دیگر و همچنین از عصری بعضی دیگر فرق می‌کند. موارد اختلافی که در مجلهٔ یغما مطرح می‌شود و بجهنمه‌های منطقی عرفان وابسته است غالباً باین دسته تعلق دارد. دسته دیگر اعتقادهای اصلی است که همچنانکه گفتیم ثابت و پایدار است و اهمیت بسزائی دارد مانند الهام (یا بینش)، وحدت، زمان، نیک و بد.

اعتقاد به «الهام» یا «بینش»، که در مقابل «بحث» و «تحلیل» قرار دارد، «اعتقاد است براینکه علم از طریقی دست میدهد که ناگهانی و نافذ و قهریست. اما علم بحثی و تحلیلی از راه حسن فراهم می‌اید و تحصیل آن بوسیله مطالعات کند و تبعات طولانی و احياناً خطأ آمیز می‌شود.»

اگرچه مرسوم است که بینش یا غریزه یا الهام را متنقابل و مخالف باعقل یا اندیشه یا تحلیل قلمداد کنند ولی این تقابل واهمی است . برتراندرسل مینویسد: «غریزه یا الهام یا بینش چیزیست که مارابه اعتقادهای هدایت میکند. اینها ممکن است بعداً مورد تأیید عقل واقع بشوند یا نشوند. اگر راجع باین تأیید لختی بیندیشیم و آنرا تحلیل کنیم متوجه خواهیم شد که عقل هر اعتقاد تازه‌ای را با دیگر اعتقادها و گروشهای کم و بیش غریزی مقایسه و تطبیق میکند و درستی یا نادرستی آنرا اعلام میدارد.» بطورکلی علم تحلیلی منکره الهام نیست. برخی از مفیدترین و مهمترین مطالب علمی از این راه بر بشریت مکشف شده است . اختلاف در این است که علم برای عقل وظیفه معینی قائل است و آن عبارتست ایجادهم آهنگی ونظم منطقی میان اعتقادها درصورتیکه عرفان با این نوع عقل و خرد میانهای ندارد ^۱ . نفی عقل مشکلی بوجود میآورد و آن اینست :

اگر بر چندین عارف چندین الهام مختلف دست دهد کدام یک را قبول کنیم؟ علم از طریق استدلال و تحلیل درستی و نادرستی هریک را می‌سجد ولی اشراق باعقل (دست کم عقل و تحلیلی که مورد قبول علم است) مخالف است . در اینصورت چه باید کرد؟ یکی از طرق حل اینمشکل شاید این باشد که نخست صالح‌ترین و عارف‌ترین شخص را بایم واعتقادهای مختلف را بموی عرضه کنیم و هر کدام را وی بر گزید ما هم بیچون و چرا قبول کنیم . این اطاعت از اصل اجتهاد است در مقابل استدلال و مسلم است مسائل علمی را نمیتوان با آن حل کرد . علاوه بر بینش یا الهام که مختصراً در بالا مذکور اقتاد اعتقاد به وحدت و به مجازی بودن زمان و به غیر حقیقی بودن «نیک» و «بد» است که رسول درباره هریک جداگانه بیحث پرداخته است ولی بسیاری از عرفان آنها را به وحدت مر بوط ساخته اند ^۲ .

در اینجا باید یادآورشون که بحث درباره هرموضوعی را میتوان بدروطیر انجام داد یکی بطریق اقناع و دیگری بطریق اثبات . در روشن اقناع علاوه بر بحث کننده و مطلب مورد بحث شخص یا اشخاص دیگر بهم منظورند که باید قانع گردند و نظر بحث کننده را درباره مطلب مورد بحث پذیرند و اگر پذیرفتند در آنصورت از زمرة «مدعيان» و «خامان» ^۳ میباشد که باید با آنها کاری داشت . اما در روشن اثبات فقط بحث کننده و شیئی مورد بحث در کار است و افراد خاصی طرف بحث نمیباشند . بدین سبب بحث‌هایی که عارفان درباره وحدت و مجازی بودن زمان و غیر حقیقی بودن «نیک» و «بد» میکنند بنظر برتراند رسول غیر منطقی است و با مبادی علوم تحلیلی تطبیق نمیکند زیرا هدف اینان اقناع است نه اثبات معنایی که در علوم دقیق بکارمیرود .

- | | |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------|
| <p>۱- زین خرد جا هل همی باید شدن
۲- مؤمن و ترسا جهود و نیک و بد
۳- وجای دیگر راجع بزمان میفرماید :</p> | <p>دست در دیوانگی باید زدن (مثنوی)
جملگان راهست روسوی احمد (مثنوی)</p> |
| <p>که از آتسو جمله ملت یکیست
هرست ازلرا و ابدرا اتحاد</p> | <p>صد هزاران سال و یکساعت یکیست
عقل را ره نیست سوی افقاد</p> |
| <p>...
۳- «با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی» یا «در نیابد حال پخته هیچ خام» ...</p> | |

نظر رسل را راجع عرفان و اهمیت آن بقلم خودش در زیر نقل میکنیم :

«راجع بحقیقی بودن یا غیر حقیقی بودن دنیای عرفان من چیزی نمیدانم و میل ندارم منکر آن شوم حتی نمیخواهم بگویم که بینشی که کافش آنست بینش واقعی نیست . چیزی که میخواهم اظهار کنم و اینجاست که اندیشنده‌گی و روش علمی لزوم پیدا میکند - اینست که برای شناختن و شناساندن حقیقت، بینش بدون آزمایش تأییدی کافی نیست ولی قبول دارم که بسیاری از حقایق فهم نخست بواسیله الهام بذهن عرضه میشوند . » وی به اشتباهات عرفان درباره اعتقادهای چهارگانه مذکور اشاره میکند ولی چنین نتیجه میگیرد: «... با وجود این من معتقدم که بارعایت احتیاط کافی میتوان از احساسات و عواطف عرفانی پنهانی سودمندی گرفت که از طریق دیگر تحصیل آن ممتنع است. اگر در این گفته حقیقتی باشد پس عرفان را بعنوان مشی مناسبی درزندگی - نه بمتابه نظریه‌ای درباره دنیا - باید تلقی کرد . »

* * *

ایرج افشار طهران :

یکی از خصائص یغمای دیرینه آن بوده است که رجال کناره نشین علم و ادب را به نوشتن مطالب دل‌چسب و امی داشته است، و نمونه، همین مقالات شیرین است که به قلم جناب آقای حسین نواب درخصوص جدش بداع نگار و معلمش مرحوم حکمی انتشار یافت . کاش از ایشان رسمآ تقداً می‌شد که اطلاعات و خاطرات خود را درخصوص دیگر معاصران قدیم تغییر دهخدا، قریب، فروغیها، فاضل تونی که ایشان از آنان تعلیم دیده اند می‌نوشند و نیز احوال و افکار رجال سیاسی رئیس یا همدوره خود را جهت استفاده اهل تحقیق مرقوم می‌داشتند . حیف است که چنین قلمی در نیام باشد و مقالاتی را ادامه دهد که ننوشتنش ضرر به جانی نمی‌زند .

مجله یغما - اکنون که مقاله اصلاح و تغییر پایان یافته مجالی برای نگارش این گونه مقالات هست .

* * *

محمد اکبری - دانشکده افسری گروهان مختلط گردان چهارم - طهران:

در طی نامه‌نشانی آقای محمد صادق صفوی مقیم هند را خواسته‌اند ، این است نشانی وی چنانکه نوشته‌اند :

Muhammad Sadiq-i- Safawi	P. O. Shamsabad	Dt. Farrukhabad
U. P. India		

یغما

مجله ماهانه؛ ادبی، تاریخی، تحقیقی، اجتماعی

مدیر و مؤسس حبیب یغمائی

طهران، خیابان شاه‌آباد، کوی ظهیرالاسلام، تلفون ۳۰۵۳۶۴
بهای اشتراک درسال: این‌ان سی تومان، بیرون از این‌ان سه پوند، تک شماره‌هه تومان.



به ۱۵ شهر اروپا و خاورمیانه

با هواپیماهای مدرن جت بوئینگ ۷۲۷

هواپیمایی ملی ایران «ها»

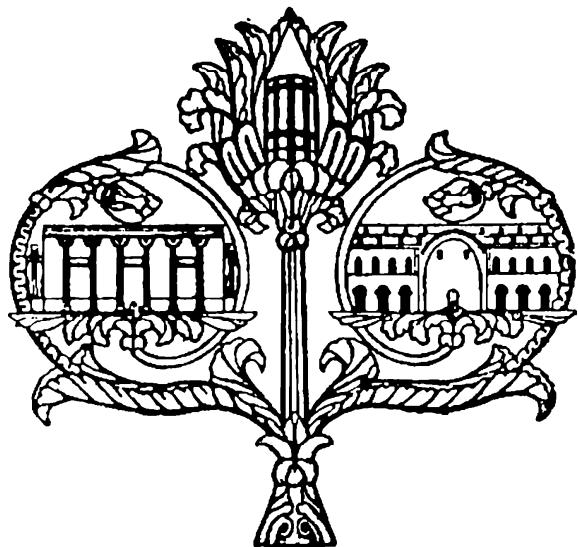
واز آنجا به تمام نقاط دنیا مسافت کنید

پروازهای منظم «ها»

۲۰ شهر داخلی ایران را به شبکه بالاتر متصل می‌سازد



برای کسب اطلاعات بیشتر خواهشمند است به آدرس مرکز مهندسی و پژوهش هواپیمای ملی ایران شماره ۴۰ خیابان ولی‌الله مراجعه فرمایید



سلسله انتشارات سنجمن آثار ملی

۱- کتابخانه امیر کبیر

۲- « ابن سینا

۳- « انتشارات نیل

۴- باجهه بلیط فروشی موزه ایران باستان

برای توضیحات و اطلاعات بیشتر به مخزن کتب انجمن آثار ملی (تلفن شماره

۵۴۹۵۸) یا بدبیر خانه انجمن آثار ملی دراداره کل باستان شناسی مراجعه شود.

۱- نبردهای بزرگ نادرشاه ۲۰۰ ریال

۲- استفاده دانشمندان مغرب زمین از جبر خیام ۱۵۰

۳- شاهنامه نادری ۲۰۰

- ۴- اشنونامه « ۱۰۰
- ۵- خسرونامه « ۲۰۰
- ۶- نادر شاه « ۲۰۰
- ۷- نادرنامه « ۲۰۰
- ۸- نامه‌های طبیب نادرشاه « ۵۰
- ۹- شرح احوال و نقل و تحلیل شیخ عطار « ۳۰۰
- ۱۰- دیوان غزلیات و قصاید عطار « ۴۰۰
- ۱۱- جهانگشای نادری « ۴۰۰
- ۱۲- خیام بعنوان عالم جبر « ۲۰۰
- ۱۳- دره نادره « ۴۰۰
- ۱۴- طربخانه « ۲۰۰
- ۱۵- نادره ایام حکیم عمر خیام « ۲۰۰
- ۱۶- کلاردشت « ۶۰
- ۱۷- اقلیم پارس « ۴۰۰
- ۱۸- آثار تاریخی کلات و سرخس « ۸
- ۱۹- سفارشنامه « ۱۰
- ۲۰- ذخیره خوارزمشاهی جلد اول « ۱۰۰
- ۲۱- دیوان صائب « ۴۰۰
- ۲۲- عرایس الجواهر و نفایس الاطایب « ۲۰۰



شرکت سهامی بیمه ملی
خیابان شاهزاده - نبش ویلا

تهران = تلفون خانه ۱۰۹۴۵ = ۱۰۹۴۱

مدیر فنی ۶۰۱۶۶ - خسارت ۶۱۳۵۶۹

قسمت باربری ۶۰۱۹۸ - عمر ۴۹۱۱۸

همه نوع بیمه

عمر = آتش سوزی = باربری = حوادث = اتو مبیل و غیره

نشانی نمایندگان

قسمتهای : عمر - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتو مبیل و غیره

آقای حسن کلباسی : ۲۳۷۹۳-۳۴۸۷۰

تلفن : تهران

دفتر بیمه پرویزی : ۶۹۳۱۴-۶۹۰۸۰

تلفن : تهران

آقای شادی : ۳۰۴۲۶۹-۳۱۹۴۹

تلفن : تهران

آقای مهران شاهزادیان : ۶۲۹۵۷۳-۴۹۰۰۴

تلفن : تهران

خیابان فردوسی

دفتر بیمه پرویزی - خرمشهر

سرای زند

دفتر بیمه پرویزی - شیراز

فلکه ۲۴ متری

دفتر بیمه پرویزی - اهواز

خیابان شاه

دفتر بیمه پرویزی - رشت

۶۲۳۴۷۷

آقای هانری شمعون - تهران ، تلفن

۶۱۴۴۴۴

آقای لطف الله کمالی - تهران تلفن

۶۵۸۷۶-۶۰۴۹۹

آقای دستم خردی - تهران ، تلفن

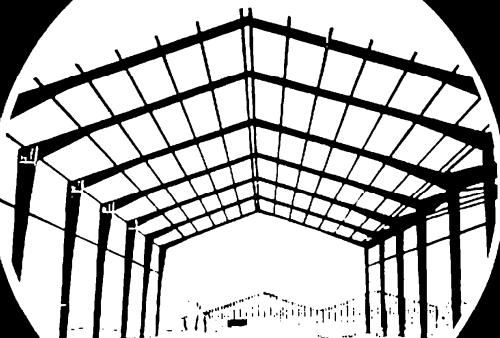
سوله

ساختمانهای پیش ساخته فلزی سوله
پیشرو و صنعت ساختمانهای فولادی در ایران

اکثر کارخانجات، انبارها، کارگاهها، سالنهای یتیما و آشیانهای هوابیا
در ۵۷ کشور دنیا با سوله ساخت می‌شود. نیز را:

- خدمات ساختمانهای سوله با پیچ و مهره بهم متصل و نسبت گیره
- در محل نصب احتیاجی بجوشکاری نیست
- در مدت کوتاهی نصب می‌شود
- تابله انتقاله و قابل توسعه است
- ارزان و باصره است
- بالستقاوت و معکن است

ساختمانهای سوله در هر طول و عرض دارند اع امکان پذیراست.



ساختمانهای غیرهای سوله دارند خدمت صفت کشاورزی و تجارت.

Soulé

شرکت سهامی ساختمانهای فولادی ایران. تهران. سرای حافظ. تلفن ۵۳۹۲۱.



چاپ و انتشارات رسولی

کتاب و نوشت افزار

تهران خیابان شاه آباد

روبروی سینما معدنی تلفن ۳۲۹۷۷

شعبات آبادان - خیابانهای پهلوی و شهرداری تلفن شهری
«هر گز پخش تصویرهای گیف دار پلامتیک و مداده»
بهترین آبومهای وکس و قمیر - ژورنالهای لباس فصل آخرین مدل
* (بورس خود نویس پار کرجات) *

(زیباترین خود نویسهای لامی - آرتوس - شیفرز و تروین)
پخش عالیترین گارتهاي تپريک عيد = عقد و عروسي

(زیبا و مفیدترین عیدی و هدیه و کادو برای عموم خانواده های ک جلد کتاب بزرگ)
چاپ سوم دایرة المعارف ۷۲۴ صفحه میباشد - بها فقط ۲۹ تومان
بقلم سعیدیان - با مقدمه دکتر سید فخر الدین شادمان استاد دانشگاه

خوش فرمین سه رویس دو اتهای روهیزی بزرگ و گوچ
(افواح ملزومات و نوشت افزار بقیمت تجاری دست اول)

در آنجا هیچکس نبود

شامل هشت داستان از محمود کیانوش

خاطرات و خطرات

نوشته‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من
تألیف مخبر السلطنه مهدی قلی هدایت

شرح زندگانی من

یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه در سه مجلد تألیف
عبدالله مستوفی

تاریخ قاجار یا حقایق الاخبار ناصری

تألیف محمد جعفر خورموجی
بکوشش حسین خدیو جم



کلیات شیخ مهدوی

ناشران و کتابفروشان مخصوصاً توجه فرمایند

کلیات سعدی به اهتمام مرحوم محمد علی فروغی و حبیب یغمائی در مدت هشت سال تصحیح شده و به وسیله کتاب فروشی بروخیم در سال ۱۳۱۴ شمسی به چاپ رسیده بمحض ماده ششم قرارداد وزارت فرهنگ حق تجدید چاپ آن با حبیب یغمائی است.

چاپ هائی که در سالهای بعد کتاب فروشان بنام فروغی انتشار داده اند و مملو از اشتباهات است - عملی است برخلاف موازین حقوقی و اخلاقی و قابل تعقیب. خواستاران کلیات مصحح فروغی و یغمائی فقط باید نسخه چاپ بروخیم را تهیه فرمایند. واما نسخه کامل تر و صحیح تر از چاپ بروخیم نسخه ای است که بعد از انتشار چاپ اول (چاپ بروخیم) با تجدید نظر مرحوم فروغی و یغمائی تکمیل شده و اکنون در اختیار حبیب یغمائی مدیر مجله یغما است و برای چاپ آماده.

تألیفات هر حومه محمد علی فروغی طاب ثراه

تجدید چاپ کلیه تألیفات محمد علی فروغی به موجب اجازه نامه فرزندان آن مرحوم بطور مطلق با حبیب یغمائی است.

ناشرینی که به تجدید چاپ آثار محمد علی فروغی ذکاءالملک علاقه دارند به حبیب یغمائی مدیر مجله یغما رجوع فرمایند.

تألیفات هر حومه محمد حسین فروغی ذکاءالملک

تجدید چاپ کلیه تألیفات هر حومه محمد حسین فروغی ذکاءالملک نویسنده روزنامه تربیت به دستور فرزندزادگان آن مرحوم با حبیب یغمائی مدیر مجله ادبی یغماست.

مقالات فروغی

مقالات و گزارش‌ها و خطاب‌ها و باداشت‌های مرحوم محمد علی فروغی طاب ثراه که از نظر انشاء، روان درست و بی‌تكلف؛ و از حيث مطالب ادبی و اجتماعی و کشوری بی‌مائد است برای چاپ آماده شده و در آینده بسیار نزدیک منتشر می‌شود.



چه؟ چرا؟ و چطور

چند تا از این سؤال‌ها را می‌توانید جواب‌گو باشید !!

- ۱- چرا ما دوچشم داریم ؟
- ۲- چرا آسمان آبی است ؟
- ۳- چرا مداد پاک‌کن پاک می‌کند ؟
- ۴- ارتفاع کوهها را چگونه اندازه می‌گیریم ؟
- ۵- اگر ایوها آب خالص هستند چگونه جلوی خورشید را می‌گیرند ؟
- ۶- چرا خواب می‌بینیم ؟
- ۷- آیا حیوانات هم مثل ما خواب می‌بینند ؟
- ۸- اتوماسیون چیست ؟
- ۹- چرا دستها یمان را موقع راه رفتن تکان میدهیم ؟
- ۱۰- صدف چگونه پوسته خارجی خود را تشکیل میدهد ؟

آیا میتوانید در صورت مقابله با هزاران سؤال مشابه سؤالات فوق . آنها را جواب‌گوئید ؟

دائرۃ المعارف خانواده

در اسرع وقت جواب‌گوی همه گونه سؤال شما خواهد بود .
در صورت تمایل کوپن زیر را پر نموده به آدرس تهران :

حیا بان فردوسی ساختمان آفتاب شرق تجهیزات فنی‌گیا . ان صندوق
پستی ۳۱۹۷ ارسال دارید .

شغل
شهر

نام و نام خانوادگی
آدرس کامل

ایرانول البرز

H·D

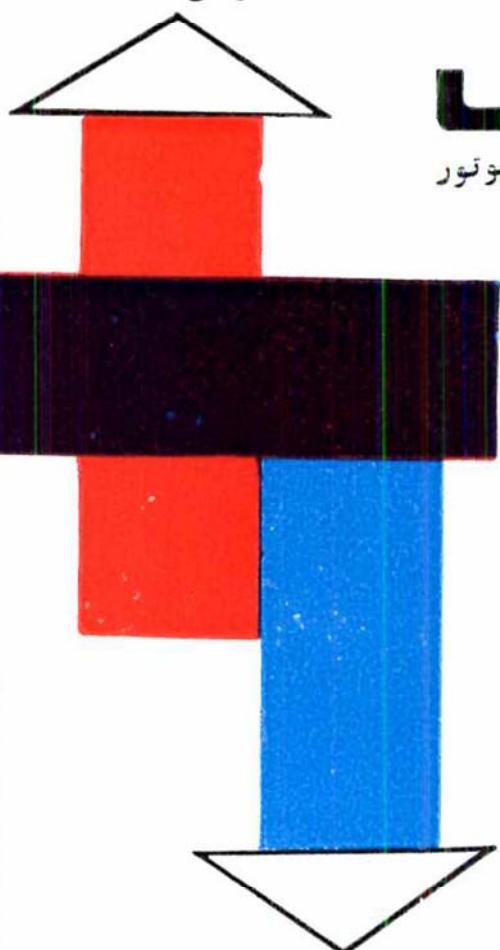
برای موتورهای
بنزینی

ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
سوپر شارژ و ممتاز برای
دیزلهای غیرسوپر شارژ



ایرانول الوم

مرغوب برای دیزلهای
غیرسوپر شارژ و ممتاز
برای موتورهای بنزینی